

زنان

سال سوم • مرداد و شهریور ۷۲ • ۷۲ صفحه • ۱۲۰ تومان

۱۹

● زنان پشت

دیوارهای زندان هالووی

● زنان «آخرین امپراتور»

● بانو وینا کویر، مادر یک ملت

● گفت و گو با دکتر بدرالزمان قریب

دربارهٔ اولین واژه‌نامهٔ زبان سغدی

جدید

آسان ریز

ساخته شده از مواد بهداشتی ABS
ساخته شده از تیغه های آلمانی ضد زنگ

راحت

قابل شستشو

بهداشتی

یک سال گارانتی

محصولی از شرکت تولیدی آکوا پلاس

نمایندگی برای صادرات پذیرفته میشود . تلفن : ۶۳

زنان

سال سوم شماره ۱۹ مرداد و شهریور ۷۳



زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود.

گزارش و

ادبیات

اندیشه

هنر

حقوق

علم

۲	زنان پشت دیوارهای زندان هالووی: ملانی مک‌فلین، ترجمه لادن لاجوردی
۳۴	خبر:
۱۵	سیب (شعر): مسعود احمدی
۲۲	هدایت (داستان): دینا سیلوپرا دوکروز، ترجمه اسدالله امرایی
۵۲	مشق شب (داستان): میترا داور
۵۵	نویسندگان ما، زنان ما: دکتر فرشته شاه‌حسینی
۹	بدون شرح... نامه‌ای از اسدالله بادامچیان
۳۶	بانو وینا کوپر، مادر یک ملت: سعید بهنام
۴۴	فاطمه خاتون، نیروی نفوذی در دستگاه مغول: دکتر روح‌انگیز کراچی
۴۰	زنان «آخرین امپراتور»: الهام خاکسار
۴۸	سفال، بیان ناگفته‌ها: آزاده خاکزاد
۷	مروری بر یک نقد: آیت‌الله محمد یزدی
۶۸	کتک‌زدن زن، یکی از آثار ریاست مرد (۲): محسن قائنی
۱۲	پدر و مادرش... جین پروین، ترجمه زهره زاهدی
۱۶	دو دهه تلاش برای تدوین اولین واژه‌نامه زبان سُغدی: گفت‌وگو با دکتر بدرالزمان قریب
۲۵	راههایی تازه برای داشتن پاهایی سالمتر: جانان بیلی، ترجمه مینو اقبال آل‌آقا
۲۸	جامعه‌پذیری جنسی، مانعی برای توسعه: ناهید مطیع
۶۴	این طفلکها چه می‌خواهند بگویند: آنتونیا می‌یر، ترجمه افسون زمردیان

● صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهلا شرکت
● مدیر داخلی: رزا افتخاری
● طراح گرافیک: کوروش شبگرد
● امور مشترکین: شکوه اردلانی
● حرفه‌چینی کامپیوتر: معصومه رحیمی
● چاپ رنگی: هادی، تلفن: ۳۱۱۲۵۸۶
● چاپ متن: ممتاز، تلفن: ۳۱۱۸۰۳۲
● صحافی: شاهد
● جلد: کوروش شبگرد

● صندوق پستی: ۱۵۸۷۵ - ۵۵۶۳
● تلفن: ۸۳۶۴۹۸
● فاکس: ۸۸۳۹۶۷۴
شماره سریال بین‌المللی: ۴۰۵۴ - ۱۰۲۱

License Holder & Editorial Director:
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language journal published monthly. Each issue contains articles and reports related to the women's problems.

زنان در زمینه فعالیتهای، هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.

زنان پشت دیوارهای زندانی هالووی

ملانی مک‌فدین
ترجمه لادن لاجوردی

چه بسا برای عده‌ای حیرت‌انگیز باشد که پشت دیوارهای زندان هالووی «Holloway» زنان بسیاری زندگی می‌کنند و حیرت‌انگیزتر اینکه بیشتر آنها خودشان را از سه‌شنبه صبح برای شنبه‌شب که قرار است دور هم جمع شوند، می‌آرایند. در طول کریدور صدای پاشنه کفشها طنین می‌افکند و زنها با لباسهایی که بیشتر مناسب مهمانی به نظر می‌رسد تا در خور یک سازمان مجازاتی، ظاهر می‌شوند. اواسط کریدور زنی نشسته که پاهایش را به سینه دیوار گذاشته و دارد موهایش را فر می‌زند. اینجا هم خنده هست و هم حرف و گفت‌وگو. وقتی آدم به دور و برش نگاه می‌کند مثل خانه‌های دانشجویی می‌ماند و یا اردوهای مسافرتی. اما همه جای زندان شبیه این قسمت نیست. آن طرف در آن گوشه، خنده و صحبت جایش را به سوءظن می‌دهد: زنهایی با چشمهای بیرون زده و صورت‌های تیره. چندتایی هم چمباتمه زده‌اند و با نگاهی تهی به یک مسابقه تلویزیونی خیره شده‌اند. **¶** وین میوری یکی از نگهبانهای «هالووی» می‌گوید: «تنها ده درصد آنهایی که اینجا هستند جنایتکارند. زنها به طور طبیعی فکر جنایت توی سرشان نیست و بیشتر به دلیل

شرایط غیر عادی زندگیشان و یا به جهت ندانم‌کاری اینجا هستند.»

۲۰ سال پیش وزارت کشور انگلستان، گزارشی اعلام کرده بود که: «هر چه به انتها این قرن نزدیکتر می‌شویم، با اصلاح قانونها کيفری، یا هیچ زنی مجازات زندانی نخوا. داشت و یا تعداد بسیار محدودی زندانیها زن خواهیم داشت.» اما در ده سال اخیر تعداد زنهایی که مجازاتهای زندان داشته‌اند تقریباً دو برابر شده‌است. گرچه زنها هنوز ۱۰ درصد بسیار کمی از جمعیت زندانیها تشکیل می‌دهند.

تعداد زنهای زندانی از سه و نیم دره تجاوز نمی‌کند، اما مجازاتهای آنها در مقایسه با مردها، هم درازمدت‌تر و شدیدتر است هم مدت زمانی که تا صدور حکم نهایی دادگاه می‌گذرانند به نسبت افزایش یافته‌است یعنی متوسط ۲۶ روز در سال ۱۹۷۹ به ۱۰۰ روز در سال ۱۹۸۹ رسیده‌است.

زنها عموماً در نتیجه فقر و سختی زندگی، به جرمهای کوچک تن درمی‌دهند بچه‌هایشان تنها رها می‌شوند و در شرایط کاری نابرابر مورد تبعیض قرار می‌گیرند کارگرهای نیمه‌وقتی هستند که هم که اجرت می‌گیرند و هم از حقوق کارمندان

پایستری برخوردارند. در حدود نیمی از زنهایی که در حال حاضر در زندانها به سر می‌برند جرایم مواد مخدر دارند. در طول کریدورهای «هالووی» همه جا پوسترهایی برای آگاهی دادن به زندانیها گذاشته شده است: «مراقب باشید به دام مواد مخدر نیفتید.»

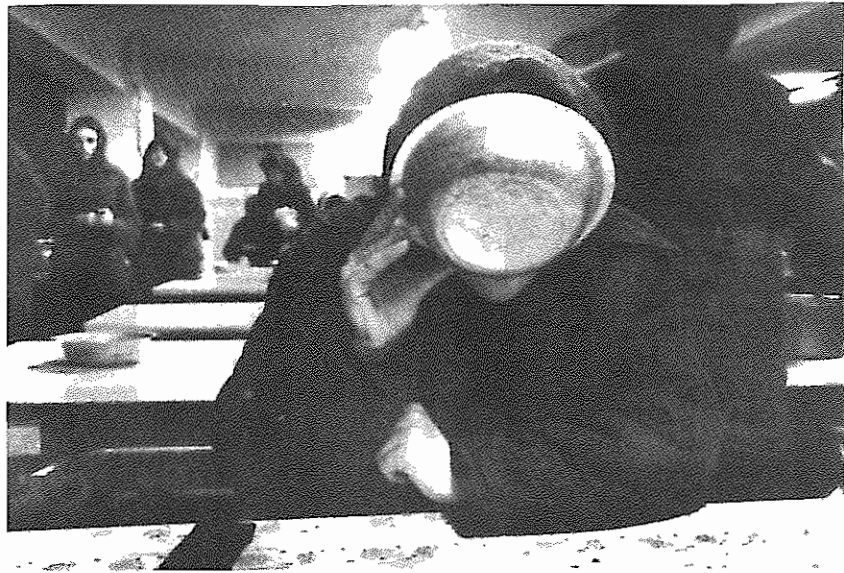
● **زنها عموماً در نتیجه فقر و سختیهای زندگی، به جرمهای کوچک تن در می‌دهند. با بچه‌هایشان تنها رها می‌شوند و در شرایط کاری نابرابر مورد تبعیض قرار می‌گیرند.**



بسیاری از زنهایی که متهم به قاچاق مواد مخدر هستند، مهاجرهای فقیر کشورهای آمریکای لاتین و یا غرب آفریقا هستند. بعضیها گاه تهدید و گاهی وسوسه شده‌اند که مواد مخدر را با خود از کشوری به کشور دیگر حمل کنند. اولین نکته‌ای که با قدم زدن در اطراف هالووی، توجه را جلب می‌کند تعداد زنهای سیاه‌پوست است. ۲۶ درصد زنهای زندانی، سیاه‌پوست هستند. اگرچه سیاه‌پوستها، در کل، تنها چهار درصد جمعیت انگلستان را شامل می‌شوند. اما تنها زنهای بی‌بضاعت کشورهای خارجی نیستند که گرفتار مواد مخدر شده‌اند، کلودین لوئیس، زن ۱۹ ساله‌ای است که در لندن به دنیا آمده است و به جرم وارد کردن کوکائین محکوم به شش سال حبس است: «من یکی از جوانترین متهمین بودم، برای همین هم قاضی تصمیم گرفت از من نمونه‌ای برای عبرت

هریون زیاد است و هم معامله‌گر. در بیشتر ملاقاتها مواد مخدر رد و بدل می‌شود و از این راه می‌شود پول نقد زیادی به دست آورد (در واقع هیچ کس حق ندارد پول نقدا داشته‌باشد). معامله پایاپای هم صورت می‌گیرد، مثل رد و بدل کردن زینت‌آلات، جواهرات، مواد بهداشتی، رادیو و... اینجاست بیشتر از خیابانها مواد مخدر در دسترس است و تازه ارزاتر هم هست.

شرون موریسی، ۲۸ ساله است و از سر ۱۷ سالگی تا حالا، هفت بار به زندان افتاده است. او می‌گوید: «اولین بار روز تولد ده‌سالگیم مادرم به من هرویین داد.» شرون شروع کرد به دزدیهای کوچک و کشر رفتن جنس از مغازه‌ها، تا از این راه بتواند خرج اعتیادش را در بیاورد. اگر بدون مواد مخدر



● نگهداری هر زن در «هالووی» هفته‌ای ۵۳۰ پوند برای دولت خرج دارد. یک زندانی می‌گوید: «اگر این پول خرج بهتر زندگی کردن زنها می‌کردند، می‌فهمیدند که چرا زنها به این جرایم کشیده می‌شوند.»

به خانه می‌رفت، مادرش حسابی کتکش می‌زد. شرون امیدوار بود که پلیس دستگیرش کند و او را به جایی بفرستد که بچه‌ها را نگه می‌دارند، ولی هر بار دوباره او را پیش مادرش برمی‌گرداندند. در نتیجه: «بدزد، بفروش، مواد مخدر بخر و برو به زندان»، این دور باطل، مسیری است که اینجور زنها با آن آشنایی کامل دارند.

نگهداری هر زنی در «هالووی»، برای دولت هفته‌ای ۵۳۰ پوند خرج برمی‌دارد. شرون می‌گوید: «خیلی بهتر بود اگر این پول را خرج بهتر کردن زندگی زنها می‌کردند و می‌فهمیدند که چرا زنها به این جرایم کشیده می‌شوند.»

در بخش روانی، خودزنی یا خودکشی از حوادث عادی و روزمره به شمار می‌رود. یکی از زنهای زندانی می‌گوید: «از دریچه بعضی سلولها، دستها و بازوهای قطع شده، آویزان به بیرون دیده می‌شود و طنین فریاد از هر طرف زندان به گوش می‌رسد. مردها با دادویداد به راه انداختن یا فرار کردن و دعوا کردن، تلاطمهای روحیشان را نشان می‌دهند ولی زنها همه را در خودشان می‌ریزند و بالاخره شس‌تیز و برنده‌ای پیدا می‌کنند تا خودشان را با آن لت و پار کنند.» مطالعاتی که درباره زنهای زندانی انجام شده‌است،

نمی‌کند که من از یک زندگی فوق‌العاده به زندان آمدم. من یک مهندس درست و حسابی بودم که ناگهان خودم را در یک کشور غریبه یافتم. نه زندگی‌ای و نه علاقه‌ای، و تو به خودت می‌گویی این نحوه زندگی داغانت خواهد کرد و خیلیها را داغان کرده‌است، چون واقعاً نمی‌دانی چطور باید احساسات را کنترل کنی.» جکی از مدت‌ها پیش تصمیم گرفته که با شوهر و پسر هفت‌ساله‌اش ملاقات نداشته‌باشد: «شوهرم یکبار به ملاقاتم آمد، اما احساس کردم نمی‌توانم بنشینم و نگاه کنم که دارند می‌روند، و با شوهر و پسرم خداحافظی کنم، این برای پسرم نابود کننده بود. او فکر می‌کرد من می‌خواهم از خودم دورش کنم. زندان دورویی خلق می‌کند، زندان مثل هیچ جای دیگر نیست، و از طرفی از موقعی که به زندان آمدم، تازه فهمیدم که چقدر از نظر روحی قوی هستم.»

هیچ کس نمی‌تواند وجود مواد مخدر را در «هالووی» انکار کند. استیسی تانکر یکی از افسرهای زندان می‌گوید: «اینجا مواد مخدر معمولی مسأله ساز است اما در مورد هرویین چندان مسأله‌ای نداریم، گرچه هرویین هم دارد مسأله‌ساز می‌شود.» اما زندانیا داستان را طور دیگری تعریف می‌کنند: «اینجا تا دلناتن بخواهد هرویین یافت می‌شود. هم

دیگران بسازد.» کلودین گول حرفهای غریبه‌ای را خورد که به او قول داد در نیویورک برایش قرارداد کار ببندد. وی متوجه شد که از او می‌خواهند با خودش مواد مخدر وارد کشور کند. ابتدا کلودین پیشنهاد را رد کرد ولی بعد از تهدید، مجبور شد که بسته‌های کوکاین را در شکم‌بندی روی شکمش پنهان کند. به محض اینکه کلودین وارد لندن شد، افسرهای گمرک او را دستگیر و با مردی که همه این قضایا را برنامه‌ریزی کرده بود رو به رو می‌کنند. آن مرد هم به ۱۲ سال زندان محکوم می‌شود. کلودین یکی از ۲۳ زنی است که حق دارد روزانه با آزادی موقت از زندان خارج شود چون به یکی از دانشکده‌های لندن می‌رود. ولی هر روز صبح قبل از خروج و همین‌طور در بازگشت به زندان، هر بار باید بازدید بدنی شود.

جکی مکنزی زنی است که سالهای آخری مجازات ده‌ساله‌اش را می‌گذراند و به جرم قاچاق کوکاین دستگیر شده‌است. او هم ادعا می‌کند که گول خورده‌است. دیوارهای اتاقش را با عکسهای زیادی تزین کرده‌است. جکی به بهترین نحوی در زندگی زندان جا افتاده‌است: «شش ماه اول زندان واقعاً وحشتناک است، به دلیل اینکه آدم هنوز دارد با شرایط بیرون زندگی می‌کند. هیچکس باور



نتایج مشابهی را نشان می‌دهد: امتیازات کم و محدود زنان زندانی و شکننده بودنشان.

یک تحقیق تازه در «هالووی» نشانگر این است که ۸۰ درصد زنها، گذشته‌ای کاملاً مشابه داشته‌اند: یا کتک می‌خورده‌اند و یا به نحوی مورد تجاوز قرار گرفته بودند. اما آمار تکان دهنده مربوط به آنهایی است که کشمکشهای روحی داشته‌اند. در سال ۱۹۸۶ تحقیق دیگری نشان داد که از هر ۷۰۰ زنی که زندانی شده‌اند، ۱۹۵ نفر سابقه خودآسیبی داشته، ۱۲۵ نفر بیمار روانی بوده و ۱۸۸ نفر دیگر معتاد به مواد مخدر بوده‌اند. سال گذشته مطالعه دیگری انجام شد و آمار دیگری را صحنه گذاشت که ۵۶ درصد از زنهایی که محکومیتی بیش هشت ماه دارند، دچار نوعی عدم تعادل روانی بوده‌اند که قابل تشخیص

شکم شوهرش وارد ساخت، وی به قتل رسید. کارول را به عنوان کسی که مجازات حبس ابد دارد به «بخش امتیاز» آورده‌اند. در بخش امتیاز به هر زندانی یک اتاق می‌دهند و چنانچه درخواست کند، می‌تواند سرویس چینی غذاخوری مخصوص به خود داشته‌باشد. او می‌گوید: «من واقعاً نمی‌توانم هیچ شکایتی داشته‌باشم، اما یکی از دلایلی که همیشه برایش زندگی کرده‌ام، بچه‌هایم بوده‌اند، الان آنها را از دست داده‌ام و بعضی وقتها با خودم فکر می‌کنم که چه دلیلی برای زندگی دارم؟» در تمامی زندان، کارکنان و زندانیها، با کارول به نوعی احساس همدردی می‌کنند چون زنها، خودشان را در سرنوشت او شریک می‌بینند. در مقایسه، می‌توان مجازات حبس ابد کارول را با مجازات

● آمار نشان می‌دهد که ۸۰ درصد زنهایی متهم، گذشته‌ای کاملاً مشابه داشته‌اند: یا کتک می‌خورده‌اند یا به نحوی مورد تجاوز قرار گرفته‌بودند یا دچار کشمکشهای روحی زیادی بوده‌اند.

نبوده و چون در بیمارستانهای روانی پذیرفته شده‌اند، به ناچار از زندان سردرآورده‌اند.

بخش درمانی «هالووی» یک هلفدانی بی‌رنگ و روح است که بیماران روانی را در شرایطی بدتر قرار می‌دهد. در این بخش، هیچ امید و آرامشی در زنها دیده نمی‌شود. آنها فراموش شده به نظر می‌آیند. مسترها با روپوش و دم‌پاییهای غم‌انگیزشان، حالتی بهتزه و مایوس دارند، و در چهره جوانترها خیرگی و ترس و بیچارگی آشکار است. آنها شبیه بازمانده‌های یک فاجعه دردناک هستند.

چند هفته پیش کارول پیترز را بعد از دادگاهش یگراست به بخش درمانی بردند. او هنگامی که حکم حبس ابد را دریافت کرد، چنان یکه خورد که غش کرد. کارول پیترز به دلیل قتل شوهرش مجرم شناخته شد. او مدت زیادی نیست که در زندان «هالووی» به سر می‌برد و هنوز هم نمی‌داند که قتل شوهرش چگونه اتفاق افتاده‌است. اولش فقط کمی کتک کاری، هل دادن وسیلی زدن بود، بعد کم‌کم بدتر و بدتر شد، طوری که دوبار کارش به بیمارستان کشید. بعد از چند سالی که با خشونت شوهرش سر کرده‌بود، در نوامبر ۱۹۹۰ یقین کرده که شوهرش قصد دارد او و سه بچه‌شان را بکشد. این بار کارول از خودش با چکش دفاع کرد و با ضربه‌ای که به

مردی بنام راجینه بیولا، که زن غرغروش جلوی چشم سه بچه‌اش سلاخی کرده، در کنار هم قرار داد. برای راجینه به خاطر قتل زنش ۱۸ ماه زندانی با تجدید نظر در حکم نهایی تعیین کرده‌اند.

در زندان، زندانیها تنها کسانی را مورد قضاوت قرار می‌دهند که متهم به جنایاتی در مورد بچه‌ها شده‌اند. آنجا پشت درهای بسته زنی بود که برای مصونیت از آسیب دیگران، از زنهایی دیگر جدایش کرده‌بودند. یکی از افسرها در را باز کرد، غذای او را از لای در به او داد و او به محض اینکه غذایش را گرفت، فوراً در را بست و رفت. هیچ‌کس توضیح نداد او چه کار کرده‌است، فقط گفتند بچه‌اش مرده است. ایوا سیتون، کارگر زندان گفت: «اگر این زن را جدا نگه نداشته‌بودند، تا به حال دیگران تکه و پاره‌اش کرده‌بودند.» ایوا سرش را به علامت سلام به دو زنی که داشتند تلویزیون نگاه می‌کردند تکان داد و گفت: «اینها هم به جرم قتل اینجا هستند.» آنها که شنیدند او چه گفت، خندیدند. یکیشان گفت یکروز مردی به قصد تجاوز به او حمله می‌کند، او هم از خودش دفاع می‌کند و مرد کشته می‌شود. زن دیگر هم شوهرش را کشته است. هردویشان آرام و گوشه‌گیر، رفتاری مهمان‌نوازانه و گرم دارند.

در «هالووی» زنهایی هستند که دیگر امیدی برایشان نیست. وقتی در اتاق افسر زندان بودم، یک زن مسن نیجریه‌ای به طور دیوانه‌واری خود را با صندلی چرخدارش به درون پرتاب کرد. داد می‌زد و در حالی که مشخص نبود چه می‌گوید، کاغذهایی را به طرف من پرت کرد، در کاغذ نوشته بود: «اروپا، آمریکا، جاماییکای بریتانیا، همه دنیا یکی، خدا، رحمت، خانواده سلطنتی سنت‌کتیزا، نزدیک جاماییکا.» کاغذها را دوباره از من قاپ زد و بعد گفت: «کسی... شما... راضی... برای... چه... اسم... شما... شما به خدا اعتقاد دارید؟»

افسر نگهبان سرش را به علامت تأیید تکان داد و به من هم اشاره کرد. زن صندلی چرخدارش را به طرف دیگر برگرداند که برود و با صدای بلند و عصبانی گفت: «من حرف نمی‌زنم، ما... شما... زن» بعد همان طور عصبانی ادامه داد: «ما اعتقاد داریم؟ یک دنیا... یکی ما... اعتقاد... آفریقا... بریتانیا... اروپا... یکی... تو باور داری؟» من سرم را به علامت تأیید تکان دادم. افسر نگهبان گفت: «جرمش قاچاق مواد مخدر است. مواد مخدر را در بدن یک نوزاد مرده جای داده‌بود.»

یکی از افسرها که زنی درشت و جوان



است، داوطلب راهنمایی من به دور زندان می‌شود. او می‌گوید: «بعضی وقتها که زنها خودآسیبی می‌کنند، غمگین می‌شوم. این مدت سعی کرده‌ام هر چه ممکن است خودم را محکمتر کنم، اما هنوز هم افسرده می‌شوم. گرچه می‌توانم بفهمم که چرا این کار را می‌کنند. به این ترتیب زنها می‌خواهند خودشان را تنبیه کنند، چون احساس می‌کنند آدمهای بدی هستند که به زندان افتاده‌اند.»

او درمی‌یازد که «سلول ویژه» و گفت: «کسی را که قصد خودکشی داشته‌باشد در اینجا می‌گذارند، فقط برای اینکه از خودآسیبی جلوگیری شود. در حالی که هنوز می‌توانند اگر بخواهند خودشان را بکشند، هر کس که بخواهد، می‌تواند. ملافه‌هایشان از جنسی است که نمی‌توانند پاره‌اش کنند و خودشان را دار بزنند. لباسهایشان هم از همین جنس است. مستراحشان هم یک جعبه مقوایی است.»

او ادامه می‌دهد: «معمولاً زنها را برای پنج ساعت در سلول ویژه می‌گذارند، اما کسانی حتی سه روز هم اینجا مانده‌اند. وقتی این در بسته شود، دیگر هیچ صدایی شنیده نمی‌شود و همین هم باعث می‌شود که بلافاصله آرام شوند. بعد روانکاو می‌آید می‌بیندشان، آنها که خودشان هم نمی‌خواهند به خودشان کمک کنند، روان‌شناس چه کاری می‌تواند برایشان انجام دهد؟»

در قسمت تعلیم و تربیت، اتاقهای نقاشی و کارهای هنری دیده می‌شود که به کارگاههای مدرسه‌های هنری می‌ماند. در این قسمت چهار سالن آرایشگری و یک استخر شنا هم وجود دارد. باغ «هالووی» که

در وسط ساختمان قرار گرفته‌است به «دهکده سبز» معروف است و بسیار سرسبز است. زندانیها می‌توانند آزادانه در اطراف آن قدم بزنند و فقط دو زن که بازویند قرمز دارند آنها را زیر نظر دارند. بازویند قرمزها از زندانیهای قابل اعتماد هستند.

در «هالووی» ۱۲ اتاق به مادرهایی که با بچه‌هایشان هستند اختصاص دارد. بقیه زنها در مورد اختصاصی بودن این اتاقها حساسیت نشان می‌دهند. جین وییتی می‌گوید: «مثل این می‌ماند که آدم در آن واحد ۴۸۰ مادر شوهر داشته‌باشد.» او به اتهام جعل اسناد به دو سال حبس محکوم شده‌است و بچه شش ماهه‌اش همراه اوست. جین هر روز دخترش را با خودش به «دهکده سبز» می‌برد تا کمی چهار دست و پا روی زمین راه برود. در آنجا یک قفس پرند هم وجود دارد که آن را لابه‌لای گلهای جای داده‌اند. جین با خنده می‌گوید: «این درست نیست که اینجا حتی پرنده‌ها را هم زندانی کرده‌اند.»

در سراسر «هالووی» همه ساعتها زمان را غلط نشان می‌دهند. بیشتر مجله‌هایی که در کتابخانه وجود دارد، تاریخ گذشته است. فضا محدود شده‌است، آزادی نیست اما زمان تمام نشدنی به نظر می‌رسد و نافرمانیهای طبیعی جلوه می‌کند.

راز وب یکی از معدود زنهایی است که در زندان به هدفی عالی دست یافته‌است. او همان طور که با دقت بوم نقاشی را با قلم‌مو رنگ می‌زند، می‌گوید: «من خیسلی خوش‌شانس بوده‌ام. من جای مناسب را پیدا کرده‌ام و نیرویی را در خود یافته‌ام که قبلاً از آن بی‌خبر بودم.» راز در سال ۱۹۹۰ کارش

را از دست داد و به طور جدی قرض بالا آورد. یکروز تصادفاً به یک آشنای قدیمی برخورد کرد که به او گفت راهی وجود دارد که از آن طریق می‌توان به آسانی پول به دست آورد: وارد کردن قرصهای «آمفی‌تامین» از آمستردام. قرصهای آمفی‌تامین، بسته‌های کوچک از آب درآمد و برای راز، شش سال زندانی تعیین کردند. خودش می‌گوید: «من می‌دانم که به چه علت قاضی مرا به شش سال زندان محکوم کرد، چون موادی که من با خود حمل می‌کردم، می‌توانست صدها زندگی را نابود کند. اما قاضی می‌توانست در مورد من قضاوت بهتری داشته‌باشد. من که قبلاً هرگز قانون‌شکنی نکرده بودم و هیچ‌وقت هم اعتیاد نداشتم. حالا موقعی که از زندان بیرون بیایم، چه کسی می‌خواهد یک زن ۵۰ ساله را که سابقه خوبی هم ندارد، استخدام کند؟ تو را به خدا، چه کاری برای من وجود خواهد داشت؟»

روز به انتها می‌رسد، درها قفل و پرده‌ها کشیده می‌شود و «هالووی» دوباره قیافه زندان به خود می‌گیرد. با محور روشنایی، کریدورها هم خلوت می‌شود و زندان در سکوت فرو می‌رود. دیوارهای آجری بلند، کسانی را در خود جای می‌دهد که امیدوارانه برای زنده ماندن، تلاش می‌کنند: روزنه‌ای باریک در سپیده‌دم. آنگاه گُر شبانه آغاز می‌شود. زنها از لابه‌لای سوراخ دریچه‌ها همدیگر را صدا می‌زنند. پیامها در فضا فریاد می‌شود ولی هیچ‌یک از آنها به خوبی قابل درک نیست. آنها مایوسانه سعی دارند با نگهداشتن آینه‌های فلزی زنگار بسته از لای دریچه‌ها، انعکاس چهره همسایه بغلی را ببینند ■

تقویت های موی سر دینه



سرشار از ویتامین های طبیعی و املاح معدنی
برای سلامت، طراوت و جلوگیری از ریزش
غیرعادی موی سر

مروری بر یک نقد

آیت‌الله محمد یزدی

دیدگاه‌های فقهی را طرح می‌کنند، باید عنایت کنند که خلط مبحث نشود.

به نویسنده محترم باید بگویم معلوم می‌شود بحث را از اول و قسمتهایی که در خطبه‌های قبل آمده، ندیده و نشنیده‌اند.

از اول بحث خانواده گفتیم حقوق خانواده به دو دسته تقسیم می‌شود؛ دسته اول حقوقی که ناشی از عقد است در برابر حقوقی که با شرط ضمن عقد محقق می‌شود که اول مسأله استحقاق مهر یا مهرالمثل و دوم استحقاق نفقه است. همین جا باید یادآور شوم که قبل از ورود در بحث این مسأله، به دقت و تفصیل در خطبه‌های قبلی آمد که عقد ازدواج و پیمان همسری عقد معاملی نیست که چهار رکن داشته باشد؛ زوج، زوجه، مهر، تمتع چون خریدار، فروشنده ثمن (پول) و مثنی (کالا) یا اجیره مستأجر مال‌الاجاره و منفعت، بلکه پیمان همسری پیمان مقدسی است بین دو انسان زوج و زوجه و روشنترین دلیل آن را ذکر کردیم که عقد بدون ذکر مهر صحیح است. بر این اساس استحقاق مهر، اگر ذکر شده باشد یا مهرالمثل، اگر ذکر نشده باشد؛ چون استحقاق نفقه ناشی از عقد است، نه مربوط به شرطی خارج از عقد.

اما اینکه گفتیم نفقه در برابر تمکین است، اگر در متن گفته دقت می‌شد شبهه‌ای پیش نمی‌آمد که گفتیم نفقه در برابر تمکین است نه کار، که مرد بگوید من زندگی شما را تأمین می‌کنم شما هم باید کار خانه را انجام دهید که مرد استحقاق انجام کار از زن را ندارد.

تعبیر حضرت امام رضوان‌الله‌علیه در تحریر، انما تجب نفقة الزوجة بشرط ان تكون دائمه... وان تكون مطیعة له فیما یجب اطاعتها له که با عقد دائم و تمکین (که اطاعت در آنچه اطاعت واجب است عمده آن تمکین است)

نفقه واجب می‌شود پس این حق ناشی از عقد است که اگر فروعاً ذکر شده در این بخش را دقت کنید، موضوع کاملاً روشن می‌شود. به خصوص فروعاً می‌بینیم که بین عقد و تمکین، به خاطر سن یا عذر جدایی می‌افتد که معلوم می‌شود حق ناشی از عقد است و استیفاء آن در برابر تمکین این تعبیر فقهی است و نه تنها خلط مبحث نشده بلکه تفکیک مبحث شده، که منشاء عقد است و استیفاء حق مربوط به تمکین و امکان استمتاع است و هیچ نظر مردانه یا زنانه‌ای جز نظر دقیق فقهی ذکر نشده.

۳- اینکه نوشته‌اند نظر امام خمینی چنان که اشاره شد پرداخت نفقه به عقد دائم به شرط اطاعت است و دیدگاه قانون مدنی در مورد پرداخت نفقه بر وقوع نکاح صحیح به شرط عدم نشوز می‌باشد در حالی که دیدگاه خطیب محترم با هیچ یک سازگاری ندارد.

اولاً متن عبارت امام خمینی رضوان‌الله‌علیه را از تحریر، دوباره می‌آوریم تا معلوم شود برداشت نویسنده درست نیست.

مسأله ۱- انما تجب نفقة الزوجة علی الزوج بشرط ان تكون دائمه

در آخرین دقایقی که مجله زیر چاپ می‌رفت، از سوی آیت‌الله یزدی، امام جمعه موقت تهران و ریاست قوه قضاییه، نامه‌ای در پاسخ به مطلب «طبق کدام قانون هزینه درمان بیماریهای سخت زن به عهده شوهر نیست؟» مندرج در شماره ۱۸ «زنان» به دفتر مجله رسید.

در این نامه نکات قابل توجهی وجود دارد که ما به دلیل ضیق وقت فرصت پرداختن به آن را نیافتیم، اما مسئولیت حرفه‌ای ایجاب می‌کرد که نامه ایشان را در این شماره به چاپ رسانیم و انشاءالله نکاتی چند پیرامون آن را در شماره آینده منتشر می‌کنیم. ﷻ

در مجله زنان بحثی تحت عنوان طبق کدام قانون به نقد بحث نفقه که در خطبه نماز جمعه آمده، پرداخته‌اند. بسی مایه خوشوقتی است که در میان بانوان کسانی یافت می‌شوند که قدرت علمی بحث و تجزیه و تحلیل یا استدلال و استنتاج دارند؛ اگر تهیه‌کننده از خانمها باشد؟ اما با مرور به این نقد، نقاط ضعف روشنی دیده می‌شود که لازم است یادآوری شود.

۱- اینکه نوشته‌اند: بحث نفقه و مباحث پیوندی آن از جمله مباحث دامنه‌دار و جنجالی فقه می‌باشد که متأسفانه از اعمال نظرهای مردانه دور نمانده است.

به نویسنده این جملات باید بگویم اتفاقاً بحث نفقه در فقه کاملاً روشن است؛ هم دیدگاه مذهب شیعه و هم سایر مذاهب، و هم از نظر مدارک و ادله، که هیچ جنجالی در آن دیده نمی‌شود.

اما اعمال نظرهای مردانه یعنی در استنباط فقهی، به دور از ادله اجتهادی و اصول عملی مطلبی گفته شده که چون بحث کننده مرد بوده، اعمال نظر کرده و اگر زن می‌بود به گونه دیگری استنباط می‌کرد. این یک اتهام نامشروع به مجتهد و استنباط کننده است که در حقیقت عدالت او را زیر سؤال برده و اصولاً کار استنباط و استخراج حکم از ادله، روش مشخصی دارد که جنسیت در این روش نقشی ندارد و زن و مرد اگر مجتهد باشند باید از این روش استفاده کنند.

۲- اینکه نوشته‌اند به هر حال آنچه در این مجال می‌توانیم بگویم این است که:

۱- منظور خطیب محترم از استحقاق نفقه و عقد روشن نیست، خصوصاً وقتی که نکته ذکر شده توسط ایشان، استحقاق نفقه به تمکین را بر این سخن بیافزاییم، جا دارد پرسیم اگر زوجه به صرف عقد، مستحق نفقه بود و مرد باید به او انفاق کند، پس معنای جمله اخیر ایشان که دریافت نفقه را در برابر تمکین می‌دانند، چیست؟ بعد دیدگاههایی را که در پنج بند آورده‌اند ذکر نموده و می‌نویسند: حال اگر جناب خطیب را نظر دیگری است جای خود دارد اما اگر





فلا نفقه للمنتقطعه و ان تكون مطيعه له فيما يجب اطاعتها له فلا نفقه للناشزه...

ملاحظه می‌فرمایید دایم بودن عقد و مطیع بودن زن، هر دو با یک عبارت به عنوان شرط و جوب آمده و تصریح شده که اگر عقد دایم نبود یا زن مطیع نبود، نفقه واجب نیست.

بنابراین عبارتی که نسبت داده شده که امام خمینی رضوان‌الله علیه نفقه را به عقد دایم به شرط اطاعت می‌دانند درست نیست. دوم عقد و اطاعت زوجه هر دو را شرط و جوب می‌دانند که هر کدام نباشد، و جوب نفقه نیست، با اینکه زوجیت هست. قانون مدنی هم همان فقه است و نویسندگان فقهایی بوده‌اند که از ادله فقهی گرفته در قالب عبارات قانونی درآورده‌اند و دیدگاه خطیب محترم با هر دو می‌خواند و هر دو یکی است. و عبارت شما که نوشته‌اید: (در قانون مدنی سخن از شرطیت اطاعت زوجه از شوهر و یا تمکین او به میان نیامده، بلکه زن را در نکاح دایم صحیح به شرط عدم نشوز مستحق نفقه می‌داند) درست نیست، چه آنکه شرط عدم نشوز همان اطاعت است بلکه اصولاً مفاهیم عدمی نمی‌توانند شرط باشند (دقت کنید) که فرقی بین شرط اطاعت فيما يجب اطاعتها له و شرط عدم نشوز نیست که نشوز مانع است نه عدم آن شرط (دقت کنید)

۴- اینکه نوشته‌اند آیت‌الله یزدی نفقه را تعریف نمی‌کنند و تنها به ذکر مصادیق آن می‌پردازند و این گونه ابهامها را همچنان به حال خود می‌گذارند، اگر غرض ایشان توضیح بود، ای کاش تعریفی از نفقه ارائه می‌دادند تا علاوه بر ابهام‌زدایی، موضوع هزینه‌های درمانی و پزشکی نیز روشن می‌شد. بعد قسمتی از مطالب ما را درباره بیماریهای عادی و صعب‌العلاج آورده‌اند. بعد ایراد گرفته‌اند که نفقه تعریف نشده، با صراحت می‌گویند اگر در محضر مقدس قرآن بنشینیم، درمی‌یابیم که فتاوی حدائق برای زمان حیوة مفتیها عملی بوده و در دوره زندگی ما از حجت ساقط است. شرط حیوة در مرجع تقلید و معاصر بودن مقلد و مقلد برای این است که نیازهای شرعی مقلدین بر اساس تحولات زمان و مکان تأمین گردد.

بعد با خلط بحث به فتوی جمعی از فقهای عظام که هزینه معالجه بیماریهای زن را به عهده مرد می‌دانند (بدون جدا کردن عادی و صعب‌العلاج بودن، دقت کنید) اشاره می‌کنند، بعد می‌گویند فتاوی که خطیب بدان اشاره کرده‌اند نظر اکثریت قاطع فقیهان اسلامی مانند یحیی بن شرف نووی، و امام شافعی، شیخ طوسی، علامه حلی و... می‌باشد. این فتوی بر دیدگاهی استوار است که رابطه زوج و زوجه را رابطه معاوضی، دادوستدی می‌دانند... و بر اساس برداشت خودشان این دیدگاه را توضیح داده‌اند.

باید بگویم در این بخش نه تنها به خطیب تهمت زده شده، بلکه به فقهایی نامبرده هم تهمت زده شده، چه آنکه ما تصریح کردیم بنای پیمان همسری دورکن دارد، زن و شوهر و قراردادی است بین دو انسان، نه آنکه دو انسان بین دو چیز مبادله و معامله کرده‌اند. حالا اگر نویسنده نخواستند این صراحت را بشنوند اختیار با خودشان، اما تهمت به

این علمایی که ذکر شده، برداشت شما است نه صراحت آنان؛ چه آنکه فراوانند فقهایی که در نکاح هم چهار رکن قایل‌اند اما این لزوماً به معنی عقد معاوضی نیست. تقوی ایجاب می‌کند در نسبت دادن به فقهای عظام دقت شود.

اما نسبت به شرط حیوة در مرجع تقلید و فلسفه‌ای که گفته‌اند، من بحثی ندارم شاید هم تا حدودی درست باشد؛ اما چه فقیهی و کدام فقیهی زمان شناس‌تر از امام راحل رضوان‌الله‌علیه. چرا در این مسأله فتوای امام دیده نشده و صراحت نظر ایشان فراموش شده و به توجیهات روشنفکری متوسل شده‌اند، گویا که امام خمینی رضوان‌الله‌علیه فقیهی ناآشنا به زمان بوده، در صورتی که او صریحاً می‌فرماید: نعم الظاهر انه ليس منه الدواء و ما يصرف في المعالجات الصعبة التي يكون الاحتياج اليها من باب الاتفاق خصوصاً ان احتاج الي بدل مال خطير... (مسأله ۹)

بنابراین نویسنده نقد باید مجدداً مرور کرده و با وجدان و انصاف، نه تحمیل نظر خود بر دیگران بررسی کنند تا مطلب روشن شود. همین جا ایشان را به روایت هفتم از باب انفاقات ارشاد می‌کنم و متن را بدون ترجمه می‌آورم تا دلیل بر فتوی امام رضوان‌الله‌علیه و مطلبی که ما گفتیم از روایات هم روشن شود:

عن ابی عبدالله علیه‌السلام، قال: جئت امرة الى النبی فسالته عن حق الزوج علی المرثه فخبرها ثم قالت فما حقها علیه قال یکسوها من العری و يطعمها من الجوع و اذا اذنبت غفرلها قالت فلیس لها علیه شیء غیر هذا قال لا.

به خصوص بر مبنای نفقه متعارف که در همه بخشها متعارف است، طبعاً در هزینه پزشکی هم متعارف و غیر آن خارج است و همین مبنای نوع معالجات و بیماریها را تقسیم می‌کند. لازم است نویسنده یکبار دیگر به جملات خطیب در این بخش توجه کند که خلط بحث نشود.

اما تعریف نفقه آنقدر واضح است که همه کس به وضوح واگذار کرده، آنچه انفاق می‌شود نفقه نام دارد و در لغت نفق به معنی نقد است.

اما بخش آخر بحث حقوقی و اخلاقی که نباید خلط شود، حقیقت این است من به اینجا که رسیدم بدون رودربایستی، از صرف دقت برای نوشتن تا اینجا پشیمان شدم، چه آنکه روشن شد نویسنده با دقت علمی بحث نکرده و خدای ناکرده نظر دیگری دارد، والا جدا بودن میدان حقوق از میدان اخلاق چون روز روشن است. بحث در محاکم و دادگاهها، غیرزندگی در خانه و کاشانه است. کتابهای اخلاقی یا کتابهای حقوقی و فقهی دو نوع هستند، حتی اگر برخی از بحثها در هر دو کتاب ذکر می‌شود، تصریح می‌شود از نظر فقهی، تعبیر استصحاب دارد از نظر اخلاقی شایستگی انسانی، لذا دیگر بحث را به عهده خواننده گذاردم ■

بدون شرح...

انتشار «زنان» شماره ۱۸ بیش از هر شماره دیگر واکنشهای منفی و مثبتی به همراه داشت و پیامها و نامههایی نیز در این زمینه به دفتر مجله رسید. از آن میان نامه آقای اسدالله بادامچیان، مشاور امور اجتماعی ریاست قوه قضاییه، جامعتر، صریحتر و گویاتر است و گرایش فکری مطرحی را در جامعه بیان می‌کند. از این رو با موافقت ایشان به درج نامه که نگرش آن در میان منتقدان مجله ما طرفداران قابل توجهی دارد، دست می‌زنیم. گو اینکه مکتوب ایشان، با وجود صبغه مشفقانه و ناصحانه‌ای که دارد، در ترازوی عدالت تراز نمی‌آید، به ویژه آنکه پس از مدتها تنها یک شماره از «زنان» را فارغ از سیر چند ساله آن به داوری نسته‌اند و از قضا این یک شماره هم بی هیچ غرضی، تلخ و البته واقعگرا بود، چرا که در هجوم تندباد نمی‌توان از دلنوازی نسیم سخن راند.

با بزرگداشت توجه و عنایت همه خوانندگان عزیز، «زنان» بی‌هیچ تفسیر و تأویل و نقدی متن نامه را که به قدر کفایت صریح و روشن است، منتشر می‌کند. باشد که بدین سبب عرصه‌ای برای ارائه آرای گونه‌گون فراهم آید. ■

مدیر مسئول محترم مجله زنان، خانم شهلا شرکت

با سلام. قبلاً هنگامی که مسئول مجله زنان روز بودید برای شما نامه‌هایی نوشته بودم که ضمن تقدیر از نکات مثبت مجله، تذکراتی را تقدیم داشته‌بودم. به یاد دارم جنابعالی هم پاسخ خوبی را داده‌بودید. مدتها بود که مجله زنان را ندیده بودم. امروز یکی از دوستان که خریدار مجله است، نسخه شماره ۱۸، سال سوم، مربوط به خرداد و تیر ۷۳ را به من داد. فکر کردم خوبست که نامه‌ای خصوصی، از بابت تذکری برادرانه، برای شما بنویسم. طبعاً اختیار دارید که هر طور بخواهید از آن استفاده کنید، ولی از نظر من تذکر، خصوصی می‌باشد، و نیز هر طور مایلید قضاوت داشته‌باشید، اما منظور بنده فقط و فقط تذکر است، آن هم به خواهری که چندین سال در مجله زنان روز زحمت کشیده و خدماتی کرده‌است و صاحب قلم است که حرمت قلم و منزلت آن بر خودش آشکار است و می‌داند که اگر قلم در خدمت ارزشها و خوبیها نباشد و از آن صفا و محبت و صمیمیت و پاکی تراوش نکند، خیانتی زشت به قلم و اهل قلم و خود قلمزن و جامعه و تاریخ انسانیت خواهد بود.

متأسفانه مجله زنان را در خدمت ارزشها نیافتم. ممکنست شما فوراً ناراحت شوید و بفرمایید که من بر اساس دیدگاهها و اعتقادات خود و دوستانم این مجله را منتشر می‌کنم و این دیدگاهها را بر مبنای ارزشها می‌دانم. حرفی نیست. گل حزب بما لدهیم فرحون. من هم ممکنست درباره خود و دیدگاههایم چنین باشم. اما گاهی انسانها دیدگاههایشان را با نهایت رعایت نکات اخلاقی و اجتماعی و ادب

قلم به رشته تحریر می‌آورند، بسیار خوب است و باید همواره میدان را باز گذاشت که همه صاحبان عقاید با حفظ احترام یکدیگر اظهار عقیده نمایند تا جامعه رشد یابد و حق آشکار شود.

لکن گاهی انسان عقاید و دیدگاههایش را با لحنی اعتراضی، تعرضی، برآشفته و عصبانی مطرح می‌کند و همه را به باد حمله می‌گیرد که ندانستی و نفهمیدی، و غرض داشتی، و افکار ارتجاعی داری، و فهم امور را روشنفکرانه نمی‌کنی، و نمی‌خواهی افکار دیگران مطرح شود، و فقط خودت و همفکرانت را قبول داری، و به بقیه اجازه اظهار فکر نمی‌دهی، و اهل ادعا هستی و مدعی بی‌عمل می‌باشی، و چه و چه. از این حرفها و تندبها که متأسفانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در برخی جراید و نوشته‌ها، زیاد به چشم می‌آمد و هنوز هم گه‌گاه به چشم می‌آید. جالب است که به تدریج مردم فهمیده‌اند که فلان نشریه و فلان نویسنده یا نویسندگانی، همه حرفهای خود را، ولو بدترین حملات و بیرحمانه‌ترین انتقادات را به نظام اسلامی و مسئولان آن، و همه مخالفان خود، در گسترده‌ترین امکان میسر از نظر پذیرش اجتماعی، و با نهایت آزادی می‌نویسند و چاپ کرده، توزیع می‌نمایند و بانگ و فریاد هم برمی‌آورند که آزادی نیست!!

یعنی با نهایت آزادی می‌گویند که آزادی نیست و مطمئن هم هستند که کسی سراغ آنها نمی‌رود. و بدتر اینکه باز مردم فهمیده‌اند که اگر کسی مطلبی علیه اینان بنویسد، اینها که این همه داد از آزادی افکار و اظهار عقیده می‌زنند، نه تنها تحمل کمترین انتقاد را ندارند، بلکه برآشفته می‌شوند و بدترین ناسزاها و تهمت‌های در حد نگارش را نثار طرف می‌کنند و خدا رحم کرده که قدرت به دست اینها نیست، و الا دماری از روزگار آنان برمی‌آوردند که ارسلان‌نامه جدیدی پدید آید!! البته چون مردم این موضوع را فهمیده‌اند، لذا مسئولان نظام، هیچ‌گونه عکس‌العملی نسبت به اینها نشان نمی‌دهند زیرا چندان آنها را مؤثر نمی‌دانند. نمونه قابل ارائه، مجله بیان بود که در آغاز به آن علاقه نشان داده شد و بعد حتی جوانان احساساتی هم که مطالب آن را مطالعه کردند، با رشدی که ملت آگاه ما دارد، از آن روی گرداندند و خودبه‌خود تعطیل شد.

انشالله شما تحمل و بردباری لازم را در مطالعه نظر اینجانب خواهید داشت که صراحتاً بگویم که مجله شما چیزی شبیه آنها دارد. عمل می‌کند و بنده این را برای خواهری مثل حضرتعالی روا نمی‌دانم. در همین شماره، شما خودتان در فرصتی که خلوت داشته‌باشید، مروری بکنید، ببینید یک خواننده پس از مطالعه مجموعه مجله شما چه حالاتی دارد؟ عنوان چاپی (تیتیر) روی جلد شما، این عبارت خشن است: آقا، تا حالا شده همسران را کتک بزنید؟ عکس روی جلد، خشونت را تداعی می‌کند. سر مقاله شما نزاعی سخت و با عصبانیت با معاونت فرهنگی اداره کل مطبوعات داخلی ارشاد است که صراحتاً



می‌نویسید چه جای دوستی؟ و چه جای مرّوت؟، و ناسزایی را که نوشته‌اید خودتان بشمارید:

۱- رویارویی با نشریات مستقل

۲- بستن راه مدارا و مرّوت

۳- بیگانه از مشکلات عناصر حوزه مسئولیت

۴- دوست دارنده حق حیات چند نشریه همفکر و هم‌مشرّب و

لاغیر

۵- صرف تمهیدات جهت تقویت همانها

۶- عدم مساوات در تخصیص سهم سوسید مطبوعات

۷- اجرای ضعیفتر قانون از...

۸- افزودن بندی اختراعی به قانون

۹- اعمال سلیقه و قضاوت یک تنه در...

۱۰- اعمال فشار به نشریات

۱۱- به بازی گرفتن قانون

۱۲- موهومات قلمداد کردن قانون مطبوعات و...

این ۱۲ ناسزای مطبوعاتی، در ۲۷ سطر اولیه سرمقاله شماست.

بقیه را خودتان بشمارید تا معلوم شود که شما در یک سرمقاله چه رفتاری داشته‌اید؟ و خواننده شما اگر احساساتی باشد، وی را دچار چه تشنج روحی کرده‌اید؟ و اگر آرام و معتدل باشد، و فکر کند، وی را نسبت به خودتان چگونه بدبین کرده‌اید؟

از صفحه شش تا ۲۰ و از صفحه ۵۴ تا ۵۹، مجموعاً ۲۲ صفحه از حجم مجله شما که بدون صفحات تبلیغاتی، حدود ۶۰ صفحه است؛ اختصاص به کتک‌زدن زنان توسط مردان یافته‌است. اگر این بحث به صورت علمی و آماری و هدایتی تهیه می‌شد، خیلی مطلب خوبی بود. اما گزارش سراپا احساسات و یکطرفه است، و از نظر روان‌شناسی اجتماعی، سراسر برخاسته از ناراحتیها و عقده‌های روانی است و نتیجه مطالعه چیزی جز تشنج روحی، نفرت از مرد، احساس حقارت نسبت به زن، دلسردی نسبت به جامعه و مملکت که «هر روز در جای جای این خاک، شعله‌های خشم و طغیان مرد به دامن زن می‌افتد و هیچ مأموری برای اطفاء حریق گسیل نمی‌شود، محفلها و زبانها و قلمها در عافیت سکوت نشست‌اند و...»، و بدتر از همه افزایش دلسردی و دلهره و نگرانی در بین زن و مردهای جوان، و یا دختران و پسران، که از حالا فکر می‌کنند کانون زندگانی آینده آنها چه جهنمی!! خواهد بود. البته مشخص است که کتک‌کاری چه از طرف مرد به زن، و چه از طرف زن به مرد، و چه نسبت به بچه‌ها، و یا در مدارس، و یا در صحن اجتماع، چیز زشت، بد، و ناهنجاری است. اما این همه کانون گرم خانوادگی و سرشار از محبت و احترام زن و مرد به یکدیگر و فرزندان نسبت به پدر و مادرها و آنها نسبت به فرزندان را ندیده گرفتن، و به سراغ معدودی که کم آن هم خیلی زیاد است رفتن، و

مسأله را به جای جای این آب و خاک پرافتخار دادن، چه مفهوم و پیامدی خواهد داشت؟ شما می‌توانستید ۱۰ - ۱۲ صفحه به کانونهای گرم خانوادگی با عکسهای زیبای نشاط‌آور اختصاص دهید، سپس چهار - پنج صفحه به خانواده‌هایی که پس از ماجراهای تلخ، به شیرینی دوباره دست یافته‌اند و در نهایت صفحاتی به این عمل زشت، و دور از هر گونه اخلاق، و ادب و صمیمیت و عقل‌زندگانی اختصاص دهید تا مجله شما، در خدمت افزایش محبت و تسکین زوجها نسبت به هم، و امیدوار کردن به تشکیل کانون گرم خانواده باشد و خدا و ائمه اطهار و شهدای بزرگوار این انقلاب، و دل‌های پاک مردم این سرزمین مظلوم و ستمدیده از بستم‌شاهان و خانها، و زورمداران و استعمارگران، که حالا به برکت انقلاب اسلامی به استقلال و آزادی رسیده‌اند، از شما شاد و خشنود گردد.

از بحث عکسهایی که به کار گرفته‌اید و اثرات منفی آنها حتی بر خانواده خودتان، اگر مجله را بخوانند، می‌گذرم؛ در مقاله «قانونگذاران باید ابهامها را پایان دهند»، خوب بود ابهامها را روشن می‌کردید. ضرب و شتم از مواردیست که آثار باقی می‌گذارد و پزشک قانونی نظر کارشناسی می‌دهد و بر اساس آن تعیین مجازات می‌شود. از نظر اینکه در مواردی دیده زن کمتر از مرد است، به خاطر کم‌ارزشی زن نیست. زیرا زنان در عالم هستی، ارزش بیشتری از مرد دارند و مادر در مرحله‌ایست که پدر به آن نمی‌رسد. بلکه به خاطر ویژگیها و مجموعه روابط اجتماعی اسلام است و دلایل محکمی دارد، هر چند در دید اول به نظر غیر عادلانه بیاید. از طرفی اگر مقصود ابهام، در تأثیر و میزان ضرب و شتم برای طلاق است، امر طلاق، مسأله روابط زن و مرد نیست که به دو نفر مربوط باشد و به فرزندان و خانواده‌ها و بستگان و اجتماع مربوط می‌باشد، لذا دادگاهها در امر طلاق سختگیر هستند، مگر شما استدلال لازم را اقامه فرمایید. در هر حال این مقاله هم با ارزیابی اثر، منفی است.

نقد کتاب «پیرامون استعدادهای زن» هم یکطرفه و منفی است. نکات مثبت، ندیده گرفته شده‌اند و به بقیه مطالب، نیز تهاجم شده است و عنوان نقد هم بسیار منفی است: کارگرخانه، عروسک آقا! داستان مجله هم سراپا عجز و حقارت چندین زن است و تشنج‌آور و منفی ارزیابی می‌شود. در نقد سخنان آیت‌الله یزدی، باز روند، روند تهاجمی و اعتراضی است. آیت‌الله یزدی، قبیله‌ی توانا هستند که توانسته‌اند در خطبه‌های نماز جمعه که جهانی است، حقوق زن در اسلام را به نحوی قابل تقدیر مطرح نمایند و تأثیر خطبه‌های ایشان در زنان ایران و کشورهای اسلامی که می‌توانند از خطبه‌های نماز جمعه تهران استفاده کنند، بسیار خوب بوده‌است. آقای سعیدزاده، که ایشان هم مرد است، اول قضاوت کرده‌اند که بحث نفقه از مباحث جنجالی فقه می‌باشد که متأسفانه از اعمال نظرهای مردانه!! دور نمانده است و سپس اظهار

نظرهای فقهی می‌کنند که معلوم است یا آشنایی به فقه اسلامی ندارند، و یا یکطرفه به مباحث فقهی نگاه کرده‌اند. از جمله این بحث «فتاوا حداقل برای زمان حیات مفتیها عملی بوده، و در دوره زندگی ما از حجیت ساقط است.» و یا اینکه «از ایشان می‌خواهیم فتواها را به حساب شرع نگذارند زیرا فتواها با تغییر شرایط، تغییر می‌کنند، در حالی که شرع همچنان بر جای خود باقی است.» نویسنده اصلاً اشاره‌ای نکرده است به اینکه آیت‌الله یزدی فرمودند: مگر قانون فقهی چنین است اما اخلاق و انسانیت حکمها دارد. و نیز اینکه در این گونه موارد باید راههایی در نظر گرفته شود و بحث وظایفی که بر عهده حکومت اسلامی است نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

بقیه مطالب هم کم‌وبیش دید انتقادی، اعتراضی، تعرضی دارند حتی عناوینی مثل: اختلالات تغذیه در زنان، شعر در آنگینه بی‌تصویر!!، و زن سوار نمی‌کنیم - بر خلاف اینکه بسیاری از رانندگان وسایل شخصی، زنان و بانوانی که با بچه در کنار خیابان می‌ایستند و به ویژه زنان محجبه و پوشیده را به احترام آنها و یا برای اینکه زنها و بچه‌ها در آفتاب یا سرما نمانند، و یا به انگیزه عمل ثواب، رایگان سوار می‌کنند - کتک زدن زن، یکی از آثار ریاست مرد، و بخیه‌های دردناک پس از زایمان، که ملاحظه می‌فرمایید تقریباً اکثر قریب به اتفاق عناوین، منفی و تلخ انتخاب شده‌اند. بنابراین آیا مجله شما، باید این گونه تلخ و خشونت‌افزا، و بی‌روح، و سخت و منفی باشد؟ حیف است که خواهر با استعدادی مثل حضرتعالی این گونه قلم را به کار گیرد.

نکته قابل تذکر دیگر، تعریف و تمجید آنچنانی از فروغ فرخزاد است. شاعره‌ای فاسد، که در مجالس بزم دوره طاغوت، شرکت می‌کرد. عکسهای برهنه او هنوز در مطبوعات آن روزگار هست. اشعار هرزه و سکسی او، مجموعه‌ای از پوسیدگی، و تعفن و منکراتی است که هر زن با عفت و اصیل را منزجر می‌سازد. با خانواده‌ای فاسدتر از خودش، پدرش سرهنگ فرخزاد، و برادرش که شوهای فاسد تلویزیون طاغوت و کاباره‌ها را اداره می‌کرد، و فاحشه‌های بین‌المللی مثل امیل‌ساین را برای اشاعه فساد غرب و فحشای دربار طاغوت به ایران می‌آورد.

به راستی خانم شرکت، آیا شما فروغ فرخزاد را نمی‌شناسید؟ دیوان او را که در دوران طاغوت چاپ شده، نخوانده‌اید؟ مرگ او را در اثر تصادف ماشین، در حالی که مست از بزم شبانه برمی‌گشت، انکار دارید؟ مرگ برادرش که در غرب، در اثر فسادهای گوناگون اتفاق افتاد، از یاد برده‌اید؟ اگر این طور است، چرا تحریف تاریخ در مجله شما می‌شود و دروغ نوشته می‌شود که فروغ، تصویری نواز زن پیشرو ایرانی، چهره‌ای خلاق و جسور، زنی والا و آگاه به ارزشهای زنانه خود، ستیزگر با ارزشهای غلط جامعه، سرشار از والاترین احساسات انسانی، دارای جسارت کلام و شهامت رفتار. با عاطفه‌ای

سرشار، فریادگر درد عمومی، و درد آشنایی به وسعت جهان، و تلاشگر برای فاصله گرفتن از ابتذال، و بالاخره فروغ فریاد زنان ساده، آرام، عاشق، دردمند، درگیر کارهای تکراری خانه، بی هیچ دستمزدی است. خانم شرکت، شما که در سرمقاله می‌نویسید: «خون شهیدان در جای جای این سرزمین جاری شد تا...» آیا در خلوت وجدان خود، پاسخی به این شهیدان مظلوم دارید؟ آنها که خون پاک خود را دادند، و همسران جوان خود را همراه فرزندان دل‌بندشان، برای ارزشها و این انقلاب، ایثار کردند و از حجله عروسی به بستر شهادت رفتند، تا اسلام راستین، اسلام خمینی و خامنه‌ای، اسلام مطهری و بهشتی و باهنر و رجایی باقی بماند، و دیگر استعمارگران، زنان هرزه و فاسد را و مردان پلید و طاغوتی را به عنوان سمبل زن آزاد و مترقی معرفی نکنند و در جامعه ایران و همه کشورهای اسلامی، صفا و محبت برادری و خواهری اسلامی جاری باشد، و همه انسانها به جای نقرزدها، کدورتها، درگیریهای کاذب و شیطانی، دست در دست هم، به سازندگی روحها و جامعه‌ها بپردازند. دلها سرشار از محبت، چهره‌ها پر از لبخندها به روی همدیگر باشد. اشتباهات و خطاهای یکدیگر را با نهایت سهولت ببخشند و نقصهای یکدیگر را جبران کنند. بکشند خانواده‌های علی‌گونه و زهراگونه را زیاد کنند. آیا مجله شما چنین کاری می‌کند؟ آیا در خانه کوچک زهرا و علی، بحث از زن و مرد و من و تویی بود؟ آیا در خانه‌های شهدای ما و اسلام، صحبت از این حرفهاست که شما نوشته‌اید و می‌نویسید؟

امید است این تذکر برادر شما، شما را به فکر و دار در خلوت ساعتی بیندیشید. ممکنست به شما، کسی یا کسانی بدی کرده باشند، علاجش تلاش بیشتر در حاکمیت عمومی خوبی و خوبیهاست. فردا همه ما در پیشگاه عدل الهی حاضر می‌شویم. آنجا ما را از ماست می‌کشند. انکار هم فایده‌ای ندارد زیرا تجسم اعمال و گفتار، اجازه این کار را نمی‌دهد. مباد که عذاب شرمندگی، در کنار عذاب سخت اخروی ما را گرفتار کند.

اللهم اغفر لنا و کفرعنا سیئاتنا، و اغفر اسرافنا فی امرنا و توفنا مع الابرار و قنا عذاب النار ■

با دعای خیر

بادامچیان

۱۳۷۳/۵/۱۸

● برای والدین همسران وقت صرف کنید و به کار، سرگرمیها، افکار و تجربیاتشان علاقه نشان دهید. اگر یکدیگر را بهتر بشناسید، کمتر دچار سوء تفاهم، خواهید شد.

مونتانا به کانزاس و سپس به کاخ سفید امریکا نقل مکان کردند، هنوز هم مدج گیت والاس، مادر زن هری ترومن، رئیس جمهور امریکا، فرمانروای خانه بود. سالها بعد، مارگارت، دختر هری ترومن، گفت: «به پدرم خیلی سخت می گذشت، اما او خود را به سر کردن با مادر بزرگم عادت داده بود، چون مادرم را دوست داشت.»

کلمتاین، همسر وینستون چرچیل هم به زودی دریافت که نه تنها با او، بلکه با مادر پر قدرت او هم ازدواج کرده است. هنگامی که این زوج جوان از ماه عسل برگشتند، تازه عروس دید که مادر شوهرش، لیدی رندولف چرچیل، دکوراسیون خانه آنها را به دلخواه خود تغییر داده است!

نه خانم و آقای ترومن و نه چرچیل، هیچ یک به اندازه پرزیدنت گرنت و همسرش جولیا، از نبرد با پدر جولیا، فردریک دنت، کشاورز ثروتمندی که اغلب نزد ایشان در کاخ سفید اقامت می کرد، صدمه ندیدند. جس، پدر پرزیدنت گرنت، که او هم اغلب در کاخ سفید اطراق می کرد، از دنت خوشش نمی آمد. مکالمه این دو پدر، در حقیقت تبادل توهین و ناسزا بود.

امروزه کمتر والدینی با فرزندان و همسران آنها زندگی می کنند. اما با وجود بُعد مکانی، باز هم مکالمات تلفنی روزمره و یا دیدارهای مکرر، همان شرایط زندگی مشترک را به وجود می آورد. متخصصان برآورد کرده اند که سه چهارم زن و شوهرها، با والدین همسران اختلاف دارند که رابطه زناشویی را به کانون ناخشنودیهای هر دو طرف تبدیل می کند.

ذیلاً برخی از مشکلات متداول در مواجهه با والدین و راه حل های آنها از نظر تان می گذرد:

◀ رابطه یخ بسته

هنگامی که جان لارسون معلم با همسرش فیونا ازدواج کرد، والدین فیونا نه تنها در امور زندگی آن دو مداخله می کردند، بلکه هنگامی که هر چهار نفر دور هم جمع می شدند، عمداً جان را نادیده می گرفتند. یک روز پیش از دیدار با آنها، جان به فیونا گفت: «احساس می کنم در میان خانواده تو، یک غریبه هستم. من به پشتیبانی تو احتیاج دارم.» آن روز در زناشویی آنها نقطه عطفی بود.

پنهان کردن احساسش نمی کرد. زوج جوان از خود خانه ای نداشتند، پس به ناچار به منزل والدین عروس نقل مکان کردند و این زندگی مشترک ۳۳ سال طول کشید. ❏

حتی پس از آنکه این زوج جوان از

۵۵ پسر دهاتی بیچاره با دختر شهری ثروتمند ازدواج کرد و آنگاه ناچار شد شماتتهای مادرزنش را تحمل کند. آن زن تصور نمی کرد که هر مردی لیاقت همسری دخترش را داشته باشد، خصوصاً این بچه دهاتی ساده لوح؛ و هیچ تلاشی هم برای

پدر و مادرش...

چین پروین ترجمه زهره زاهدی



● اگر به والدین همسران نشان دهید که شما و او واقعاً یکدیگر را دوست دارید، اطمینان خواهند یافت که فرزندشان خوشبخت است و اگر او شما را دوست دارد، آنها هم باید چنین باشند.

انتقاد

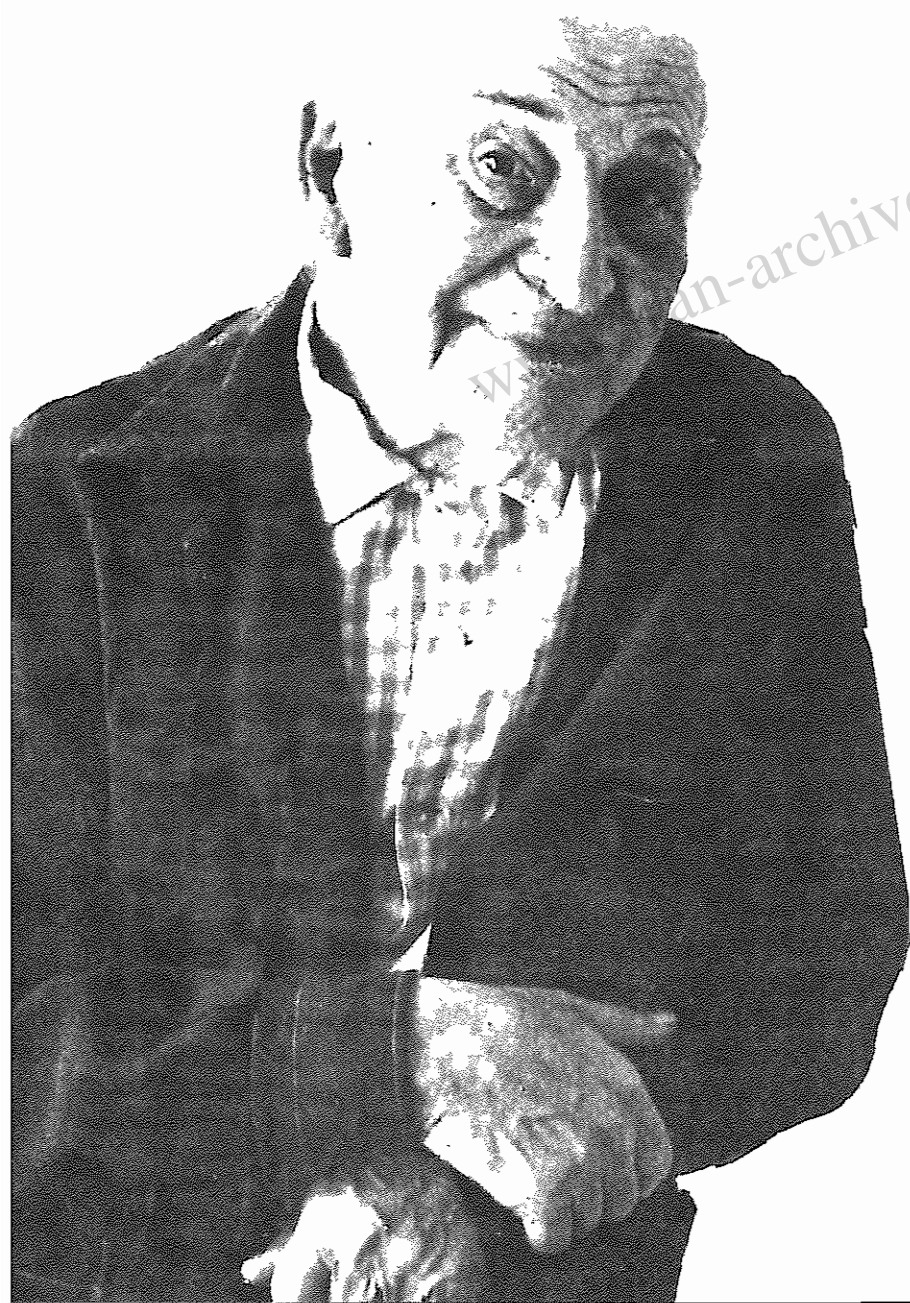
فیونا لارسون سالها از انتقادات تمام‌نشدنی مادر شوهرش پس از انجام هر خرید، رنجیده خاطر می‌شد. یکبار مادر شوهرش پس از دیدار آنها در منزلشان، برایشان نوشت: «شما واقعاً با خریدن اتومبیل

تازه‌تان ولخرجی کرده‌اید.»
فیونا از خواندن نامه عصبانی شد اما پیش از آنکه به همان لحن جواب دهد، به خاطر آورد که آنها حداقل در مورد نامه‌نگاری علایق مشترک دارند. با خود فکر کرد: «شاید همین موضوع بتواند به بهبود روابطمان کمک

از آن روز به بعد، فیونا سعی می‌کرد جان را در تمام مکالمات و فعالیت‌های خانوادگی شرکت دهد. هنگامی که والدین فیونا آنها را برای بچه‌دار شدن تحت فشار قرار دادند، جان و فیونا هر دو اعلام کردند که برای قبول چنین مسئولیت بزرگی هنوز آمادگی ندارند. تدریجاً والدین فیونا، داماد خود را در جمعشان پذیرفتند و نیز پذیرفتند که زوج جوان حق دارند در مورد مسائلشان، شخصاً تصمیم بگیرند.

هدیه

جورجیا گریگان، در مؤسسه‌ای کار می‌کرد تا بتواند هزینه تحصیل شوهرش، میچل را تأمین کند. والدین جورجیا ۱۰۰۰ دلار به او دادند تا در کلاس موسیقی ثبت نام کند زیرا مادر جورجیا معتقد بود که دخترش باید به استعدادهای خودش بیشتر توجه کند. اما پیش از آن که فیونا در کلاس موسیقی ثبت نام کند، موعد پرداخت شهریه کالج میچل فرارسید. از آنجا که آن دو توافق کرده بودند اولویت را به تکمیل دوره کالج میچل بدهند، جورجیا هدیه ۱۰۰۰ دلاری پدر و مادرش را بابت شهریه کالج همسرش پرداخت کرد. پس از چندی، والدین جورجیا از دیدار آنها به هنگامی که میچل در خانه بود، اجتناب می‌کردند. اگر او به تلفن جواب می‌داد، با خشونت جورجیا را می‌خواستند. از همه بدتر اینکه کم‌کم داشتند غرور او را به عنوان یک شوهر، خدشه‌دار می‌کردند. جورجیا که متوجه تغییر رفتار آنها شده بود، علت را جویا شد. مادرش توضیح داد که: «اوایل از او خوششان می‌آمد. اما او برای پرورش استعدادت به تو کمکی نمی‌کند. بین چطور مجبور کرد پول ما را به جای کلاس موسیقی، صرف شهریه کالج خودش بکنی.»
جورجیا با تعجب به فکر افتاد که آن پول هدیه بود، پس چرا نتوانیم آن را به هر مصرفی که دلمان خواست برسانیم و رنجیده خاطر شد برای حفظ آرامش به مادرش توضیح داد که او به خواست و اراده خودش آن پول را صرف شهریه کالج شوهرش کرده است و قول داد در اولین فرصت برای کلاس موسیقی پول پس‌انداز کند. اما از آن به بعد، پیش از پذیرفتن هر هدیه‌ای از جانب والدینش، خوب در مورد آن فکر می‌کرد.



● در سالهای اولیه ازدواج، بسیاری از زن و شوهرها، والدین همسرشان را به اسم خطاب نمی‌کنند و این امر ممکن است سبب دوری شود.

● مادر، پدر، ما شما را دوست داریم و قدر همه زحمتهایی را که شما به خاطر ما کشیده‌اید، می‌دانیم؛ اما برای آرامش کانون خانواده، به حریم خصوصیمان نیاز داریم.

کند. پس شروع کرد به نوشتن نامه‌های هفتگی خودمانی به مادرشوهرش و بحث درباره همه کارهای خانواده. به زودی نامه‌های مادرشوهرش به نوشتن درباره کارهای خیریه خودش و اظهارنظر در مورد اخبار روزمره تغییر جهت داد.

فیونا می‌گوید: «کم‌کم نقطه نظرات مادرشوهرم مرا به تحسین واداشت و با تعجب دیدم که در مورد مسائل خارجی چه دیدگاههای مشترکی داریم. از وقتی که توجهم را روی مسائل مشترکمان متمرکز کرده‌ام، به هم نزدیکتر شده‌ایم و او دیگر به ندرت از عادات روزمره ما انتقاد می‌کند.»

مداخله

هنگامی که جف بیمار شد، ۱۲ سال از ازدواجش با جولی می‌گذشت. جولی دست به دامان والدینش شد تا در پرداخت هزینه بیمارستان و همچنین مواظبت از دو فرزند خردسالشان او را کمک کنند. والدینش حدود یکسال در خانه آنها ماندند و تا مدتها پس از آنکه جف بهبود یافت و به سر کار خود برگشت، دست از مداخله در امور زندگی آنها برنداشتند.

وقتی جف به جولی اعتراض کرد، او از والدینش دفاع کرد: «ما نمی‌توانیم بیرونشان کنیم. آنها به خاطر ما وارد زندگیمان شدند و حالا من نمی‌توانم احساساتشان را جریحه‌دار کنم.»

سپس یک شب، هنگامی که جف و جولی مشغول آماده کردن شام بودند، ناگهان پدر جولی در آستانه آشپزخانه ظاهر شد و گفت: «هرچه زنگ زد کسی در را باز نکرد، من هم آمدم تو. چی دارید بخوریم؟»

این دیگر به جف بسیار سنگین آمد و با عصبانیت به جولی گفت: «پدرت می‌خواهد خانواده ما را اداره کند و ما باید برای او حدودی قایل شویم.»

جولی بالاخره موافقت کرد با والدینش صحبت کند. او گفت: «مامان، بابا، ما شما را دوست داریم و قدر همه زحمتهایی را که سال گذشته به خاطر ما کشیدید می‌دانیم. اما ما برای آرامش کانون خانواده‌مان به حریم خصوصیمان احتیاج داریم.» والدین جولی

که در ابتدا کمی رنجیده خاطر شدند، به زودی دریافتند که دیگر لازم نیست نگران خانواده او باشند و می‌توانند سرگرم امور زندگی خودشان شوند.

تجربیات این خانواده‌ها، چهار اصل کلیدی را برای ایجاد رابطه‌ای موفقیت‌آمیز با والدین همسران ترسیم می‌کند:

۱ - در جبهه همسران باشید: گلن جنسون، متخصص امور خانواده و بهبود روابط انسانی در دانشگاه بوئا معتقد است: «با ارائه جبهه واحد، احتمالاً از نگرانیهای والدین همسران خواهید کاست. اگر به آنها نشان دهید که شما و همسران واقعاً یکدیگر را دوست دارید، اطمینان خواهند یافت که فرزندشان خوشبخت است. بعد به این فکر می‌افتند که اگر فرزندشان شما را دوست دارد پس آنها هم باید شما را دوست بدارند.»

۲ - مراقب پیوندهای دست و پاگیر باشید: جنسون می‌گوید: «اگر می‌خواهید با والدین همسران به تفاهم برسید، ریسمانهای مالی را از دست و پایتان باز کنید. همچنین از اتکای دایم به والدین، برای نگهداری از بچه‌ها اجتناب کنید. ممکن است نگهداری بچه‌ها توسط آنها، خوشایند و ارزان به نظر برسد، اما زمینه را برای مجادله بر سر تربیت بچه‌ها آماده می‌کند.»

بنی بیلوفسکی، متخصص در خانواده درمانی در نیوجرسی معتقد است: «ایجاد ارتباط به دلایلی مالی یا نگهداری از بچه‌ها، رابطه بلوغ یافته شما با والدین یا همسران را خراب می‌کند. در چنین شرایطی شما با آنها در رابطه کودک با والدین قرار می‌گیرید که این امر، موضع شما را در قبال همسران تضعیف می‌کند.»

۳ - رابطه‌ای دوستانه برقرار کنید: اولین قدم در ایجاد دوستی آن است که تصمیم بگیرید چگونه خطابشان کنید. به اعتقاد جنسون: «قضیه بسیار حساس است. در سالهای اولیه ازدواج، بسیاری از زن و شوهرها، والدین همسرشان را به اسم خطاب نمی‌کنند و این امر ممکن است دوری ایجاد کند. پیش از ازدواج در مورد نام یا نسبتی که می‌خواهید والدین همسران را با آن خطاب

کنید، توافق کنید: اسم کوچک، اسم فامیل، پدر، مادر، و یا هر نام دیگری. پس از آن، آنها را همیشه به همان نام خطاب کنید.

برای والدین همسران، وقت صرف کنید و به کار، سرگرمیها، افکار و تجربیاتشان علاقه نشان دهید. اگر یکدیگر را بهتر بشناسید، کمتر میانتان سوءتفاهم به وجود خواهد آمد.»

۴ - درباره عقایدتان صحبت کنید: بیلوفسکی می‌گوید: «اگر رفتار والدین همسران با ارزشها یا اعتقادات شما مغایرت دارد و شما را ناراحت می‌کند، دوستانه با آنها صحبت کنید. به رنجشهای گذشته رجوع نکنید و بر اساس مسائل حاضر با آنها برخورد کنید.»

ماریا منکوزی، متخصص در امور خانواده می‌گوید: «در این گونه موارد می‌توان در نهایت قاطعیت، مؤدب هم بود. به جای آن که سعی کنید مسئله را توضیح دهید و آن را بپینمایید، صریح و ساده مشکلاتان را با آنان در میان بگذارید و در تصمیم خود قاطعیت به خرج دهید.»

جانته، سالها در مورد محل گذرانیدن تعطیلات خانواده، تسلیم مادر شوهر خود بود. تا اینکه یک سال مادرشوهرش اصرار داشت که برای شب عید همه باید خانه او بروند. همه، به جز تام، پسر بزرگ جانته و جان، و نامزدش، زیرا می‌گفت: «تحمّل آن دخترک را ندارم!» جانته با همسرش صحبت کرد. موافقت اکراه‌آمیز او را جلب کرد و آنگاه به مقابله مادرشوهرش رفت. با ملایمت به مادر شوهرش گفت: «ما شب عید همگی دور هم خواهیم بود. تام و نامزدش هم هستند. شما هم اگر با ما باشید، خوشحال می‌شویم.»

جانته هیچ پاسخی دریافت نکرد تا اینکه دو روز پیش از عید، مادر شوهرش گفت که شام به منزل آنها خواهد رفت. جانته گفت: «از آن به بعد دیگر هرگز از دست او دلخور نشدم. بالاخره توانستم روی حرفم بایستم و خیرش نصیب همه‌مان شد. همگی شب خوشی را گذرانیم.»



سیب

مسعود احمدی

دیروز ما
با برگهای خزان
به زیر بارانی
در کنج عصر

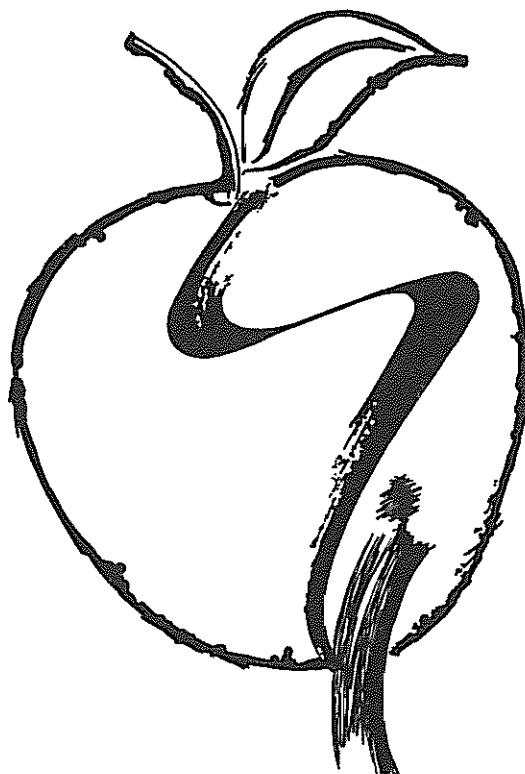
بر پله، زنی
که نه از زاری به جایی رسید
نه از بردباری
نه از سکوت

روت^۱ بود
که آمده بود
بی خال و خلخال
با فریاد

سرانجام
صدایش
پوست ضخیم عصر را جر داد
و پس
از شکاف شتافت
تا مردی بر لبه نیستی
- کیستی؟
- نه دنده زاندم، نه کشتگاه تو
و نه چیز دیگر
نیمی از تمام
هم اندازه، همسر

*

سپور رسید
زمین را روید
و بر هوا
چندان دستمال کشید
تا به هر نگاه سیبی روئید



۱ - به کتاب مقدس، صفحه ۴۱۴ رجوع شود.



دو دهه تلاش برای تدوین اولین واژه‌نامه زبان سُغدی

گفت‌وگو با دکتر بدرالزمان قریب
عکس: عبدالحسین پرتوی

دکتر قریب: من تحصیلات متوسطه‌ام را در مدرسه ژاندارک گذراندم و در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران لیسانس گرفتم. پس از آن رفتم به خارج و در دانشگاه پنسیلوانیا مشغول تحصیل شدم. در آن موقع هنینگ که از پیشگامان سرشناس زبان‌شناسی ایرانی به خصوص در زبان سغدی بود، از لندن به امریکا منتقل شده بود. من هم به زبان سغدی علاقه داشتم. نزدیک دو سال هم در دانشگاه کالیفرنیا با او کار کردم و مقدمات رساله‌ام را تهیه کردم، منتها او کسالت داشت و من برگشتم پیش استادم در دانشگاه پنسیلوانیا و آنجا رساله‌ام را تمام کردم و دکترا گرفتم.

● بعد از دکترا چه کردید؟

زیستن و عاشقانه زیستن با قومی در هزاره دوم قبل از میلاد، غرقه در بحر علم و شاعرانه نگرستن به زندگی، روحی می‌طلبید به گستردگی و ژرفنای دریا؛ و دکتر بدرالزمان قریب به یاوری چنین روحی است که به تدوین اولین واژه‌نامه زبان سغدی دست می‌زند.

وقتی برای گفت‌وگو از ایشان رخصتی خواستیم، با کمال بزرگواری و تواضع، ما را پذیرفت و برای جبران آنچه از دانش‌مندی در برابرش کم داشتیم؛ از اساتید، دکتر کتایون مزداپور و دکتر زهره زرشناس، دعوت کردیم که ما را در این گفت‌وگو همراهی کنند.

آنچه می‌خوانید، حاصل نشستی است در حضور این عزیزان که با سپاس از آنان تقدیمتان می‌کنیم: ■■



دکتر قریب: سال ۱۳۴۳ برگشتم ایران و در دانشگاه شیراز استخدام شدم. یکی - دو سال هم از دانشگاه شیراز فرصت مطالعاتی گرفتم و رفتم به خارج. همان موقع که خارج از کشور بودم، مادرم فوت کرد و بعد که برگشتم دیگر نمی‌توانستم در شیراز بمانم خود را منتقل کردم به تهران. از سال ۱۳۵۰ تا الان هم در خدمت دانشجویان عزیز و دوستانم هستم.

● خانم دکتر تدریس زبان سغدی را در ایران شما شروع کرده‌اید و تا الان تمام کسانی که سغدی می‌دانند، دانشجوی شما بوده‌اند. چه شد که به زبان سغدی گرایش نشان دادید؟

دکتر قریب: من از یک طرف به فرهنگ قدیم علاقه‌مند بودم و از طرف دیگر به فرهنگ اقوامی که کمتر به آنها توجه شده بود. به سغدیها حقیقتاً توجه نشده‌بود، به خصوص در ایران. البته یافته‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که فرهنگ سغدیها بسیار غنی بوده است و

● دکتر قریب: «من از یک طرف به فرهنگ قدیم علاقه‌مند بودم و از طرف دیگر به اقوامی که کمتر به آنها توجه شده بود. به سغدیها در ایران حقیقتاً توجه نشده بود.»

● سغدیها چه نقشی در انتقال فرهنگها داشته‌اند؟

دکتر قریب: سغدیها به علت تلفیق فرهنگی که داشته‌اند و خدمتی که به تلفیق فرهنگهای مختلف کرده‌اند، بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند. جالب است که بدانید سغدیها ابریشم را از چین به ایران می‌آورده‌اند و به دربار می‌فروخته‌اند. آنگاه ایرانیان آن را به صورت زریفت درمی‌آورده‌اند و سغدیها دوباره این پارچه‌ها را می‌خریده‌اند و به دربار چین می‌برده‌اند. آنها در ضمن واسطه تجارت کاغذ هم بوده‌اند.

● خانم دکتر شما سالهاست روی واژه‌نامه سغدی - فارسی کار می‌کنید. راجع به واژه‌نامه‌تان برایمان بگویید:

دکتر زرشناس: اگر اجازه دهید من توضیحی در مورد آن بدهم. این واژه‌نامه کاری منحصر به فرد است چون تا به حال واژه‌نامه سغدی به زبان فارسی موجود نبوده‌است. هنوز بین اساتید مختلف بر سر آوانویسی زبان سغدی بحث است و ایشان اولین کسی هستند که دانش آوانویسی برای این واژه‌ها را داشته‌اند و جسارت تدوین این واژه‌نامه را به خرج داده‌اند.

● دکتر زرشناس لطفاً در مورد آوانویسی بیشتر توضیح بدهید:

دکتر زرشناس: به زبان ساده برایتان توضیح می‌دهم. در کنار هر کلمه سغدی، تلفظ آن کلمه را با حروف لاتین قراردادی ذکر می‌کنیم. این کار به دقت علمی و کوشش فراوان نیاز دارد که خانم دکتر برای اولین بار آن را انجام داده‌اند.

● قطعاً دستیابی به منابع معتبر هم بسیار مشکل بوده‌است.

دکتر زرشناس: بله. مشکل اساسی ما همیشه دسترسی به منابع معتبر و جدید است. برای انجام کارهای تحقیقاتی، محققان باید حداقل بتوانند کپی مقالات روز را از کتابخانه‌های سراسر دنیا دریافت کنند و بسیار باعث تأسف است که بین کتابخانه‌های ایران با کتابخانه‌های جهان چنین ارتباط منظم و کاملی برقرار نیست. با توجه به این که الان کاربرد کامپیوتر خیلی گسترش پیدا کرده، می‌شود در سطح کتابخانه از آن استفاده‌های فراوانی کرد. با یک برنامه‌ریزی صحیح در این مورد، شاید کتابخانه‌های ما هم بتوانند همزمان و با

موقعیت جغرافیای کشور سغد هم این مطلب را تأیید می‌کند.

● سغدیها در چه منطقه جغرافیایی زندگی می‌کرده‌اند؟

دکتر قریب: آن طور که یافته‌های باستان‌شناسی و حتی داده‌های زبان‌شناسی به ما اطلاع می‌دهند، سغدیها احتمالاً در هزاره دوم قبل از میلاد در نواحی دره زرافشان و اطراف سمرقند سکنی داشته‌اند و به نظر می‌آید در هزاره اول قبل از میلاد به نواحی دیگر، تا حدود بخارا، گسترش پیدا کرده‌اند. از روی سکه‌ها و سفالینه‌هایی که پیدا شده احتمالاً می‌توانیم بگوییم که سغد کشور بزرگی بین دو رودخانه سیحون و جیحون بوده‌است.

● من یک سؤال دارم که اگر محل سکنا سغدیها نواحی دره زرافشان بوده، پس چرا بیشتر مدارک و آثار مکتوب سغدی در چین پیدا شده‌است؟

دکتر قریب: سغدیها در چین قوم مهاجر بودند و احتمالاً تاریخ مهاجرتشان بعد از حمله اسکندر به سمرقند بوده است. آنها در برابر سپاهیان اسکندر مقاومت زیادی کردند. پس از آن که قسمتی از دولت - شهرهایشان از بین رفت، از راه جاده ابریشم به طرف مرزهای چین مهاجرت کردند و احتمالاً در آنجا به تجارت ابریشم علاقه‌مند شدند. در حقیقت اولین کاروان در اوایل سده دوم میلادی از چین به مرز پارت رسید که از راه جاده ابریشم آمده‌بود. سغدیها عامل ثبات آن منطقه بودند که با سیاست اقتصادی راه ابریشم را اداره می‌کردند.

● خانم دکتر، خیلی با عشق و تحسین از این مردم یاد می‌کنید!

دکتر قریب: خوب من عمری را بر سر آنها گذاشته‌ام، مثل بچه‌ام شده‌اند.

● سغدیها از لحاظ اعتقادی، چه مرام و مسلکی داشته‌اند؟

دکتر قریب: مدارک مکتوب، آیینها و مذاهب سغدی را، بودایی، مانوی و مسیحی نشان می‌دهند. احتمالاً سغدیها اول بودایی شدند. البته بین دولت - شهرهای سغدی، سیاست انعطاف دینی وجود داشته و اجباری در کار نبوده‌است. بنابراین بسیاری از آیینهای محلی هم به جای خود باقی مانده بودند که مثلاً زردشتی هم یکی از آنها بوده‌است.





● دکتر زرشناس: «این واژه‌نامه کاری منحصر به فرد است. دکتر قریب اولین کسی هستند که دانش آوانویسی برای این واژه‌ها را داشته و جسارت تدوین این واژه‌نامه را به خرج داده‌اند.»

مدتی طول کشید، در ضمن در این مدت کتابهای جدیدی چاپ شد: مکتبزی، کتاب سوترا و مدارک بودایی کتابخانه موزه بریتانیا؛ سیمز ویلیامز، کتاب متون مسیحی و زوندرومان، کتاب متون مانوی را چاپ کردند. این متون، که پشت سرهم چاپ شد، کار را برای من دشوار می‌کرد. طبیعی است که من دیگر نمی‌توانستم همان کار قدیم را ارائه بدهم. مجبور شدم دوباره بازنگری کنم و متون جدید را در کارم منظور کنم. فقط تصور کنید که چه قدر کار عقب می‌افتد. یک مدتی که متوقف شد، بعد تبدیل شد به فهرست واژه‌ها و بعد دومرتبه تبدیل شد به واژه‌نامه و بعد هم که باید آخرین مآخذ می‌آمد. تمام واژه‌های بین سالهای ۷۰ تا ۹۰ میلادی در این واژه‌نامه منظور شد اما بعد از آن اگر واژه‌ای به نظرم خیلی خوب آمده، وارد کرده‌ام. در حقیقت کلی دوباره کاری کرده‌ام.

● می‌توانید برایمان یکی - دو جمله سغدی بگویید:

دکتر قریب: شاید برایتان جالب باشد که بدانید سغدیها هم «رستم» داشته‌اند. البته متنی که از سغدیها به جا مانده، ناقص است و تنها قسمتی از آن به دست ما رسیده. جریان از این قرار است که دیوان از دست رستم فرار کردند و به شهر رفتند. وارد شهر که شدند دروازه‌های شهر را هم بستند و سرانجام رستم پیروز شد. در این قسمت داستان، این جمله سغدی در متن مزبور آمده است: «خو رُستَمی زیورَت پِرو و زَرکو شیرنام»: یعنی رستم بازگشت با نام بزرگ و نیک.

باری رستم با خوشنمایی برگشت و آسوده شد و زین از اسب برگرفت و بستر گسترده و غذایی خورد و خوابید. بعد دیوان گفتند که چه کار بدی شد. ما این همه، از یک نفر ترسیدیم. دوباره به جنگ رستم برویم، بلکه بتوانیم زنده اسیرش کنیم، و آمدند به طرف رستم. در این قسمت هم این جمله سغدی آورده شده: «خو یوزاوران رُخشه آوو رستمی و یغرش»: یعنی رخش هشیار رستم را بیدار می‌کند. رستم که می‌بیند دیوان آمدند با انواع و اقسام اسلحه‌های مختلف، به رخش می‌گوید چه طور است برویم به طرف جنگل تا دیده نشویم و از آنجا دیوان را بکشیم. رخش هم قبول می‌کند. می‌روند به طرف جنگل و پنهان می‌شوند. آنگاه رستم برمی‌گردد به طرف دیوان و همه را تار و مار می‌کند.

● صحبت رستم شد، دوستان شما کار روی واژه‌نامه و چاپ آن را به تولد رستم تشبیه می‌کنند، این جریان تولد رستم چه بوده؟
دکتر قریب: این را باید دکتر مزداپور بگویند، چون در شاهنامه

تاریخ روز از مطالب کتابخانه‌های جهان استفاده کنند.
دکتر قریب: مسأله‌ای که دکتر زرشناس مطرح کردند مسأله بسیار مهمی است. مسأله نبودن کتاب و مآخذ در دسترس، همیشه برای ما مشکل بزرگی ایجاد می‌کند. تا دو سال پیش ما در حدود هیأت علمی می‌توانستیم هزار دلار داشته باشیم که می‌ارز دولتی کتاب بخریم. از پارسال تا حالا این سهمیه هم قطع شده و من فقط ارتباطم با دو نفر از همکارانم در خارج است که مقالاتشان یا گاهی کتابهایشان را برایم می‌فرستند و با دیگران هم هیچ ارتباطی ندارم.

● دکتر قریب، بفرمایید کار روی واژه‌نامه زبان سغدی را از چه سالی شروع کردید؟

دکتر قریب: از حدود سالهای ۵۴ - ۵۵ شروع کردم به جمع‌آوری واژه‌ها. کار بسیار دشواری بود، شاید هم آن موقع قدری جوانتر بودم و زیادت خواه. مقداری از کار جمع‌آوری واژه‌ها، در حین انجام رساله‌ام، که تحلیل فعل در زبان سغدی بود، در امریکا انجام شده بود. در ضمن تدریس هم تعدادی واژه، فیش کرده بودم. حقیقتاً دامنه کار را وسیع گرفته بودم ولی خوب الان پشیمان نیستم. واژه‌نامه که دربیاید، تقریباً بیشتر واژه‌های متون یا مقالات چاپ شده - البته آنهایی که به دست من رسیده - در آن گنجانده شده است. به دلیل همان مشکلاتی که عرض کردم به بعضی از متون دسترسی نداشته‌ام. مثلاً یک متن بودایی است که به دست من نرسیده.

● از قرار معلوم کار تکمیل و انتشار واژه‌نامه بسیار طول کشیده است. در حال حاضر واژه‌نامه در چه مرحله‌ای است؟

دکتر قریب: این فرهنگ از اول تولدش بدشانس بود. اوایل من در بنیاد فرهنگ کار می‌کردم و کار تقریباً تمام شده بود. به مرحله آخر که رسید چون در آن موقع امکانات کامپیوتری نبود، به مؤسسه‌ای در کمبریج فرستاده شد تا کارهای دیگرش انجام شود. نسخه اول آن که آمد، غلطهای فارسی زیادی داشت. بعد هم محاسبه که کردند، دیدند خیلی گران تمام می‌شود. بعد تصمیم گرفتند برای تکمیل آن به مؤسسه‌ای در بمبئی هندوستان رجوع کنند. در همان ضمن انقلاب شد و کارها متوقف شد. بعد هم بنیاد تعطیل شد. بعد من تصمیم گرفتم که واژه‌نامه را به صورت فهرست لغات دربیآورم، یعنی مآخذش را بردارم، احتمالاً فقط یک تلفظ بدهم، گونه‌های املائی، ریشه‌ها و مقوله‌های دستوری را نیز حذف کنم. اما مؤسسه‌ای که می‌خواست آن را چاپ کند گفت باید مآخذ را هم بدهید. خوب، دوباره این کار





● دکتر مزداپور: «کار سخت این واژه‌نامه به تولد رستم می‌ماند که برای ایران مقدمه یک فرخندگی بود. امیدواریم تولد فرخنده آن هم شروع کار فرهنگهای بعدی باشد.»

تخصص با ایشان است.

دکتر مزداپور: می‌دانید که تولد رستم، تولد خیلی مشکلی بود، از راه دریدن شکم مادر. اصولاً مقدمات این تولد، از عشق و عاشقی پدر و مادر تا آمدن سیمرغ بر بالین رودابه و زایش رستم، خیلی طول کشید. به هر حال تولد رستم برای ایران مقدمه یک فرخندگی است و حالا هم کار سخت این واژه‌نامه به تولد رستم می‌ماند. ما امیدواریم تولد فرخنده آن هم شروع کار فرهنگهای بعد باشد که خود ایشان و شاگردانشان تهیه خواهند کرد.

● خانم دکتر، می‌دانید که محور کار مجله ما روی مسائل زنان است. دوست داریم بدانیم که شما به عنوان یک زن، در طول دوران تحصیل و کارتان چه مشکلاتی داشته‌اید؟

دکتر قریب: خوب من در طول زندگیم با مشکلات زیادی مواجه بوده‌ام. البته واقعاً نمی‌دانم مشکلاتی که داشته‌ام به علت جنسیت من بوده یا نه، من چندین بار برای فرصت مطالعاتی دعوتنامه داشته‌ام که نتوانسته‌ام بروم و شاید یکی از دلایلی که کار واژه‌نامه عقب افتاد همین بود. من باید به یک مرکز مطالعاتی می‌رفتم تا تحقیقاتم را کامل کنم. من واجد شرایط فرصت مطالعاتی بودم، از یک دانشگاه معتبر دعوتنامه داشتم و از همه مهمتر، دلیلی داشتم که می‌خواستم برای تکمیل واژه‌نامه‌ام کار تحقیقاتی انجام دهم. اما متأسفانه دانشگاه تهران موافقت نکرد.

● دلیشان چه بود؟

دکتر قریب: دلیل مشخصی ذکر نکردند. ما شش نفر بودیم که انتخاب شدیم و من تنها زن پذیرفته شده، بودم. سال اول گفتند که سقف ارزی محدود است. پیش خودم فکر کردم که خوب من یک زن مجرد هستم، کمی هم بی‌دست و پا. من فکر می‌کنم آدم هر چقدر متخصص‌تر باشد، بی‌دست و پا تر می‌شود. وقتی آدم فقط در یک چیز فرو می‌رود و تماماً روی آن تمرکز می‌کند، از مسائل دیگر بی‌اطلاع می‌شود، به خصوص از مسائل اجتماعی. این مسائل اجتماعی ممکن است هر کسی را در دامی بیندازد که بارها مرا انداخته‌است. سالها بعد تصویب شد که باید هر کسی شش ماه برود در شهرستان درس بدهد. خوب البته درس سغدی یا فارسی باستان در هر دانشکده‌ای ارائه نمی‌شد و من هم قبلاً شش سال در شیراز درس داده بودم. از آنها خواستم آن شش سال را به جای این شش ماه قبول کنند، نکردند. احتمالاً اگر مرد بودم یا زن دست و پا داری بودم که بروم و برای چیزی که حقم بود،

دوندگی زیادی کنم و این در و آن در بزنم، می‌شد.

● خانم دکتر، کمی از زندگی خصوصی خودتان بگویید.

دکتر قریب: من حقیقتاً تا سرم را از کتاب بلند کردم، دیدم که دیگر برای ازدواج خیلی دیر شده‌است. اصولاً آنچنان دنبال تشکیل خانواده نبودم اما تعمداً هم نداشتم. پشیمان هم نیستم. البته خاله‌ای دارم که ۴۰ سال خارج از کشور ساکن بوده‌است. او زن دانشمندی است که در دانشگاه ژنو تدریس می‌کرده و خوب الان ۸۰ و خرده‌ای سالش است و کمی از پا افتاده. او اکنون با من زندگی می‌کند و سه سال است که مقدار زیادی از وقتم صرف نگهداری از او می‌شود. شاید حقیقتاً آنچه که شما در جوانی برای بچه‌هایتان کرده‌اید، من در ۶۰ سالگی باید برای یک چنین خانم محترمی بکنم که برایم خیلی هم عزیز است. کسی چه می‌داند، شاید جبر طبیعت است، نمی‌دانم.

دکتر زرشناس: جبر زن بودن است.

دکتر مزداپور: جبر مهربان بودن است. البته شما شاگردان زیادی هم تربیت کرده‌اید که همه بچه‌هایتان هستند.

دکتر قریب: درست است. حقیقتاً شاگردانم، بچه‌هایم هستند.

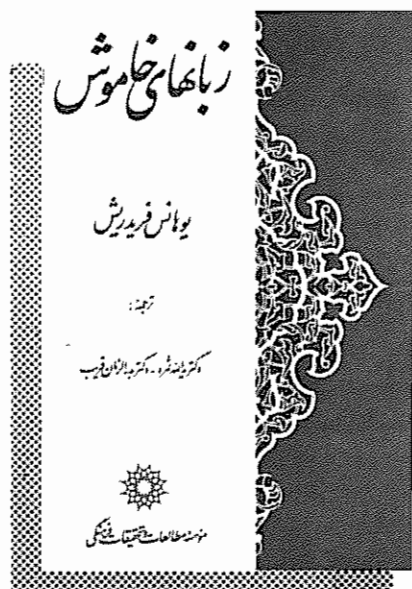
● کار روی واژه‌نامه حتماً با خاطراتی برای شما همراه بوده‌است. اگر خاطره جالبی دارید برایمان بگویید:

دکتر قریب: موقعی که کار روی واژه‌نامه را شروع کردم چون می‌خواستم این طرف و آن طرف بروم، فکر کردم بهتر است که آنها را در صفحات معدودی جا بدهم. بنابراین آنها را خیلی ریز و درهم نوشتم. وقتی می‌خواستم آن را برای چاپ بدهم، گفتند خیلی ریز و کم‌رنگ است و قابل خواندن نیست. مجبور شدم از خواهر عزیزم مهری، که یکسال پیش از دستش دادم، خواهش کنم آنها را برایم تایپ کند. قسمتی را که او شروع کرد، خیلی خسته کننده بود. یادم است که موقع کار می‌گفت: اول یک چیزی به من بده که قوت پیدا کنم، بعد هم بیا پهلوی من بنشین تا بتوانم این صفحه را برایت بزنم. صفحاتی که او تایپ کرده، لای بقیه مطالب خط نویسی واژه‌نامه‌ام هست و من هر وقت آنها را باز می‌کنم همیشه یاد محبت‌های او می‌افتم. باید بگویم که در زندگیم بسیار مدیون پشتیبانها و همت او هستم.

● دکتر زرشناس شما که از دانشجویان دکتر قریب بوده‌اید، راجع به ایشان برای ما بگویید:

دکتر زرشناس: من یکی از خوشه‌چینان خرمن دانش خانم دکتر قریب هستم. ایشان علی‌رغم روح بسیار مهربانی که دارند و لطفشان

● دکتر قریب: «در میان شش نفر، من تنها زن پذیرفته شده برای استفاده از فرصت مطالعاتی بودم و از یک دانشگاه معتبر نیز دعوتنامه داشتم و باید برای تکمیل تحقیقاتم می‌رفتم ولی دانشگاه تهران موافقت نکرد.»

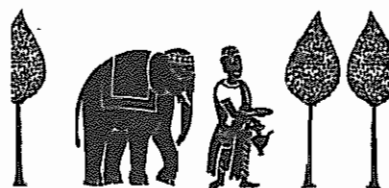


داستان تولد بودا

وستره جاتکه

به روایت سغدی

تعلیق و ترجمه
بهروز زمان قریب



● دکتر زرشناس درباره خودتان هم بگویید.
دکتر زرشناس: من لیسانس زبان انگلیسی، فوق‌لیسانس و دکترای رشته فرهنگ و زبانهای باستانی دارم. رساله دکترایم را در خدمت خانم دکتر قریب، روی زبان سغدی کار کردم و از آن به بعد اختصاصاً روی زبان سغدی کار می‌کنم.

● در حقیقت شما دختر بزرگ ایشان هستید.
دکتر زرشناس: بله اولین دختر ایشان هستم و در حقیقت اولین فرزند. چون حقیقتاً سوای محبت استادی، همیشه به من لطف مادرانه داشته‌اند.

● دکتر مزداپور شما هم دانشجوی دکتر قریب بوده‌اید؟
دکتر مزداپور: ایشان استاد من نبودند ولی من آن جنبه طلایی روح و قلب ایشان را بیشتر دوست داشتم و زرنگی کردم و هیچ درس سغدی نگرفتم، چون بسیار سخت بود. به هر حال افتخار داشته‌ام که در خدمتشان باشم و از نوشته‌ها و محبت‌هایشان استفاده کنم.
● شما درباره خودتان ن‌گفتید.

دکتر مزداپور: لیسانس من علوم اجتماعی است. فوق لیسانس و دکترایم در رشته فرهنگ و زبانهای باستانی دارم. من و دکتر زرشناس هر دو از اعضای هیأت علمی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی هستیم و دائماً از محبت خانم دکتر قریب، که استاد همه ما هستند استفاده می‌کنیم و همیشه از مشورتشان بهره می‌بریم. راستی می‌دانید استاد که با این همه جدیت به کار زبان سغدی می‌پردازند شاعر پر احساسی هم هستند؟

● بله، حالا خواهش می‌کنیم به عنوان حسن ختام این مصاحبه برایمان یکی از شعرهای خودشان را بخوانند.
دکتر قریب: بله، حتماً. شعری را برایتان می‌خوانم که مربوط به

شامل حال همه ما بود، استاد سختگیری بودند. باید اقرار بکنم که ما خیلی از ایشان می‌ترسیدیم. اما بعدها که برای رساله دکترایم می‌رفتم خدمتشان، تازه با آن روی سکه آشنا شدم و دیدم پشت آن ظاهر جدی، روحی لطیف و قلبی مهربان نهفته است. از آن پس هم همیشه مدیون محبت‌های دیگر ایشان در دوران کارم بوده‌ام. ایشان به من اجازه دادند که بعد از خودشان در واقع دومین کسی باشم که زبان سغدی درس می‌دهم و همواره مرا در این زمینه یاری کرده‌اند. من هنوز هم اشکالاتم را با ایشان مطرح می‌کنم و با دانشجویانی که میل دارند با من رساله بگیرند، خدمت خانم دکتر می‌رویم و از راهنمایی‌های ایشان استفاده می‌کنیم.

● آثار ایشان چه بوده‌است؟

دکتر زرشناس: اولین کتابی که از ایشان چاپ شده، کتاب «زبانهای خاموش» است که به عنوان بهترین کتاب بانوان در دانشگاه الزهراء، برنده کتاب سال شد. این کتاب نوشته یوهانس فریدریش و ترجمه خانم دکتر قریب و آقای دکتر یدالله ثمره است. کتاب دیگری که استاد از زبان سغدی ترجمه کرده‌اند، «داستان تولد بودا به زبان سغدی» است و اولین کتاب موجود، از سغدی به فارسی، در ایران است. ایشان مقالات متعددی در مجلات داخلی و خارجی دارند. از جمله: طلسم باران؛ داستان رستم از زبان سغدی به فارسی؛ صرف اسم در زبان سغدی که برای اولین بار در ایران مطرح شده و یکی از مطالب بنیادی است؛ مقاله‌ای درباره کتیبه تازه یافته خط میخی، منسوب به خشایارشا که استاد، اولین کسی بودند که آن را خواندند؛ مقاله شرس مترال که به زبان انگلیسی است، و مقاله‌ای تحت عنوان کشاورز که اخیراً به زبان فرانسه در مجله استودیو ایرانیکا چاپ شده است.



سالها پیش است. ماهیگیران شیلات در شمال، تور بزرگی را به دریا انداخته بودند. این تور گلوله‌های کائوچویی سپیدی داشت که از دور پیدا بود، انگار گردنبندی به گردن دریا انداخته بودند. در آن وقت، من این شعر را گفتم و در این شعر توجه من به فلسفه بودایی، مانوی و تناسخ روح بوده است.

یا آخرین دیدار با دریاست
توری است، تارش جان و پودش مرگ
بر گردن ماهی و ماهیگیر
این می‌کشد تا بگذراند عمر
آن می‌کشد تا بگسلد زنجیر
دریا به گوش باد می‌خواند
برگی دگرش از زندگینامه
شنهای ساحل زار می‌گریند
بر ماهیان پولکین جامه
در صحنه مرگ و تلاش زیست
رقصد چه زیبا وقت جان دادن
یک حلقه از دور تسلسهاست
با زندگانی مردن و زادن ■

بر سینه فیروزه‌گون دریا
تور است گردنبد مروارید
بر ماهیان گسترده دامی ژرف
دریای آرام و دم خورشید
تور عروسی زندگی‌زا نیست
این تور رقص و مرگ ماهیهاست
زیبا کشاکش با دم مرگ است

قرعه کشی بزرگ گلبانو

گل بانو



ماکتوسرای گل بانو

گل بانو نامی آشنا

برای بانوان خوش سلیقه

شما هم می‌توانید از جوایز بزرگ ما

بهره‌مند شوید.

جمعه‌ها باز است

۹ صبح الی ۱۲ شب

خیابان زرتشت، روبروی کیان هتل، تلفن: ۶۵۷۴۹۹

ماساژور دستی هور

مطابق نمونه اروپایی



طراحی شده بر اساس طب فشاری

رفع چاقی کاذب و کمک به تحلیل چربی

زیریوستی در ناحیه شکم، سینه‌ها، پهلوها و ران،

رفع خستگی، گرفتگی عضلانی

فروش در کلیه داروخانه‌ها، فروشگاههای ورزشی و بهداشتی

از شهرستانها نماینده فعال پذیرفته میشود

تلفن: ۸۸۹۳۵۴۸

نمایندگی مشهد ۲۹۲۶۸

ارتباط با دنیای زیبایی و پاکیزگی

شهر بزرگ



خشکشوئی و سفیدشویی

کلیه البسه

با سرویس رایگان

خشکشویی موکت، مبلمان

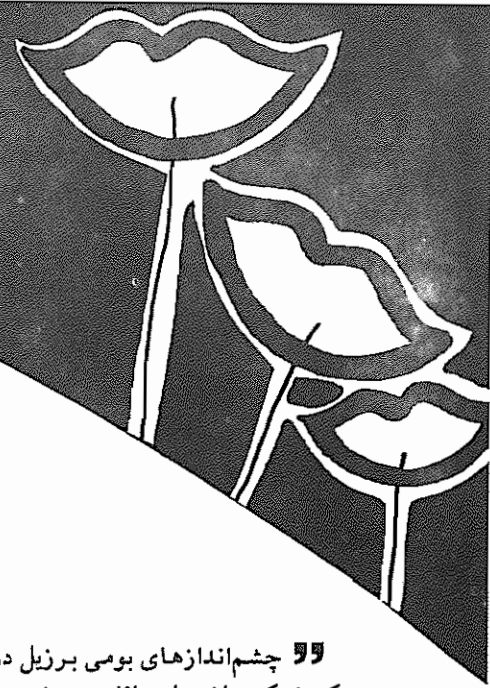
واکس، پارکت و کفپوش

شما نیز می‌توانید یکی از مشترکین

ما باشید.

تلفن ۷۵۴۲۱۰۳

هدایت



دینا سیلیورا دوکروز (برزیل)
ترجمه اسدالله امرایی

کنی. مردم به محض اینکه تو را ببینند قدرتت را حس می‌کنند. آنها را هدایت کن. پندهای تو را می‌پذیرند. این از قدرت روحانیات سرچشمه می‌گیرد...»

مادرم سه‌چهار بار که خانمهای دوست و آشنا به خانه‌مان آمده‌بودند، موضوع را با آنها در میان گذاشت و ظاهراً این مسئله در شهر کوچک ما، لاترا، جا افتاد.

اگر یکی می‌خواست معامله‌ای تجاری راه بیندازد، بی‌برو، برگرد سروکله‌اش در خانه ما پیدا می‌شد که مشورتی بکند. در این موارد، مادر که ریزنقش و بور بود، قد راست می‌کرد، سرش را بالا می‌گرفت و دست گوشت‌آلودش را بالا می‌برد. با مادرم درباره سیاست و ازدواج مشورت می‌کردند. از آنجا که هر چه می‌گفت منطقی بود و به دل می‌نشست، و کم‌کم آدمهای سرکش را هم پیش مادرم می‌فرستادند. یکبار بانویی متمول پسرش را که دائم‌الخمر بود پیش مادر آورد. خوب یادم می‌آید. مادر از شیطان می‌گفت و خوی حیوانی و سرشت انسانی را به زیبایی شرح می‌داد. حرفهای زیبایی می‌زد که آدم یا باید به فرشته میل کند یا به حیوان. گردابی را که جوان در آن دست و پا می‌زد برایش شرح داد و حسابی با حرفهای خوفناک او را جزاند. گرچه صدایش را از حد معمول بالاتر نبرد اما انگشت چاق و گوشت‌آلودش را تهدیدکنان رو به مرد گرفته بود و از خشم می‌لرزید. جوان و آن بانو، هر دو می‌گریستند.

پدر از اینکه شوهر چنان زنی بود به خود می‌بالید و کلی احترام کسب کرده بود.

جنگ و دعوای کارگر و کارفرما، زن و شوهر، بچه‌ها و پدر و مادرشان، همه و همه دست آخر به خانه ما ختم می‌شد.

مادرم حرفهای هر دو طرف را می‌شنید، نصیحت می‌کرد و راه نشان می‌داد. پدرم در دکان کوچکش موج اطمینانی را که به قلمرو او سرازیر می‌شد حس می‌کرد.

همان موقع شهر ما بدون کشیش ماند. رئیس خلیفه‌گری مرده بود و اسقف، جانشینی برای او منصوب نکرده بود. مردم برای غسل تعمید و ازدواج ناچار به سن آنتونیو می‌رفتند. برای نماز و عبادات نُه روزه و اذکار به مادرم متوسل می‌شدند. نمی‌دانم چرا ناگهان همه مذهبی‌تر شده بودند. مادر شبها با روسری توری برای دعای عشای ربانی به کلیسا می‌رفت. چنان معطر و پاک و پاکیزه بود که همه می‌گفتند به قدیسا شباهت دارد، شباهت که نه، اصلاً قدیس بود. حقیقت نداشت، یک قدیس که خنده‌های خوش‌خوشک سر نمی‌دهد. یک قدیس که نباید آنقدر خوش بگذرانند. خوشگذرانی برای بدبخت بیچاره‌ها نوعی توهین به حساب می‌آید. به همین دلیل مادر خنده‌ها و شوخیهایش را گذاشت برای مواقعی که در خانه تنها بودیم.

روزی در بازار روز جوانکی روستایی پرسیده بود: «شنیده‌ام شما

چشم‌اندازهای بومی برزیل در داستانهای «دیناسیلیورا دوکروز» کمتر از معاصرانش به چشم می‌خورد. وی همراه شوهرش که در هیئتهای سیاسی خدمت می‌کرد سفرهای زیادی به خارج از کشور داشت و تجارب او عمدتاً متأثر از سفرهای او به اروپا و امریکا است. نگاهش به آدمهای داستان، دید دقیق و تیز چخوف را زنده می‌کند. خودش می‌گوید: «من از مردمی می‌نویسم که اتفاقاً هم‌وطن من هستند و اتفاقاً به زبان من هم سخن می‌گویند، اما من الزاماً آنها را نمی‌شناسم. گاه‌گذاری اقوام و خویشان آنها را در آفریقا، پاریس و نیویورک دیده‌ام. من از لحن بومی چندان خوشم نمی‌آید.» او آثار زیادی دارد اما بهترین آنها مجموعه داستان شبهای کوهستان عجایب است که در سال ۱۹۵۷ به چاپ رسید. این اولین داستان از این نویسنده است که به فارسی ترجمه می‌شود. ■

هر کس که با من از اخلاق و فضایل پسندیده و سلوک و نشست و برخاست و خلاصه هر چیزی که به درست و نادرست ربط داشته باشد حرف می‌زند، مادرم جلوی چشمم می‌آید. مادرم که نه، فقط گردن سفید و خوش‌تراش او که موقع خنده تکان می‌خورد. خنده ریزش مثل صدای هورت کشیدن خوش‌خوشک قهوه از نعلبکی در اتاق می‌پیچید. مادر معمولاً هر وقت سه نفری سر میز شام می‌نشستیم این‌طور می‌خندید. هر بار سر میز می‌آمد لباس یقه‌بازی شبیه لباس رقص به تن می‌کرد. چنان خوش‌بو و معطر می‌گشت که همه چیزهای دوروبرش دلنشین‌تر و شادتر به نظر می‌آمد. هیچ وقت از سرخاب و ماتیک استفاده نمی‌کرد ولی حتماً به صورتش چیزی می‌زد که مثل چینی تازه شسته می‌ماند. عرق که روی صورتش می‌نشست، طراوت قطره‌های آب را روی لیوان به یاد می‌آورد. در مقایسه با زیبایی و شادابی او صورت من چندان لطفی نداشت و پر از چاله و چوله و کریه به نظر می‌آمد. با ناخن به جان جوشها می‌افزادم و آنها را می‌خاراندم. ترکیدن جوشها زیر ناخن لذت بخش بود. خنده مادرم تشکر از پدرم بود که حسابی ناز او را می‌کشید، انگار که زندگیش به مادر بستگی داشت. اما سعی داشت معجزگویی و چاپلوسی‌اش را در پس شوخیها و رفتار بچه‌گانه بیوشاند. خیلی وقت پیش زنی صاحب کرامت حرفی زد که خنده خاص و زیبای او را دامن زد. آن زن به مادرم گفته بود: «چرا سعی نمی‌کنی روی مردم تاثیر اخلاقی بگذاری؟ خودت نمی‌دانی ولی قدرت عجیبی داری که بر همه تاثیر می‌گذارد. باید به مردم کمک



در شهر یک خانم کشیش دارید. خانه او کجاست؟» خیر به گوش مادرم رسید. اصلاً نخندید: «من خوشم نمی‌آید. من هیچ وقت تعصب مذهبی نداشته‌ام و فقط یک آدم معمولی هستم که دلم می‌خواهد به همسایه‌ها کمک کنم. اگر این کار را ادامه بدهند پشت دستم را داغ می‌کنم.»

اما همان شب از شوق صدایش می‌لرزید: «فکرش را بکن. حالا مرا خانم کشیش صدا می‌زنند!»

کاروبارش گرفته بود. موعظه را ادامه می‌داد، حرفهای دلنشین و شیرین می‌زد، آنهایی را که عزیزانشان را از دست داده بودند، دلداری می‌داد. حتی یکبار در جشن تولد مردی که مادر تعمیدی بچه‌اش شده بود حرفهای قشنگی درباره پیری، گذشت زمان و کارهای نیکی که می‌توانیم پیش از غروب آفتاب انجام بدهیم، گفت. سر آخر مرد به زبان آمد و گفت: «چرا این حرفها را یکشنبه‌ها نمی‌زنی؟ ما که فعلاً کشیش نداریم و جوانان نیازمند راهنمایی و هدایت هستند...» همه پیشنهاد او را پذیرفتند. انجمنی تأسیس شد. انجمن اولیای لاترا که جلسات خود را در تالار شهر برگزار می‌کرد. مردم از راههای دور می‌آمدند تا به صحبتهای مادرم گوش کنند. همه می‌گفتند که او روح و روان مردم را صیقل می‌دهد و شیرینی سخنانش رنجیدگان را تسلی می‌بخشد. افراد زیادی با سخنان شیرین مادر تغییر کیش دادند. به گمان من پدر بیشتر از همه به او ایمان داشت اما من اصلاً اعتقاد نداشتم که مادرم وجودی مقدس باشد که فقط برای انجام کارهای نیکی پا به این جهان گذاشته است. من گمان می‌کردم که نقش بازی می‌کند و به همین دلیل خجالت می‌کشیدم. اما بعداً از خودم می‌پرسیدم: «چرا باید این‌طور فکر کنی؟ مگر نه اینکه زن و شوهرهایی را که از هم جدا شده‌اند آشتی می‌دهد؟ مگر نه اینکه بیوه‌ها را دلداری می‌دهد و آدمهایی را که اصلاح نمی‌شوند به راه می‌آورد؟»

یک روز سر ناهار مادر به پدر گفت: «امروز مورد پیچیده‌ای را برایم آوردند... جوان عجیبی است باید کاری برایش دست و پا کنی. فقط محض رضای خدا... کمک می‌خواهد و من نمی‌توانم روی او را زمین بیندازم. پسر بیچاره خیلی گریه و زاری می‌کرد و از وضع خودش می‌نالید. طفلک مشکل دارد.»

شکوه خاصی او را در برگرفت و ادامه داد: «می‌دانی، همه دکترهای سن آنتونیو جوابش کرده‌اند. از تو می‌خواهم کمکم کنی. می‌دانی برای او مهم است که کار کند... اینجا. برای تو که خرجی ندارد. خودش خواسته مجانی کار کند چون می‌داند که من هم در برابر کاری که می‌کنم مزد نمی‌گیرم و هر کاری را برای رضای خدا می‌کنم.»

کارگر جدیدمان با لپهای سرخ، چشمان سیاه و مژه‌های بلند، ظرافت دخترانه‌ای داشت و موقع راه رفتن کوچکترین صدایی از خود

در نمی‌آورد. شعرهای زیبایی بلد بود که هر وقت پیشخان را پاک می‌کرد با صدایی ملایم می‌خواند. مردم که فهمیدند استخدامش کرده‌ایم به پدر گفتند: «این آدمی نیست که در چنین خانه آبرومندی کار کند!» پدرم جواب داد: «زنم خواسته است. او خودش می‌داند چکار می‌کند!»

کارگر تازه‌مان با میل و رغبت کار می‌کرد. اما گاه دچار اضطراب می‌شد. با آنکه قرار گذاشته بودیم با ما شام بخورد، بعضی شبها این کار را نمی‌کرد و بعداً با چشمهای سرخ و آبچکان پیدایش می‌شد. بسیاری از اوقات مادر در اتاق نشیمن با او تنها می‌نشست و با صدای آرام او را می‌چزاند و زخم‌زبان‌ش می‌زد. مادر جلوی پدر و حتی من هم، او را نصیحت می‌کرد اما پیش ما با مهربانی و لبخند حرف می‌زد: «دستت را از کمرت بردار. درست مثل دخترها رفتار می‌کنی. اگر همین‌طور ادامه بدهی آن وقت...»

مادر وارد بود. می‌دانست چطور حرفهایی را بزند که او دلش می‌خواهد بشنود: «تو در خوبی لنگه نداری! چرا از مردم می‌ترسی؟ بیا جلو! سرت را بالا بگیر.»

پدرم تحت تأثیر قرار می‌گرفت و خیال او را راحت می‌کرد: «در خانه من خیالت تخت باشد هیچ کس به تو اهانت نمی‌کند و اگر ببینم کسی این کار را می‌کند من می‌دانم و او!»

هیچ کس این کار را نکرد. حتی بچه‌ها که در کوچه دنبالش می‌کردند و سر به سرش می‌گذاشتند تا پدرم دم در می‌آمد فوراً ساکت می‌شدند و در می‌رفتند. مدت زیادی بود که آن جوان از میز شام غفلت نمی‌کرد. هر وقت بیکار می‌شد، برای مادرم چیزهای قشنگی می‌ساخت. یک بادبزن برایش درست کرد و ظرفی به شکل قو، از خمیر کاغذ و چسب و خدا می‌داند چه چیزهای دیگر. با من دوست شد. درباره مد و لباس از همه بیشتر می‌دانست. درباره لباس من همیشه اظهار نظر می‌کرد. در ساعات دعا و نیایش او که آنقدر تحقیر شده و توسری خورده می‌نمود، می‌آمد و کنار مادر جا می‌گرفت و تسبیح می‌گرداند. اگر کسی مراجعه می‌کرد مثل دفعات قبل با دستپاچی نمی‌گریخت. در گوشه‌ای می‌ایستاد و همه را با آرامش و شفقت تماشا می‌کرد. من شاهد مسخ تدریجی او بودم. حجب و حیایش کمتر می‌شد و از آن حالت ظرافت زنانه بیرون می‌آمد. حرکات و سکناتش موقرانه‌تر شده بود و رفتار ظاهری‌اش مسخرگی قبل را نداشت.



مادر که همیشه در حضور او مراعات حرفها و بحثهایش را می‌کرد، حالا اساساً از یاد برده بود که او یکی از ما نیست. آزادانه و خوش خوشک می‌خندید. انگار دیگر از یاد برده بود که به او درس بدهد، لابد دیگر لازم نبود. او هم یا پشت پیشخان می‌ایستاد یا هر جا مادرم می‌رفت کنارش بود. در خانه کمکش می‌کرد و برای خرید همراهش می‌رفت. مادر بعضی از زنهای جوان را به خاطر شیطنتهایشان ملامت می‌کرد. آنها که او را می‌دیدند پشت پرده خانه‌هاشان پنهان می‌شدند و می‌گفتند: «فکر نمی‌کنی طرف را زیادی آدم کرده باشد؟»

لاترا به مادرم افتخار می‌کرد. مادرم مهمترین فرد جامعه بود. خلیلیها آن رفتار و محبت تقریباً مسخره را بر نمی‌تافتند. او را می‌دیدند که با گامهای استوار، گردنش را سیخ می‌گرفت و تندتند گام برمی‌داشت و مرد جوان پشت سرش باروبندیل او را می‌آورد و شانه به شانه‌اش گام برمی‌داشت و چتر او را با چنان ذوق و شوقی می‌آورد که انگار ردای اسقف را در مراسمی ویژه در دست گرفته‌است. ناآرامی و جنب‌وجوشی خاص در شهر افتاد. کار به جایی رسید که در مراسم روز یکشنبه که مادر از لذات خانواده و وظایف زن و شوهر نسبت به هم حرف می‌زد عده‌ای سر برگرداندند و مرد جوان را نگاه کردند. گرچه نگاهشان محسوس نبود اما برای من به حد کافی گویا بود و فکرشان را خواندم و حس نامطبوع خطر دلم را سخت فشرد. مادر آخرین کسی بود که از آتشی که در شهر افتاده بود با خبر می‌شد و گفت: «بین! من فقط سعی کرده‌ام اخلاق او را درست کنم. مادرش او را از دست رفته می‌پنداشت. حتی آرزوی مرگش را داشت! امروز می‌بینی که آدم حسابی شده‌است. من حرفی را می‌زنم که همه از آن خیر دارند.» پدر دل‌چرکین شده بود. بالاخره آنچه را که بر سینهاش سنگینی می‌کرد بیرون ریخت: «گمان می‌کنم اگر برود بهتر باشد. در هر حال تو در کاری که می‌خواستی بکنی موفق شدی. خوب، از او آدمی سخت‌کوش و شریف ساختی، مثل هر کس دیگر. خدا را شکر کنیم و او را به خانه‌اش برگردانیم. کاری که تو کرده‌ای کاری کارستان بوده است!»

مادر حیرت‌زده گفت: «ولی فکر نمی‌کنی وقت بیشتری لازم باشد... مردم بعداً همه چیز را درباره‌ او از یاد می‌برند. برگرداندن او آن هم حالا، گناه است. گناهی که من نمی‌خواهم بار آن را بر دوش بکشم.» یک شب سر میز شام، مرد جوان داستانی درباره‌ یک مرد جنگلی گفت. مادر خندید و چه خنده‌ای! تا آن وقت چنان خنده‌ای نکرده بود. سر ظرفش به عقب خم شد و گردنش بیشتر به چشم آمد. دیدم که جوانک تا بناگوش قرمز شد و برقی از چشمانش جست. پدر اصلاً نخندید. من هراسان دست‌وپای خود را گم کردم. سه روز بعد مرد جوان زکام شد و افتاد. موقعی که مادر از او پرستاری می‌کرد جوانک چیزی به او گفت. هیچ وقت نفهمیدم که چه گفته بود. برای اولین بار شنیدیم که مادر صدایش را بلند کرده‌است. خشمگین، پرخاشگر و بلند داد زد. پسرک یک هفته بعد که حالش جا آمد، بلند شد و سرکار برگشت، مادر به پدر گفت: «حق با توست. حالا وقتش رسیده که به خانه‌اش برگردد.»

سر شب مادرم به دخترک خدمتکار گفت: «میز را برای سه نفر بچین. فقط ما سه نفر!»

صبح روز بعد سر ساعت دعا و نیایش مرد جوان هراسان پیدایش شد. آرام آمد و کنار مادر در جای معمول ایستاد. مادرم سر برگرداند و

با صدای آرام، درست پیش از شروع مراسم دعا گفت: «برو بی‌کارت! پسرک بی‌آنکه نگاه ملتسانه‌اش را به او بدوزد، سر خم‌اند و رفت.

همه آرام سر برگرداندند و او را دنبال کردند. من هم نگاهش کردم که با قر و اطوار دختر مدرسه‌ایها در تاریکی شب گم شد.

چند لحظه بعد مادر با صدایی که یک پرده می‌لرزید آرام دعا کرد: «ای پدر ما که در آسمانی، نامت مقدس باد...»

صداهایی که همراهیش می‌کردند این بار پر قدرت‌تر و با صلابت‌تر از روزهای قبل بود.

پسرک دیگر به شهر خود که در آن مضحکه مردم بود بازنگشت. همان شب کشاورزی که از لاترا بیرون می‌رفت جسم بلندی را دید که از درختی آویزان شده بود و تاب می‌خورد. با خود فکر کرد لابد راهزن است اما با سر نترس جلو رفت و به آن جسم نزدیک شد. جوانک را پیدا کرد و بعد هم آمد ما را خبر کرد. من او را دیدم. مادرم نگاه نکرد. زیر نور فانوس بیشتر مسخره می‌نمود تا غمبار. مثل یهودا با چهره‌ای پوشیده در پارچه‌ای سرخ، خودش را طناب انداخته بود. جمعیت انبوهی گرداگرد درخت انبه جمع شدند.

به نظرم آمد که اهالی لاترا راحت‌تر نفس می‌کشند. حالا دیگر مدرک داشتند که بانوی شهرستان پاک و منزله است و از اخلاقیات خود منحرف نشده.

چند ماهی بعد از آن ماجرا، مادرم طبق معمول پاک و پاکیزه و معطر، دیگر از آن خنده‌های خوش‌خوشک سر نداد. گرچه می‌توانم بگویم که بدون الزام، مردم را راهنمایی می‌کرد. حتی موقع شام هم لباس تیره‌یقه بسته می‌پوشید ■

راههایی تازه برای داشتن پاهایی سالمتر

جانث بیلی
ترجمه مینو اقبال آل آقا

یا احساس خستگی و سنگینی، به خصوص بعد از مدت زمان طولانی سرپا ایستادن یا نشستن می‌شوند. در مورد بسیاری از خانمها شدیدترین و ناراحت کننده‌ترین حالت بروز چنین علائمی معمولاً قبل و در طی مدت عادت ماهیانه است. شدت ناراحتی و درد تنها مربوط به بیشتر بودن تعداد رگهای واریسی آنها نیست. زیرا حتی بعضی افراد با داشتن رگهای عنکبوتی کوچکتر و کم‌رنگتر نسبت به آنهایی که دارای رگهای واریسی بزرگتری هستند، رنج و درد بیشتری دارند. البته علی‌رغم وجود چنین اثرات نامطلوبی نباید آنها را تهدید چندان بزرگی برای سلامتی به حساب آورد اما در بعضی شرایط، اگر چنین رگهایی را بدون معالجه رها کنیم، ممکن است منجر به ناراحتیهایی از قبیل آگزما، زخمهای پوستی، لخته شدن خون یا حتی پارگی رگ شوند.

هنوز کسی به درستی علت اصلی بد کار کردن در ریه‌های لانه کبوتری در رگها را نمی‌داند. برخلاف باورهای عامه، انداختن پاها روی یکدیگر، عامل ایجاد واریس یا رگهای عنکبوتی نیست. چنین تصور می‌شود که وراثت و بارداری از عوامل مهم سهم در ایجاد این ناراحتی هستند. واریس در دوران

از سرخرگهای کوچک گشاد شده هستند که اشعه‌وار، مثل پاهای یک عنکبوت در محیط یک جسم مرکزی، بر روی پوست نمایان می‌شوند. رگهای عنکبوتی ممکن است در هر نقطه‌ای از بدن ظاهر شوند، ولی عموماً می‌توان آنها را در پاها و رگهای سطحی مجاور پوست مشاهده کرد. این حالت زمانی رخ می‌دهد که در ریه‌های یکسویه - موسوم به در ریه‌های لانه کبوتری - که جریان خون را از پاها به طرف قلب هدایت می‌کنند، ضعیف شوند و نتوانند کاملاً راه عبور جریان خون را ببندند. سپس خون به جای اینکه به سمت قلب باز گردد، بر اثر نیروی جاذبه زمین، در رگها انباشته می‌شود و رگها در نتیجه فشار زیاد، کشیده و متورم می‌شوند. رگهای عنکبوتی شکل، رگهای ریز سرخ، آبی یا بنفش رنگی هستند که ممکن است از رگهای واریسی ناپیدا و عمیقتر منشعب شده باشند. بعضی از آنها بر اثر ضربه روی آن قسمت از پوست به وجود می‌آیند. رگهای عنکبوتی معمولاً در ناحیهٔ مچ پا، رانها و پشت زانوها قابل رؤیت هستند.

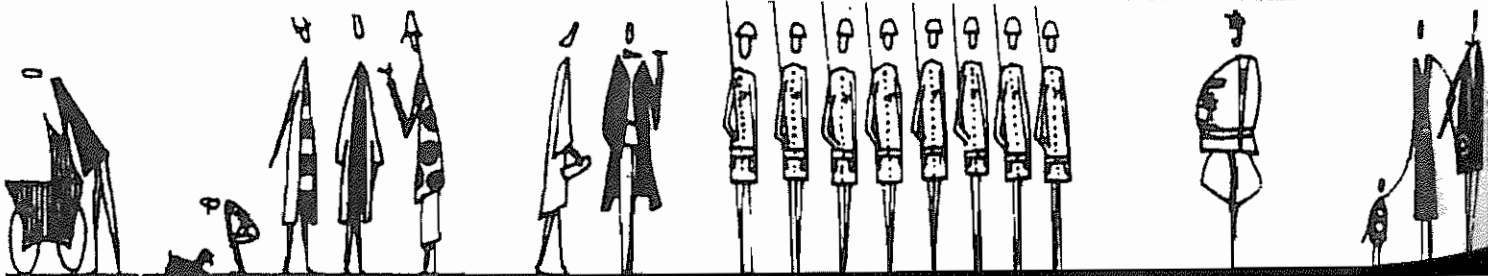
گذشته از اینکه رگهای واریسی یا مویرگهای عنکبوتی شکل، پاها را بدمنظره می‌کنند، باعث بروز درد، خارش، انقباض و

آلما، ۳۸ ساله، که پرستار و مادر دو فرزند هفت و سه ساله است، برای اولین بار در سن بیست‌سالگی متوجه لکه‌هایی قرمز رنگ روی پاهای خود شد. طی سالیان متوالی، ساعتها ایستادن در اطاق عمل مشکل او را جدیتر کرد و لکه‌هایی زشت‌تر و رگهای آبی‌رنگ پهنتری پشت زانوهایش نمایان شد. پاهایش اغلب درد می‌گرفت و از ظاهر آنها به شدت متفر بود.

سه سال پیش، او درمان ساده‌ای به نام اسکلیروتراپی (Sclerotherapy) را آغاز کرد. در این روش، در چند نوبت، محلول سرم نمکی را به داخل رگهای متورم تزریق می‌کنند. او از نتیجه کار بسیار راضی بود. وی می‌گوید: اکنون درد پاهایم خیلی کمتر شده و ظاهرشان هم زیباتر است. □

بیش از ۵۰ درصد زنان و ۱۰ درصد مردان، در بعضی از مراحل زندگی خود از وجود رگهایی تیره‌رنگ و متورم، یعنی رگهای واریسی یا برجستگیهای عروقی سطحی موسوم به رگهای عنکبوتی رنج می‌برند. رگهای عنکبوتی به علت اتساع عروق محیطی به صورت لکه‌های قرمز در اندازه‌های مختلف در پوست ظاهر می‌شوند. این رگها شبکه‌ای

● از عوامل ایجاد کننده واریس کارهایی است که شخص اجباراً باید برای انجام آنها مدت طولانی سرپا بایستد. جاقی و بالا رفتن سن نیز می‌تواند در ابتلای به واریس مؤثر باشد.

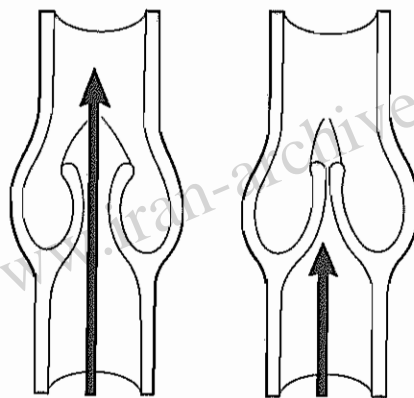


● بر خلاف باورهای عامه، انداختن پاها روی یکدیگر، عامل ایجاد واریس یا رگهای عنکبوتی نیست.

بارداری تا حدودی ناشی از فشار حاصل از حجیم شدن رحم می‌باشد، و دلیل مهمتر، تغییرات هورمونی بدن زن در این دوره است. هورمونهای پروژسترون و استروژن، هر دو باعث شل شدن بافت‌های نگهدارنده در بدن می‌شوند و در نتیجه به رگها اجازه انبساط می‌دهند. البته طی چند ماه اول پس از زایمان، در حدود دو سوم عروق واریسی که مربوط به دوران بارداری بوده‌اند، ناپدید می‌شوند. قرصهای ضد بارداری نیز به دلیل تأثیرات هورمونی که دارند، یکی دیگر از عوامل احتمالی بروز واریس هستند.

از عوامل مستعد کننده دیگر می‌توان مشاغلی را یاد کرد که اجباراً شخص باید مدت طولانی سر پا بایستد، مانند تدریس یا پرستاری. همچنین چاقی و بالا رفتن سن نیز می‌تواند در ابتلای به واریس مؤثر باشد. با بالا رفتن سن، دریچه رگها نیز به تبعیت از ضعف بافت‌های نگهدارنده بدن، تضعیف می‌شود و کار جریان خون به درستی صورت نمی‌گیرد. تمرینات و فعالیت‌های پر تحرک مثل رقص و ورزشهای توأم با بالا و پایین پریدن زیاد، در خانمهایی که به طور ارثی مستعد ابتلای به این بیماری هستند، باعث پیشرفت سریع ناراحتی در رگها می‌شود. به دلایلی که هنوز مشخص نیست تابش بیش از حد نور خورشید نیز می‌تواند در بروز این بیماری نقش داشته باشد.

است این روش، عوارضی از جمله: ناراحتی از تزریقات متعدد و اثر سوزن بر روی پوست یا حتی سوختگی احتمالی داشته باشد، یا به دلیل عبور محلول تزریقی، عضلات مجاور دچار انقباض یا گرفتگی شوند. در هر حال این دردها گذرا هستند و ظرف چند دقیقه یا چند ساعت از بین می‌روند. برای تقلیل درد، بعد از تزریق، نوارهای پهن و محکمی روی رگها بسته می‌شود تا دیواره رگها را به هم فشرده کند و اجازه ندهد که خون به محیط اطراف رگها نفوذ کند. این نواربندی از چند روز تا چند هفته روی موضع باقی می‌ماند، حتی بعضی از پزشکان توصیه می‌کنند که بیماران برای چند روز پیای، جورابهای



دریچه لانه کبوتری (بسته) دریچه لانه کبوتری (باز)

کشی محکمی به پا کنند.

کوفتگی، کبودی و فشردگی موقت شبکه رگها در یک نقطه، از عوارض جانبی روش اسکلوترابی است. اگر بعد از انجام این روش، پوست فوراً در معرض تابش اشعه آفتاب قرار گیرد، ممکن است کبودی را شدیدتر کند. کبودی و کوفتگی در عرض چند ماه، و تراکم رگها یا لکه‌های قهوه‌ای رنگ ظرف یکسال برطرف خواهد شد.

◀ پاهای سالمتر و زیاتر

هر جلسه درمان به روش اسکلوترابی حدود ۱۵ تا ۴۵ دقیقه طول می‌کشد. اکثر بیماران معمولاً نیاز دارند بیش از یکبار به پزشک مراجعه کنند که در این صورت

جلسات درمانی آنها برای چند هفته برنامه‌ریزی می‌شود. متأسفانه در افرادی که مستعد بیماری واریس هستند، این روش از تشکیل رگهای واریسی یا رگهای عنکبوتی جدید جلوگیری نمی‌کند و برخی بیماران برای ادامه درمان، هر سال یا هر چند وقت یکبار، مجبور به مراجعه مجدد به پزشک هستند.

◀ روش جراحی

اکثر پزشکان بر این عقیده‌اند که گرچه ممکن است روش اسکلوترابی در مورد رگها یا مویرگهای کوچک واریسی شده، مؤثر واقع شود، اما به تنهایی برای درمان واریسهای بزرگتر و پیشرفته - دو رگ اصلی پا یعنی سیاهرگها - کفایت نمی‌کند. در چنین مواردی بر روی رگهای بزرگتر عمل جراحی انجام می‌گیرد و بعداً در صورت لزوم، رگ فرعی را به وسیله روش اسکلوترابی مداوا می‌کنند.

در عملی به نام استریپینگ (Stripping) که قبلاً ذکر کردیم، جراح معمولاً دو شکاف کوچک در ابتدا و انتهای رگ، و معمولاً در نواحی میچ پا تا کشاله ران و یا پشت زانو، ایجاد می‌کند که پس از عمل، لکه‌های کوچکی در قسمتهایی که شکاف ایجاد شده باقی خواهد ماند. جراح، هنگام عمل، لوله باریک پلاستیکی را به داخل رگ می‌فرستد و سپس رگ و لوله را همزمان بیرون می‌کشد. در عمل استریپینگ، باید رگها را در محل انشعابات رگهای فرعی بست تا خون به داخل رگهای دیگر نفوذ نکند. گاهی اوقات بعد از عمل، از بانداژ فشاری بر روی موضع استفاده می‌کنند. این عمل معمولاً به صورت سرپایی و با بی‌حسی موضعی انجام می‌گیرد.

دکتر رومن نووی‌گرود، سرپرست بخش جراحی بیماریهای عروق در کلمبیای نیویورک می‌گوید: «در گذشته بیماران را در بیمارستان بستری می‌کردیم و برای مدتی به آنها اجازه راه رفتن نمی‌دادیم. اما اکنون عقیده ما کاملاً تغییر کرده‌است، حالا بیماران را تشویق به راه رفتن می‌کنیم زیرا این کار از بروز التهاب عروق جلوگیری می‌کند. ممکن

◀ درمان، بدون عمل جراحی

تا دهه پیش، متداولترین راه درمان رگهای واریس، روشی به نام استریپینگ (Stripping) بود که طی آن رگ مبتلا را با عمل جراحی از پا خارج می‌کردند. اما اخیراً روش اسکلوترابی معمول شده‌است. در این روش که معمولاً به شکل سرپایی و در مطب پزشک انجام می‌گیرد، نوعی محلول سخت کننده دیواره رگها، شامل نمک، ید و یا یک ترکیب شیمیایی ساختگی را به داخل رگها تزریق می‌کنند. در پاسخ به این تحریک، دیواره رگها فشرده شده و به صورت یک بافت آزرده درمی‌آید و در نتیجه خون به داخل رگهای سالمتر سرازیر می‌شود. البته ممکن

● واریس در دوران بارداری تا حدودی ناشی از فشار حاصل از حجیم شدن رحم و مهمتر از همه، تغییرات هورمونی بدن زن در این دوره است.

را با اطلاعات اندک به کار می‌گیرند که تحت نظارت یک سرپرست، اسکلوترابی را انجام می‌دهند. اگر عمل جراحی به شما توصیه شد، مطمئن شوید که جراح شما در این رابطه تخصص کامل دارد ■

بخشی از تحقیقات تخصصی خود را در این زمینه انجام داده‌باشد و حداقل یک یا دو سال، چند بار در هفته این کار را انجام داده‌باشد. حتماً در مورد پزشک مورد نظرتان اطمینان حاصل کنید، زیرا برخی از آنها تکنیسینهایی

است بعضی بیماران طی انجام این عمل دچار وحشت شوند اما این ناراحتی در بسیاری از افراد طی چند روز از بین می‌رود و می‌توانند پس از یک هفته کارهای روزانه خود را از سر بگیرند. البته در بعضی موارد استثنایی بیمار ممکن است تا مدتها درد و بی‌حسی داشته‌باشد.

در مواردی که بیمار دچار ناراحتی در رگهای داخلی پا است، این عمل انجام نمی‌گیرد. چنانچه رگهای داخلی انسداد داشته و یا صدمه دیده باشند، رگهای سطحی راه عبور مهمی برای جریان خون محسوب می‌شوند و نباید به آنها دست زد. افرادی هم که در معرض بیماریهای قلبی قرار دارند، نباید عمل استریپینگ را انجام دهند، زیرا ممکن است در جراحیهایی مثل بای پس (by pass)، که پیوند رگهای مناسب از پا به قلب است، این عروق مورد استفاده قرار گیرند.

◀ زمان معالجه

از آنجایی که بارداری می‌تواند عاملی برای ایجاد رگهای واریسی جدید شود، زمانبندی بین دو بارداری می‌تواند تعیین‌کننده زمان انجام عمل جراحی یا اسکلوترابی باشد. دکتر هلن فرونک، سرپرست مرکز تحقیقاتی سربیس، در بخش مربوط به واریس در کالیفرنیا می‌گوید: «به نظر من، زمانی که رگها باعث ناراحتی می‌شوند، زمان معالجه فرا رسیده‌است. اما اگر خانمی قصد دارد فاصله سنی بین کودکانش کم باشد، انجام عمل جراحی، فقط به منظور زیبایی پاها، بین دو زایمان ضرورتی ندارد، زیرا درست زمانی که می‌خواهید از نتیجه کار لذت ببرید، باز هم باردار هستید و رگهای واریسی جدیدی در حال شکل‌گیری هستند.»

◀ انتخاب پزشک

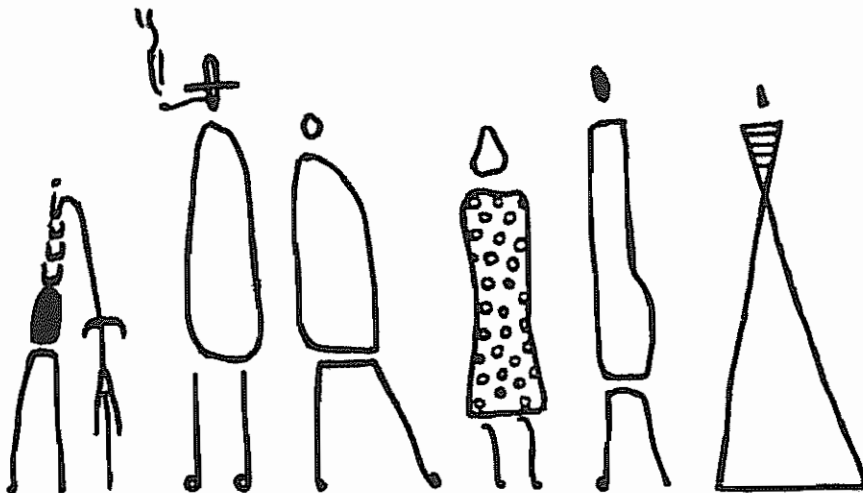
متخصصین امراض جلدی، عروق یا متخصصین امراض داخلی می‌توانند کار مداوای این رگها را بر عهده گیرند، اما از آنجایی که اسکلوترابی یک واحد درسی نیست، شما باید به دنبال متخصصی باشید که

◀ راههای پیشگیری

هنوز راهی برای پیشگیری از واریس پیدا نشده‌است، اما خانمهایی که در زمینه ناراحتیهای مربوط به رگها، سابقه خانوادگی دارند، می‌توانند با مشاهده رگهای عنکبوتی شکل، از سرعت پیشرفت آن تا حدی کم کنند. برای آن که اطمینان یابید که دچار ناراحتیهای جدی عروق نیستید حتماً به پزشک مراجعه کنید.

◀ روشهای اولیه پیشگیری

- * در معرض تابش مستقیم آفتاب قرار نگیرید.
- * در مصرف قرصهای ضد بارداری برای تنظیم خانواده دقت کنید.
- * هنگام فراغت، مثلاً هنگام مطالعه یا تماشای تلویزیون، پاها را بالاتر از سطح قرار گرفتن سر بگذارید.
- * از پوشیدن لباسهای تنگ، کمربند محکم یا جورابهای ساق بلند و سفت که مانع جریان طبیعی خون می‌شوند، خودداری کنید. توجه کنید که کش لباسهای زیر حتماً باید مناسب باشد. لباس زیرهایی با کشهای کنترل شده مناسبتر هستند.
- * ورزش کنید. ورزشهایی که در آنها تحرک شدید هست به پاها بیش از حد فشار می‌آورد، اما ورزشهای سبک، مانند پیاده‌روی یا شنا می‌تواند جریان خون را در پاها متعادل نگه دارد.
- * به خصوص در دوران بارداری، از جورابهای واریس یا ساقهای محکم، استفاده کنید. پوشیدن این گونه جورابها، یکی از راههای پیشگیری است که در طول زمان، آزمایش خود را پس داده است و به سادگی در فروشگاههای وسایل پزشکی یا داورخانه‌ها یافت می‌شوند. این جورابها بیشترین فشار را در قسمت قوزک میچ پا و کمترین فشار را در قسمت بالای پا وارد می‌آورند. اگر نمی‌توانید چنین جورابهای محکمی را تحمل کنید می‌توانید از انواع نرمتر آنها استفاده کنید.





جامعه‌پذیری

فرهنگ، کلیه ارزشها، اعتقادات، هنجارها و مهارتهای معنوی و مادی را فرا می‌گیرند تا به صورت انسان اجتماعی درآیند.^۱

همچنین تحقیقات مختلف جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که تقریباً در کلیه کشورهای جهان، جنسهای مختلف به طور متفاوتی جامعه‌پذیر می‌شوند، مثلاً از زنان انتظار می‌رود نقش زیردست را ایفا کنند و جایگاهی حاشیه‌ای و دست دوم داشته باشند.^۲ خصوصاً نیمی از جمعیت جوامع جهان سوم، یعنی زنان، همواره با برخوردی انفعالی و حتی دفعی از متن فعالیتها و کار اجتماعی بیرون رانده و کنار گذاشته می‌شوند. این نوع جامعه‌پذیری را می‌توان اصطلاحاً جامعه‌پذیری جنسی نامید. در عین حال باید توجه داشت که همراه با دگرگونیها و تغییرات اجتماعی سریع قرن حاضر و همچنین با پیدایش و گسترش بحثهای توسعه اقتصادی - اجتماعی نه تنها فرایند جامعه‌پذیری جنسی متحول شده، بلکه این نوع جامعه‌پذیری دیگر نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای اقتصادی - اجتماعی جوامع در حال توسعه باشد. کارشناسان توسعه معتقدند دستیابی به هدفهای توسعه جز با تأمین عدالت اجتماعی ممکن نیست که در این میان تأمین عدالت

ابتدا کارشناسان بر اعتلای بهره‌گیری اقتصادی از نیروی انسانی توجه کرده‌بودند، ولی امروزه دریافته‌اند که برای دستیابی به توسعه پایدار و همه‌جانبه، باید قابلیت‌های نیروی انسانی را در همه ابعاد مورد توجه قرار داد، یعنی ایجاد نیروی انسانی کارآمد و توانا برای توسعه، نیازمند تحول نظام قشرندی، نظام خانوادگی، نظام سیاسی و آموزشی است. در این میان توجه به قابلیت‌های زنان اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا ایشان نیمی از جمعیت فعال را تشکیل می‌دهند و اغلب نیز در نظامهای فوق مورد غفلت و تبعیض قرار گرفته‌اند. در این مقاله هدف ما این است که نشان دهیم چگونه فرایند جامعه‌پذیری از طریق تربیت زنان به صورت نیروی وابسته و منفعل، عملاً مانع شرکت همه‌جانبه زنان در برنامه‌های توسعه ملی می‌شود و همچنین هنجارها، ارزشها، باورها و قوانین رسمی نیز به این امر دامن می‌زنند.

تعریف کلاسیک جامعه‌پذیری یا اجتماعی شدن به زعم علمای علوم اجتماعی عبارت است از فرایندی که آن را طی می‌کنیم تا بتوانیم عضوی از جامعه خویش شویم. بنابراین می‌توان گفت در فرایند جامعه‌پذیری، اعضای یک جامعه، یک گروه و یا یک خرده

به طور کلی از دهه ۷۰ میلادی به بعد، شرکت همه‌جانبه زنان در برنامه‌های توسعه ملی مورد توجه دولتها و سازمانهای توسعه و عمران کلیه کشورها قرار گرفت و از این دهه به بعد کنفرانسها و مجامع بین‌المللی و ملی مختلفی در جهت شناخت و بررسی شرایط زندگی زنان و فراهم ساختن امکان ادغام جدیتر ایشان در برنامه‌های توسعه ملی تشکیل شد. نامگذاری دهه ۷۵ - ۸۵ به نام دهه زن، بیانیه سازمان ملل مبنی بر رفع هرگونه تبعیض از زنان (۱۹۷۹)، کنفرانس جهانی زن در نیروبی (۱۹۸۵) و کنفرانس جهانی توسعه پایدار (۱۹۹۲)، همگی هدف ارتقاء منزلت اقتصادی - اجتماعی زنان را دنبال کردند. ■■

در واقع توسعه به معنای امروزی خود عبارت از تلاش آگاهانه جهت‌گیری شده، نهادی شده و مبتنی بر برنامه‌ریزی برای ترقی اجتماعی است و هدایت این برنامه‌ریزی آگاهانه را دولتهای کشورهای مختلف عهده‌دار شده‌اند. از این رو با نگاهی به تئوریهای دگرگونی اجتماعی، نوسازی و توسعه می‌توان دریافت که یکی از وجوه تئوریهای توسعه، توجه به بُعد نیروی انسانی است. اگرچه برای دستیابی به اهداف توسعه،



جنسی، مانعی برای توسعه

ناهد مطیع

اجتماعی برای زنان و جلب مشارکت ایشان در فعالیتهای توسعه ضروری به نظر می‌رسد. در واقع با پیدایش جوامع مدرن، در تعریف جامعه‌پذیری نیز تجدیدنظر به عمل آمد. بر اساس تعریف جدید، جامعه‌پذیری فرایندی پیچیده است و به سادگی فقط شامل تطبیق مردم با الگوهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نمی‌شود بلکه در جوامع امروزی، اجتماعی شدن باید هدف رشد و تعالی اعضای جامعه را دنبال کند، تا اعضای جامعه بتوانند خود را با الگوهای دگرگون شونده تطبیق دهند و فعالیت‌های الگوهای کهن را تغییر دهند تا با نیازهای زمانه سازگار شوند. در این رابطه گروهی از نظریه‌پردازان فمینیست، فمینیستهای لیبرال، معتقدند که از نظر جامعه‌شناسی، تمایزات مشهود میان دو جنس ذاتی نیست، یعنی در نتیجه تفاوت‌های زیستی حاصل نشده‌است، بلکه این تمایزات در نتیجه روند جامعه‌پذیری متفاوت و شرطی شدن نقش‌های جنسی به وجود آمده‌است. تربیت متفاوت دختران از لحظه تولد تا بزرگسالی موجب شده که زنان نتوانند ظرفیتهای کامل خود را به عنوان یک انسان، پرورش دهند و جایگاه پایینتری نسبت به مردان در جامعه داشته‌باشند. به این ترتیب

زنان در نتیجه فرایند جامعه‌پذیری جنسی و نظام قانونی تبعیض‌آمیز، در مقایسه با مردان با انتظارات اجتماعی متفاوتی مواجه هستند. در اکثر جوامع، محدودیتهای خاصی بر زنان به عنوان یک گروه اجتماعی اعمال و حقوق اجتماعی آنان به عنوان یک انسان کامل نفی می‌شود. به علاوه در اکثر جوامع، مردان دارای پایگاه مستقل فردی هستند، در حالی که زنان همواره به صورت وابستگان آنها مطرح می‌شوند. لذا برای استقلال زنان لازم است نشان دهیم زن و مرد دارای ظرفیتهای بالقوه یکسانی هستند و برای این منظور اولاً باید در جهت تغییر باورها و سنت‌های حاکم بر روند جامعه‌پذیری جنسی که زنان را به صورت جنس دوم درمی‌آورد، تأکید کرد و ثانیاً با وضع قوانین حقوقی جدید، تبعیضات جنسی را در حوزه‌های مختلف خانوادگی، شغلی و سیاسی از میان برد.

با توجه به این چهارچوب تئوریک قصد داریم که اولاً نشان دهیم چگونه جامعه‌پذیری جنسی از طریق مهمتوین عوامل اجتماعی شدن، یعنی خانه و مدرسه، اعمال می‌شود؛ ثانیاً آثار جامعه‌پذیری جنسی را که خودبه‌خود مانع توسعه و بهره‌مندی جامعه از نیروی واقعی و کامل زنان می‌شود، مورد

بررسی قرار دهیم.

جامعه‌پذیری جنسی در خانواده و مدرسه

به طور کلی می‌توان جامعه را در کلیت خود، عامل اجتماعی کردن دانست اما میان جامعه در مفهوم گسترده و خرد آن، بسیاری از گروه‌های کوچک، نقش واسطه را بازی می‌کنند. در واقع این گروه‌ها عوامل اصلی جامعه‌پذیری هستند. انسان از طریق رابطه متقابل اجتماعی با دیگران در این گروه‌ها، الگوهای رفتار متناسب را می‌آموزد و به حقوق، وظایف و تعهدات خود آشنا می‌شود. در میان عوامل جامعه‌پذیری، خانواده به طور سستی مهم‌ترین و عمومیت‌ترین عامل جامعه‌پذیری محسوب می‌شود. اگرچه نقش خانواده به عنوان عامل اصلی جامعه‌پذیری در جوامع مدرن و در حال توسعه کاهش یافته و به تدریج نهاد آموزش و پرورش نقش اصلی و اساسی را در جامعه‌پذیری اطفال ایفا می‌کند، اما نباید اهمیت خانواده را در تربیت کودکان نادیده گرفت زیرا به طور کلی والدین تأثیر زیادی بر نحوه تفکر و رفتار کودکان خویش دارند. از نقطه‌نظر نظریه‌پردازان، والدین قدرتمندترین و فهمیده‌ترین موجودات جهان

هستند و کودک با الگو قرار دادن ایشان، رفتار خود را تنظیم می‌کند. به هر حال در نتیجه الگوی سنتی جامعه‌پذیری جنسی، کودکان دختر از همان اوایل تولد با تبعیض مواجه می‌شوند.

مطالعات نشان می‌دهد که در بسیاری از کشورهای جهان سوم، فرزند پسر از نظر والدین، برتر محسوب می‌شود به طوری که تولد یک پسر با شادی و تولد دختر همراه با غم است. همچنین گزارش بیمارستانها حاکی از آن است که اطفال دختر نسبت به پسر از تغذیه نامناسبتری برخوردارند. دوره شیردهی مادران به دختران کوتاهتر است و در مورد تغذیه با غذاهای پر انرژی، اغلب دختران مورد تبعیض قرار می‌گیرند. بر اساس گزارش یونیسف نسبت مرگومیر نوزدان دختر در کشورهای جهان در میان هر هزار نفر، ۱۵۰ و در میان پسران ۱۴۴ درصد است. این میزان در مورد اطفال دختر ۱۳۳ و در مورد پسران ۱۰۸ درصد می‌باشد. به علاوه طبق

گزارشهای مربوط به کالری دریافتی در تغذیه روزانه، در حالی که مردان بزرگسال مقدار کالری وعده‌های غذایی خود را افزایش داده‌اند، زنان بزرگسال کالری کمتری دریافت می‌کنند^۶ (۶- ۱۹۷۵ و ۲- ۱۹۸۱).

از طرف دیگر خانواده اولین نهادی است که نقشهای متفاوت جنسی در آن شکل می‌گیرد به طوری که پسران به سوی فعالیتهای فنی، تولیدی و حرفه‌ای هدایت می‌شوند و دختران امور خانگی و خانه‌داری را فرا می‌گیرند. جامعه‌شناسان معتقدند الگوی سنتی تقسیم کار جنسی که بر مبنای آن زنان، خانه‌دار و مادر هستند و در وهله اول در حوزه خصوصی خانواده جایگاه دارند و مردان مزدبگیر و نان‌آور هستند و به حوزه اجتماعی و کار دستمزدی تعلق دارند، یک الگوی عمومی جهانی و بهنجار است. در واقع زنان بخش اعظم نیروی کار غیردستمزدی را تشکیل می‌دهند. خصوصاً در مناطق، روستایی، به دلیل آمیختگی فعالیتهای

● تحقیقات نشان می‌دهد در مورد دختران یک برنامه درسی پنهان اعمال می‌شود که بر تحکیم روند جامعه‌پذیری جنسی پای می‌فشارد.



تولیدی و خانگی، نیروی کار ایشان به عنوان نیروی فعال و شاغل در آمار ملی ثبت نشده، در حالی که در بسیاری از مناطق، بخش اعظم امور تولیدی در مزارع و باغات به عهده ایشان است. البته اقتصاد صنعتی امکان سنجش فعالیتهای خانگی زنان را نیز فراهم کرده است. زیرا کلیه خدماتی را که زنان در خانه انجام می‌دهند می‌توان با استخدام نیروی کار و پرداخت پول خریداری نمود. اما روند جامعه‌پذیری جنسی در خانواده، این وظایف را به عنوان وظایف طبیعی و ویژه زنان تلقی می‌کند. بنابراین این بخش اعظم زنان به عنوان نیروی کار غیرفعال و منفعل در آمارهای ملی طبقه‌بندی می‌شوند. همچنین در نهاد خانواده، زنان به طور مستقل دارای پایگاه فردی نیستند، بلکه به عنوان همسران «شوهر»، مادران «فرزندان» و دختران «پدر» مطرح هستند یعنی پایگاه اجتماعی ایشان در وابستگی با مردان معنا پیدا می‌کند. همین امر نمودهایی دارد که نابرابری در روابط زن و مرد را نشان می‌دهد. مهمترین عاملی که به این نابرابری کمک می‌کند، تقسیم کار خانگی و وابستگی اقتصادی زنان به مردان است.

موقعیت زنان در خانواده یا این گروه نخستین می‌تواند جایگاه ایشان را در سایر حوزه‌ها، همچون بازار کار، نظام آموزشی و زندگی سیاسی و عمومی مشخص کند. بنابراین زنان در خانواده از حقوق یکسان نسبت به مردان برخوردار نیستند. مثلاً کنترل داراییهای خانواده عمدتاً در دست مردان متمرکز است. در برخی از کشورهای جهان سوم حتی زنان خانواده از نظر قانونی نمی‌توانند تقاضای طلاق نمایند، به علاوه اعمال خشونت علیه زنان امری طبیعی است. یعنی اگر زنان نتوانند به خوبی به شوهران خود خدمت کنند، بر اساس الگوی جامعه‌پذیری جنسی، به راحتی می‌توانند مورد ضرب و شتم قرار گیرند بر اساس گزارش سازمان بهداشت جهانی، اطلاعات اخذ شده از بسیاری از کشورهای صنعتی و در حال توسعه نشان می‌دهد که یک‌پنجم تا نیمی از زنان توسط همسرانشان مورد آزار قرار می‌گیرند. تحقیقات نشان می‌دهد زنانی که در خانه مورد آزار شوهرانشان قرار می‌گیرند، چه از نظر اقتصادی، چه از نظر اجتماعی، توانایی اقدام به جدایی و زندگی مستقل را ندارند. به عبارت دیگر علی‌رغم این که خانواده گسترده در جوامع در حال توسعه و توسعه‌یافته به

صورت هسته‌ای درآمده‌است، هنوز روابط پدرسالارانه بر آن حکومت می‌کند، یعنی پدر و شوهر، رئیس خانواده‌اند و زنان و دختران به صورت وابستگان سببی و نسبی آنها نقشهای دست‌دوم و حاشیه‌ای ایفا می‌کنند. تسلط ساخت پدرسالارانه در خانواده، نه تنها باعث شده که زنان نتوانند خواسته‌ها، گرایش‌ها، توقعات و تواناییهای خویش را به عنوان یک انسان کامل و آزاد برطرف سازند، بلکه ایشان را از امنیت فردی و خانوادگی نیز بی‌بهره کرده‌است. به عبارت دیگر چگونه می‌توان از زنانی که در یک ساخت نابرابر اجتماعی، نقش زیر دست را آموخته و همان نقش را نیز ایفا می‌کنند، انتظار داشت که به عنوان یک نیروی مستقل و کارآمد، برای پیشبرد اهداف توسعه اقتصادی - اجتماعی وارد میدان شوند؟ بدیهی است که بحث از توسعه بدون ایجاد امنیت فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بی‌معناست. این احساس امنیت در وهله اول می‌بایست در مهمترین نهاد جامعه‌پذیری یعنی خانواده فراهم شود.

روند جامعه‌پذیری جنسی فقط به نهاد خانواده محدود نمی‌شود، بلکه در نهاد آموزش یعنی دومین عامل جامعه‌پذیری نیز ادامه می‌یابد. تحقیقات نشان می‌دهد که در سطح جهانی، زنان دسترسی کمتری به آموزش دارند. به طوری که در سال ۱۹۸۵ در مقابل ۷۸ درصد پسران، فقط ۶۵ درصد دختران در مدارس ابتدایی و در برابر ۴۸ درصد پسران، فقط ۳۷ درصد دختران در آموزش متوسطه ثبت‌نام کرده‌اند. به هر حال با اینکه به نظر می‌رسد در سالهای اخیر، در امر آموزش، دختران از فرصتهای برابر بیشتری نسبت به پسران برخوردارند، اما در عمل، جامعه‌پذیری جنسی هنوز هم یکی از کارکردهای پنهان نهاد آموزش است. تحقیقات نشان می‌دهد که در مورد دختران یک برنامه درسی پنهان اعمال می‌شود که بر تحکیم روند جامعه‌پذیری جنسی پای می‌فشارد. این برنامه درسی از طریق عوامل متعددی اعمال می‌شود:

اول اینکه رده‌بندی آکادمیک تا حد زیادی مردانه باقی می‌ماند. یعنی هر قدر سلسله مراتب آموزشی در رده‌های بالاتری قرار داشته‌باشد، امکان تصدی آن توسط مردان بیش از زنان است. در حالی که مدیران اکثر مدارس ابتدایی و مهدکودکها، زنان هستند، در مراتب بالای آموزشی، یعنی آموزشگاهها،

دانشگاهها و دانشسراها، تصدی مشاغل مدیریتی توسط زنان محدود می‌شود.

دوم اینکه معلمان در تربیت حرفه‌ای دانش‌آموزان دختر و پسر، تحت تأثیر گرایش‌ها و قالبی قرار دارند، به طوری که معلمان به طور ناخودآگاه دختران را تشویق می‌کنند که «زنانه» رفتار کنند و این نوع رفتار را وظیفه دختران تلقی می‌کنند. بررسی دیگری نشان می‌دهد که وقتی از معلمان مرد خواسته می‌شود تا در مورد آینده شغلی دانش‌آموزان خود نظر بدهند، اکثر ایشان آینده دختران را در تشکیل خانواده، داشتن بچه و انجام امور خانه‌داری تصویر می‌نمایند. این تحقیق همچنین نشان می‌دهد که معلمان معتقدند پسران از دختران تواناترند.

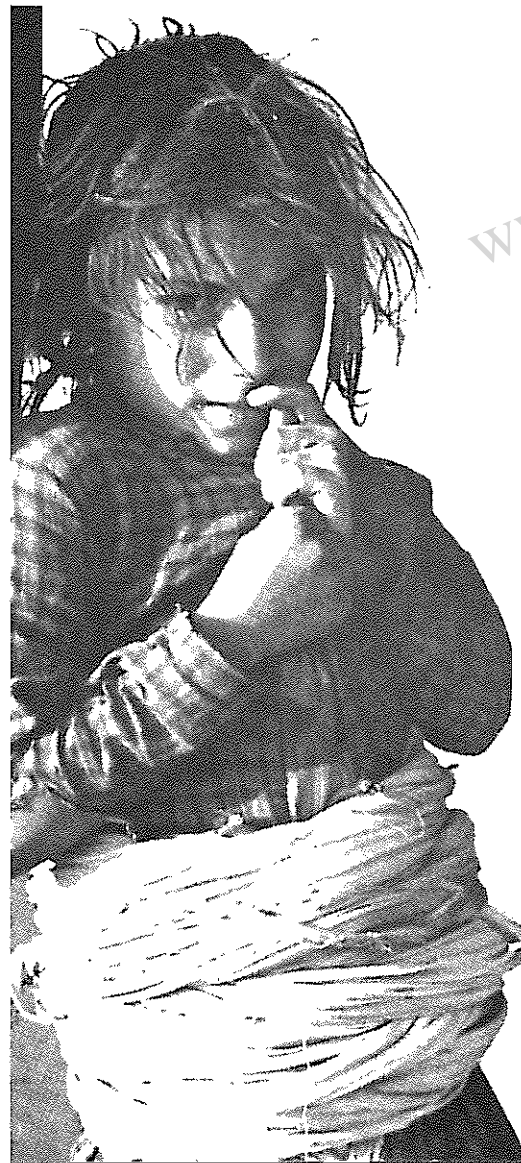
سوم اینکه محتوای کتب درسی، نمودهای متعددی را درباره تمایزات جنسی نشان می‌دهد. معمولاً در کتب درسی نوعی تمایز شغلی و وظیفه‌ای در میان دو جنس القا می‌شود. به طوری که در این متون، مشاغل تولیدی خلأق و با اهمیت را مردان انجام داده و مشاغل حاشیه‌ای، خدماتی و خانگی توسط زنان اداره می‌شود.

چهارم اینکه سازماندهی مدارس معمولاً به نحوی اعمال می‌شود که دختران را به سمت انتخاب رشته‌های به اصطلاح زنانه، یعنی ظریف و خدماتی سوق می‌دهد. در واقع تقسیم‌بندی رشته‌های دوره متوسطه از سوی نهادهای آموزشی، آنها را به صورت «زنانه» و «مردانه» درآورده‌است. یعنی رشته‌هایی همچون کودکیاری، خانه‌داری، خیاطی، ادبیات و علوم انسانی، «زنانه» محسوب می‌شود و رشته‌هایی همچون صنایع چوب و فلز، معماری، ریاضی و سایر رشته‌هایی فنی، «مردانه» تلقی می‌شود. نهایتاً در فرایند آموزش به دختران القا می‌شود که قادر به ادامه تحصیل در رشته‌های علمی نیستند و تحصیل در این رشته‌ها، بسیاری از جنبه‌های زنانگی ایشان را تحلیل می‌برد.

پنجم اینکه معمولاً در کلاسهای مختلط، پسران امکان مشارکت بیشتری در بحثهای کلاسی دارند و دختران نقش حاشیه‌ای در کلاس ایفا کرده و اغلب خاموشند. یک بررسی آموزشی نشان می‌دهد که معلمان در کلاسهای مختلط برای برقراری نظم، توجه خود را در امر کنترل پسران متمرکز می‌کنند و به همین دلیل به پسران میدان بیشتری داده می‌شود تا خود را نشان دهند.

آثار و نتایج جامعه‌پذیری جنسی

همانطور که جامعه‌پذیری جنسی، نقشهای حاشیه‌ای و منفعل را به زنان می‌آموزد، ثمرات این جامعه‌پذیری نیز ایشان را در موقعیتهای پایبندتری نسبت به مردان قرار می‌دهد. برای نمونه با اینکه در خانواده، زنان مسئول انجام خدمات خانگی هستند، مثلاً مسئولیت تهیه غذای خانواده به عهده ایشان است، از تغذیه مناسبی برخوردار نیستند و بیشتر از مردان در معرض بیماریهای گوناگون قرار دارند. همچنین با اینکه زنان مسئول مواظبت از بیماران و خصوصاً سالمندان در محیط خانواده هستند، در دوره میانسالی و سالمندی از کمکهای ویژه‌ای برخوردار نمی‌شوند. به عبارت دیگر از آنجا که زنان بیشتر در بخش غیررسمی و خانگی کار می‌کنند، در سیستم فعلی تأمین اجتماعی کنار گذاشته می‌شوند. حتی اگر در بخش رسمی نیز اشتغال داشته‌باشند، حقوق بازنشستگی



● خانواده اولین نهادی است که نقشهای متفاوت جنسی در آن شکل می‌گیرد: پسران به سوی فعالیتهای فنی، تولیدی و حرفه‌ای هدایت می‌شوند و دختران امور خانگی و خانه‌داری را فرا می‌گیرند.



آنها شرایط مطلوبی را برای زندگی ایتان فراهم نمی‌کند. حتی طبق یک برآورد، تا سال ۲۰۰۰ فقط ۲۵ درصد زنان بازنشسته در سراسر جهان مستمری دریافت می‌کنند.^{۱۱} همچنین ملاحظه کردید که در نتیجه روند جامعه‌پذیری جنسی در نهاد آموزش، عملاً دختران به سوی تحصیلات در رشته‌های خدماتی و غیر مولد کشانده می‌شوند و سیستم آموزشی، ظرفیتهای کامل ایشان را پرورش نمی‌دهد اما مهم‌ترین آثار جامعه‌پذیری را می‌توان به صورت تصدی زنان در مشاغل معینی که جامعه‌شناسان آن را اصطلاحاً مشاغل «زنانه» می‌نامند، دانست.^{۱۲} از طرف دیگر در حالی که زنان بیش از ۵۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، فقط ۲۳ درصد نیروی کار مزدبگیر را شامل می‌شوند. به علاوه جامعه‌شناسان معتقدند همراه با توسعه جوامع و صنعتی شدن آن، زنان بیشتر موضع حاشیه‌ای پیدا کرده‌اند، یعنی از نقشهای تولیدی کنار گذاشته شده و در فضاهای خصوصی و خانگی محصور شده‌اند. این امر خصوصاً در مناطق روستایی صادق است. از طرف دیگر در برخی محوره‌های شهری و روستایی، توسعه باعث استثمار زنان به نحو جدیدی شده است. یعنی

در مشاغل تولیدی نیز به آنها به صورت نیروی کار ارزان و کم دستمزد، چه در کارخانه و چه در مزارع نگریسته می‌شود.^{۱۳} بر اساس گزارش آماری سازمان ملل، زنان شاغل در کشورهای صنعتی، به طور متوسط ۳۳ درصد کمتر از مردان حقوق می‌گیرند، به عبارت دیگر زنان در پهنه مشاغل تولیدی آخرین کسانی هستند که استخدام، و اولین کسانی هستند که اخراج می‌شوند.

در واقع قبل از صنعتی شدن جوامع و در اقتصاد کشاورزی، هر عضو خانواده آنچه را که خانواده لازم داشت، تولید می‌کرد و نقش فعال زنان در تولید کشاورزی سنتی بارز بود. با غلبه اقتصاد مبتنی بر بازار و تولید مکانیزه در کشاورزی، کار زنان به تدریج نامریی و حاشیه‌ای شد. زیرا از نیروی کار ایشان فقط زمانی استفاده می‌شود که اقتصاد صنعتی بدان نیازمند است. به عبارت دیگر از ایشان به عنوان ارتش ذخیره کار در جوامع صنعتی و شهری بهره گرفته می‌شود. بنابراین باید گفت نا ایمی و نابرابری موجود که در نهاد خانواده و آموزش، زنان را تسهید می‌کرد، در اجتماع بزرگتر و در عرصه بازار کار نیز تداوم می‌یابد.

عدم شرکت زنان در مجامع سیاسی و عدم فعالیتهای سیاسی ایشان نیز یکی دیگر از نمودهای جامعه‌پذیری جنسی است. با پیدایش ساخت سیاسی مدرن و مجلس مردمی، زنان برای پیشبرد مؤثر منافعشان باید بتوانند از حقوقشان در روند تصمیم‌گیریهای ملی و بین‌المللی برخوردار شوند. زنان به عنوان رأی دهنده، رقم قابل توجهی را تشکیل می‌دهند، اما حضور آنها در هیاتهای مختلف سیاسی، با تواناییهای ایشان تناسبی ندارد. حق رأی اولین حق اساسی نظام پارلمانی است اما جای تعجب است که زنان در اکثر کشورها، تا پایان جنگ جهانی دوم، از حق رأی بی‌بهره بوده‌اند. به علاوه برای بسیاری از زنان، سیاست، کلمه مبهمی است که حکومت کشور معنی می‌دهد، یعنی فعالیتی که به طور سنتی خاص مردان بوده است. از این رو زنان در تمام فعالیتهای سیاسی، مشارکت کمتری

نسبت به مردان دارند. آمار نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۷ به طور متوسط تنها ۱۰ درصد از نمایندگان مجلسهای مردمی کشورهای مختلف جهان، زن بوده‌اند. حضور زنان به عنوان نماینده، حتی در کشورهای توسعه‌یافته نیز ناچیز است. در فرانسه ۶/۴ درصد، در انگلستان ۶/۳ درصد، در امریکا ۵/۳ درصد و در ژاپن ۱/۴ درصد نمایندگان مجلس را زنان تشکیل می‌دهند.^{۱۴}

مسئلاً بدون شرکت فعال زنان در جایگاههای تصمیم‌گیری و قدرت، امکان بهبود و ارتقای پایگاه اجتماعی ایشان عمی نیست. جایگاه برجسته زنان در پهنه ساخت سیاسی می‌تواند به وضع قوانین ویژه‌ای کمک نماید تا موقعیت پدیدار، بی‌ثبات و ناسازگار ایشان را در حوزه‌های مختلف، همچون خانواده، آموزش، اقتصاد و سیاست تقلیل دهد.

◀ نتیجه‌گیری

بررسی نمودهای جامعه‌پذیری جنسی در دو نهاد عمده جامعه‌پذیری، یعنی خانواده و آموزش، نشان می‌دهد که زنان عملاً به عنوان افرادی مستقل، مبتکر و کارآمد تربیت نشده‌اند و بنابراین در پهنه فعالیتهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز نمی‌توانند از تمام قابلیتهای خویش بهره‌گیرند.

امروزه، تقریباً محور کلیه بحثهای توسعه بر بهره‌گیری کامل از نیروی انسانی و خصوصاً نیروی زنان استوار است. در واقع شرط لازم توسعه، ایجاد امنیت فردی و اجتماعی برای کلیه گروهها و قشرها است و تا زمانی که قوانین خاص، امنیت زنان را چه در محیط خانواده و چه در اجتماع بزرگتر تضمین نکند، بحث از مشارکت زنان در توسعه بیهوده خواهد بود. بنابراین با توجه به الگوی خاص توسعه، در هر کشور معین لازم است تا برنامه‌ریزان توسعه، اولاً حساسیت بیشتری نسبت به مسائل مربوط به زنان نشان دهند و ثانیاً برای مشارکت هر چه بیشتر زنان در برنامه‌های توسعه ابتدا باید در کوتاه مدت،

شرکت زنان در توسعه، زنان، شماره ۱۰، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲.

8- Abbotte, Sociology, 1992.

9 - Williams & Deborahl, Measuring Sex Stereotypes, 1982, P 77.

10 - Abbotte, Soliology, 1992, P 119.

۱۱ - افتخاری، رزا، میانسالی زنان، زنان، شماره ۱۰، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲.

۱۲ - منظور از مشاغل زنانه، مشاغل خدماتی و غیرتولیدی همچون منشی‌گری، پرستاری، معلمی و... است.

13 - Abbotte, Sociology, 1992.

۱۴ - علیم، شمیم، مشارکت زنان در قدرت سیاسی/ همشهری، سال دوم، شماره ۳۶۴، ۱۳۷۳

15 - Hager, Ashley, The Medieval Family, Development Journal of the Society For International Development. 1993.

دارای هویت و پایگاه مستقلی باشند و این امر بدون توجه خاص مسئولین دولتی به گروه زنان امکان‌پذیر نخواهد بود.

مسلماً زمانی زنان می‌توانند مؤثرتر و کاملتر در فعالیتهای اقتصادی - اجتماعی شرکت کنند و از زندگی امن بهره‌مند شوند که برنامه‌ریزان منابع و مسئولیتهای جنسی را به نحو بهتری توزیع کنند.^{۱۵}

یادداشتها:

۱ - میرا، رامش، برداشتی نواز مسائل توسعه، گزیده مسائل اقتصادی و اجتماعی، شماره ۳۶، ۱۳۶۵

2- Goode, Sociology, 1989.

3 - Steward, Interoduction to Sociology, 1985, P 115.

4 - Ibid, P 119.

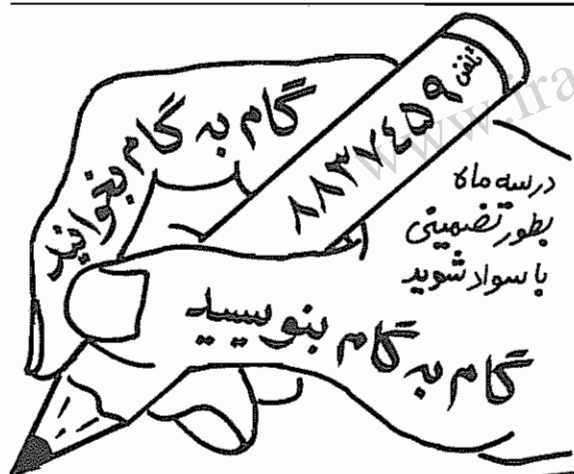
5 - Abbotte, Sociology, 1992.

۶ - شانس، کوشی، دختر بیجه‌های بدشگون، زنان، شماره ۷، شهریور و مهر ۱۳۷۱.

۷ - زنجانی‌زاده، هما، بررسی منابع نظری

قوانین و مقررات تبعیض‌آمیزی را که زنان را در موقعیت وابسته و حاشیه‌ای نگاه می‌دارد، از میان بردارند. سپس در برنامه‌ریزیهای بلندمدت، برنامه‌ریزان توسعه می‌توانند از طریق رسانه‌های گروهی به تغییر تدریجی فرایند جامعه‌پذیری جنسی مبادرت کنند. در این میان نباید تصور کرد که صرف ورود زنان در عرصه اشتغال می‌تواند چاره‌ساز باشد زیرا در بعضی کشورهای توسعه‌یافته نیز حضور زنان در بازار کار، جنبه‌ای حاشیه‌ای و منفعل دارد، یعنی اولاً ایشان فقط در بخشهای معین و محدودی فعالیت اقتصادی دارند، ثانیاً دستمزد زنان حتی در مشاغل مشابه، از مردان کمتر است. ثالثاً در بحرانهای اقتصادی، زنان اولین گروهی هستند که از پهنه فعالیت‌های تولیدی کنار گذاشته می‌شوند.

نکته اساسی این است که برنامه‌ریزان توسعه به این مسأله توجه کنند که برای فعالیت زنان به عنوان نیروی کارآمد، چه در عرصه خانواده و چه در عرصه اجتماع بزرگتر، آنان می‌بایست از امنیت اجتماعی لازم برخوردار شوند، یعنی به عنوان یک فرد و یک انسانه



AEG

تعمیرگاه مرکزی

مجاز ۴۹

تعمیر انواع لباسشویی، یخچال
فریزر با شش ماه ضمانت
فوری در منزل
زیر نظر متخصصین مجرب
آ.ا.گ، کن وود، زانوسی، فیلکو و غیره
۶۴۲۲۴۶۱

پودر استریل دینه پرن

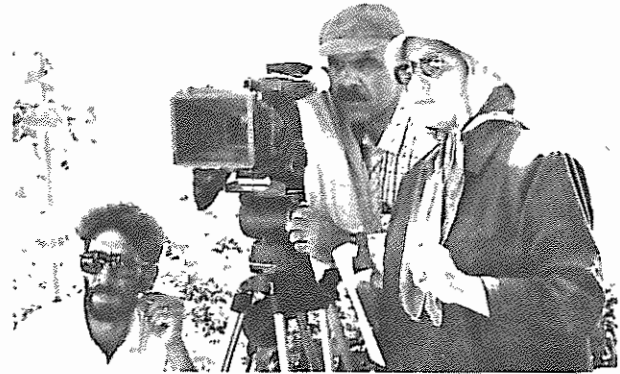
ملین گیاهی و

کمک غذای مناسب در رژیم های لاغری

خبر

◀ «روسری آبی» در دست رخشان بنی‌اعتماد

در حال حاضر قصه فیلم نسبت به طرح اولیه تغییراتی کرده‌است. شهرپورماه آغاز خواهد شد. فیلمبرداری این فیلم احتمالاً از



◀ فیلمی با همکاری زنان



می‌کند. نوبر به دلیل مشکلات مالی مجبور می‌شود مسئولیت معاش خانواده‌اش را به دوش گیرد. در کارخانه‌ای شروع به کار می‌کند و روابط جدید کاریش با کارخانه‌دار موجب ماجراهایی می‌شود...

«روسری آبی»، نام فیلم جدید رخشان بنی‌اعتماد است. این فیلم نیز همچون بقیه آثار وی: خارج از محدوده، زردقناری، پول خارجی، نرگس و فیلمهای مستندش، موضوعی اجتماعی دارد.

بازیگران دیگر این فیلم عزت‌الله انتظامی، گلاب آدینه، جمشید اسماعیل‌خانی، امید قریب و باران کوثری هستند. فیلمنامه نوبر را نیز رخشان بنی‌اعتماد نوشته‌است.

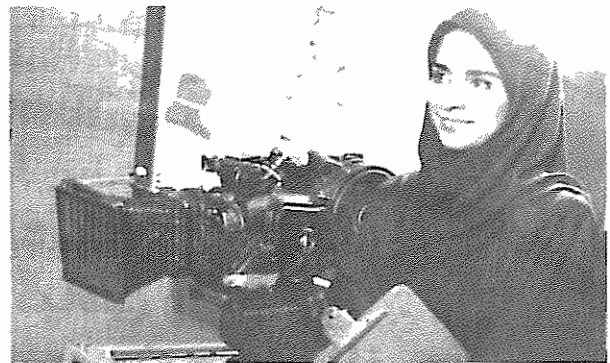
روسری آبی اوایل مرداد امسال در کنار کوره‌های آجرپزی جنوب تهران کلید خورد. این فیلم درباره دختری به نام «نوبر» است که نقش او را فاطمه معتمدآریا بازی

دبیرستان دخترانه می‌گذرد و به همین دلیل درخشنده همکاران خود را از میان زنان دست‌اندرکار برگزیده است. وی سال گذشته قرار بود فیلمی به نام «برلین در ماه مه» را در آلمان بسازد که به رغم حضور چند ماهه خود و چندن تن از عوامل سازنده فیلم در آن کشور، اجرای این طرح متوقف شد.

پوران درخشنده پس از نوشتن فیلمنامه‌ای درباره مسائل دختران نوجوان و مشکلات روانی و عاطفی آنان، به زودی با همکاری گروهی از زنان فیلمبردار و صدابردار و... دست‌اندرکار ساختن سریالی پانزده قسمتی بر اساس همین فیلمنامه برای شبکه دو تلویزیون خواهد شد.

داستان این فیلم تماماً در یک

◀ ته‌مینه میلانی و «کاکادو»



◀ برومند در حال و هوای آرایشگاه زیبا



فیلمنامه «کاکادو» را خود میلانی نوشته و در مردادماه نیز پروانه ساخت فیلم صادر شده‌است. این فیلم نیز مانند «دیگه چه خبر» - سومین فیلم میلانی - موضوعی فانتزی دارد و

کاکادو نام جدیدترین فیلم ته‌مینه میلانی است. موضوع فیلم درباره موجودی فضایی است که به جرم آلوده کردن سیاره‌اش از آنجا تبعید می‌شود و به زمین می‌آید...

مرضیه برومند، کارگردان سریال «آرایشگاه زیبا» که اولین تجربه سینمایی مستقلش به نام «الوالو، من جوجوام» در شهریور ماه امسال به نمایش گذاشته شد، مجموعه‌ای از قصه‌های فولکلوریک و اصیل ایرانی را برای شبکه دو کارگردانی خواهد کرد.

برومند که از کارگردانان فعال و پر سابقه تلویزیونی است بیشتر در زمینه ساخت و کارگردانی فیلمها و نمایشهای عروسکی کودکان در

تلویزیون فعالیت می‌کرد. وی در سال ۶۴ فیلم سینمایی «شهر موشها» را به اتفاق علی طالبی کارگردانی کرد. پس از بخش موفقیت‌آمیز «آرایشگاه زیبا» قرار است وی مجموعه طنز دیگری را با حال و هوای «آرایشگاه زیبا» در گروه فیلم و سریال کارگردانی کند. فیلم اخیر برومند ابتدا «طاووس آینه خورشید» نام داشت که سپس به دزدان آینه خورشید تغییر نام داد و سرانجام با نام «الوالو من جوجوام» به نمایش درآمد.

اولین دوره بازیهای همبستگی دانشجویان کشورهای اسلامی

اولین دوره بازیهای همبستگی دانشجویان کشورهای اسلامی از ۳۱ تیر تا پنج مرداد در تهران برگزار شد. در این مسابقات دختران شرکت کننده از هفت کشور آذربایجان، ترکمنستان، اندونزی، قرقیزستان، تاجیکستان و پاکستان در سه رشته والیبال، بسکتبال و تنیس روی میز به مدت پنج روز به رقابت پرداختند.

ورزش دانشگاهها، در دنیای امروز، از اعتبار خاصی برخوردار است. بیشتر کشورهایی که امروز در دنیای ورزش مطرح هستند ورزش خود را مدیون ورزش آموزشگاهی و دانشگاهی می‌دانند و از این نقطه نظر است که اولین دوره بازیهای همبستگی دانشجویان کشورهای اسلامی نقطه عطفی در تاریخ ورزش دانشگاههای ایران به شمار می‌رفت. با آنکه بیش از شصت سال از تشکیل اولین فدراسیون بین‌المللی ورزش دانشگاهها (فیسو) می‌گذرد، ورزش دانشگاهی ما عمری بسیار کوتاه دارد. برپایی این بازیها، اولین تجربه دختران دانشجوی ایرانی در سطح بین‌المللی بود و علی‌رغم آن که بعضی از حریفان آنها در سطح دنیا مطرح بودند، آنان تمام همت خود را

دبیرخانه‌ای در تهران تأسیس شود تا چارچوب حرکتیهای آتی بازیها را بررسی و مشخص نماید. در حال

حاضر پاکستان برای دوره دوم مسابقات اعلام آمادگی کرده‌است.

مسابقات بدمینتون دانشجویان دختر

دانشگاههای سراسر کشور

سومین دوره مسابقات بدمینتون دانشجویان دختر دانشگاههای سراسر کشور، از ۲۲ لغایت ۲۷ مرداد ماه، با شرکت ۱۴ تیم، در سالن ورزش دانشگاه دانشگاه تربیت معلم تهران برگزار شد.

نتایج رقابتهای دانشجویان به قرار زیر است: در مرحله تیمی، دانشگاه شهید بهشتی به مقام اول، تربیت معلم تهران به مقام دوم و دانشگاه شیراز به مقام سوم رسید. در رشته دوپل، شهیده اکبری شادباد و عصمت رضائی از

دانشگاه مشهد، اول؛ رویارزم آزاد الهه ملکی از دانشگاه شهید بهشتی، دوم شدند و مقام سوم را شادی رازی شریف و فاطمه حسینی نظره از دانشگاه تربیت معلم، و شراره بابوید و مینا هزبری از دانشگاه شیراز مشترکاً کسب کردند.

در رشته انفرادی شهیده اکبری شادباد از دانشگاه مشهد، مقام اول؛ شادی رازی شریف از تربیت معلم، مقام دوم؛ و رویارزم آزاد الهه ملکی مشترکاً مقام سوم را کسب کردند.

عشق و کار

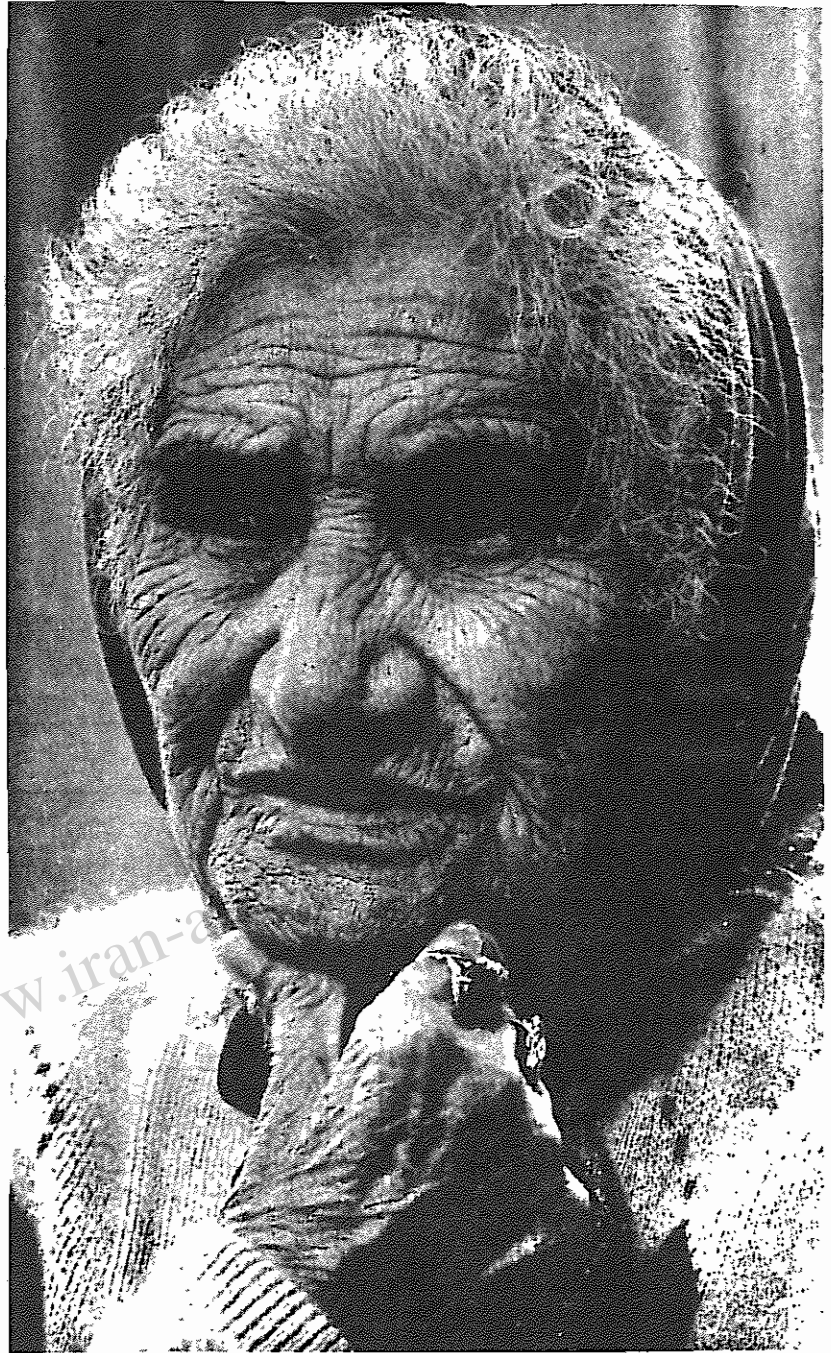
در گذشته مسئله راحت بود: کار مخصوص مردان و عشق مخصوص زنان. البته از روزی که انسانها هر دو را خواستند دیگر آن دوره تمام شد. ولی یک زندگی که در آن عشق و کار هر دو جایگاه مساوی داشته باشند چگونه زندگی خواهد بود؟

خانم «ایرماگارد زده»، پروفیسور رشته روانشناسی دانشگاه کلن آلمان، با ۳۲ زن و مرد صاحب پست و مقام بالا در علم و سیاست به گفتگو نشسته و از آنها درباره رابطه عشق و کار در زندگیشان سؤال کرده است. فرض نویسنده در این تحقیق این بوده که زنها حتی در صورت احراز مقام و پستهای حساس هم می‌توانند عشق و کار را راحت‌تر از مردان با هم تلفیق کنند. نتیجه تحقیق، فرض فوق را تأیید

کرده است زیرا مردان غالباً در گروههایی قرار گرفته‌اند که «شیفته صدرصد کار»، «عشق در درجه دوم» و «گاهی این‌طور، گاهی آن‌طور» نامگذاری شده بود. در حالی که زنان در گروه «متعادل» - عشق و کار به یک اندازه مهم - قرار گرفته‌اند و تازه اگر بدبینانه قضاوت کنیم می‌توان درصد کمی از آنها را نسبتاً متمایل به گروه پنجم یعنی گروه طرفداران «عشق در درجه اول» قلمداد کرد.

نویسنده متأسفانه بحث را ادامه نداده و در نتیجه این شانس را از دست داده است که موفق به کشف ساختارهایی اجتماعی شود که به مقامات و مدیران موفق جامعه، راه ایجاد هماهنگی بین این دو جنبه را نشان دهد.

مرد نیوزیلندی می گفت: «بانو قلب ما بود. او به ساکنان شمال و جنوب نیوزیلند، مائوریها، هلندی تباران و انگلیسی نژادان با رفتار خود آموخت که می توان بزرگ بود و توانمند. بی هیچ وسیله و ابزاری»



آنچه پیش رو دارید یادداشتهای یک نویسنده ایرانی است که اولین روزهای بهار را در نیوزیلند گذراند، همان زمان که «وینا کوپر»، قهرمان ۹۹ ساله بومیان نیوزیلند که عمری را در مبارزه آرام برای حقوق زنان گذرانده بود، در گذشت. به همین مناسبت دولت نیوزیلند، یک روز عزای عمومی اعلام کرد و هزاران تن در مراسم تشییع جنازه و یادبود زنی که او را «مادر ملت» می خواندند شرکت کردند. او یادگاران بزرگی در اتحاد زنان نیوزیلند، بهزیستی زنان مائوری و پکی محیط زندگی برای زنان جهان باقی گذاشت.

گاه طبیعت شاعر است، هوا عاشق، زمین مست، و این همه را انسان به خشونت و ناپاکی می آلود. گاه می شود که این همه هست و انسان نیز پاک و طاهر در آن میانه می ایستد، مانند طبیعت، شاعر؛ مثل هوا، عاشق و همچون زمین، مست.

در پایان اولین هفته بهار، به تصادف شاهد آن لحظه نادر بودم؛ هزاران انسان از کودک، زن و مرد، پسر و جوان، اشک در چشم و سر فرو برده در غمی سنگین و شیرین. در جایی که طبیعت زیبایی و جلال خود را به تمامی عرضه کرده است، در یک دهکده کوچک ساحلی در شمال نیوزیلند - پانگارو - نهم بارانی می بارید و نسیمی آرام برگهای سبز را تکان می داد. از هزاران تنی که ایستاده بودند، صدایی بر نمی خاست. طبیعت - اما اگر شنیده می شد - به فغان بود؛ صدای باران، برگ و غوک، صدای شاخه و دریا، این مجموعه که گویی گرد آمده بود تا آدمی را به خدا و به خود نزدیکتر کند، بی شوری در قلبها و یادی در سرها کامل نمی شد، که شد. آن هزاران تن برای دیدار پیرزنی تکیه آمده بودند

سعید بهنام

بانو وینا کوپر

مادر یک ملت

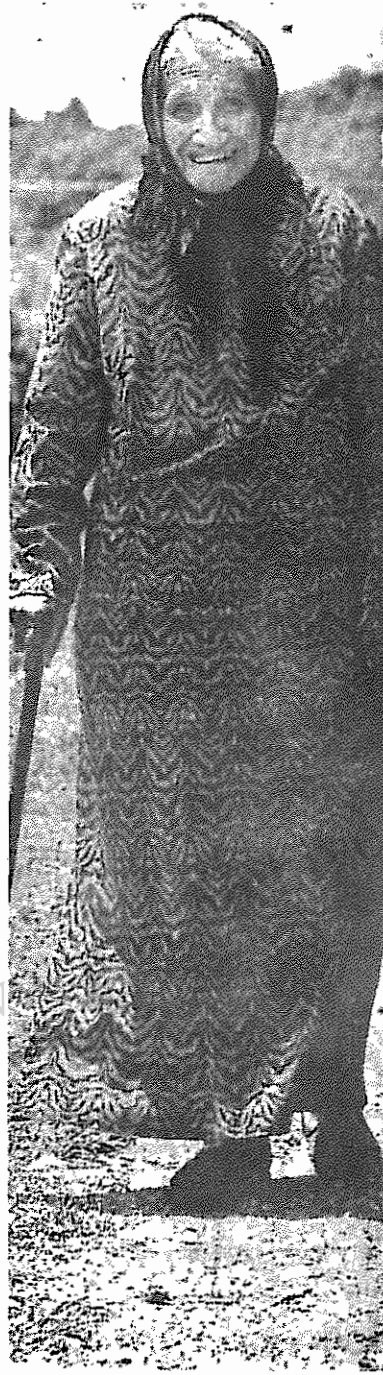


از قوم مائوری - بومیان نیوزیلند - که شب قبل روح خود را، چنان که مائوریا اعتقاد دارند، آزاد کرده بود. پیرزن، وینا کپو، گویی آسمان و باران، انسان و درخت و دریا را به تعزیت خود نشانده بود. از مردی از سپید پوستان نیوزیلندی پرسیدیم: «دام وینا» که بود؟ مرد که کمتر از مائوریا غمگین نبود، به بیانی شاعرانه پاسخ داد:

«بانو قلب ما بود. او معلم عشق و محبت بود. او به ساکنان شمال و جنوب نیوزیلند، مائوریا، هلندی تباران، انگلیسی نژادان و به هر که در این آب و خاک ساکن بود، با رفتار خود آموخت که می توان بزرگ بود و توانمند، بی هیچ وسیله و ابزاری. او کشف بزرگ انسانیت بود. یک گانندی، یک قدیسه، یک فرشته...»

تاریخ این سرزمین زیبا که پاکترین کشور جهان است با حضور مائوریا در جزایر شمالی آغاز می شود. آنان دارای اعتقادات و سنتهایی هستند که پاره ای از آن به فرهنگ مردم هائیتی شباهت دارد و بخشی به یک نژاد چینی که در اندونزی فراوانند. از روزگار هجرت بزرگ آنان به این جزایر جز افسانه ها و روایات چیزی نمانده است. آنان که جزایر شمالی نیوزیلند را «سرزمین ابر سفید دراز» نام نهاده بودند، به سودای پرندگانی به جزیره آمدند که گوشت خوش خوراکی داشتند و از پرهای بلندشان، لباس، تیر و کمان، فرش، پرده و چیزهای دیگر می ساختند. مائوریا در دسته های مختلف به جزیره رسیدند و اولین آنها قبیله «موروری» بود که آخرین فردشان در سال ۱۹۳۳ درگذشت.

مائوریا در طول قرن ها در جزایر شمالی چنان زیستند که به طبیعت زیبای جزیره آسیبی نرسید. آنان ابر، باران، چشمه های آب معدنی و پرنندگان جور و اجور را خانواده خود می دیدند و هنوز ابر، پدر بزرگ آنهاست. دوری آنها از قاره های پر جمعیت و پر هیاهوی آسیا، آفریقا، اروپا و آمریکا به آنان این بخت را عطا کرد که با طبیعت پاک خود زندگی کنند. اما این آرامش دیرپای، سرانجام در سال ۱۶۴۲ میلادی در هم شکست. در آن زمان دریانوردی هلندی به نام ابل وان تومسان، که به صرافت کشف اطراف استرالیا برآمده بود، به جزیره ای رسید و زیبایی آن دل از دستش برد اما مائوریا با همان چوبهای تیز و پرهای فرورونده نازک، چندان از افراد



وینا می گفت: «از پدران پدران پدران منان به ما وصیت شده است که ناپاکی را از اینجا دور کنیم. ما باید پاکی را به سرزمینهای دور، به آن سوی آنها صادر کنیم.»

بدمست او را کشتند که او گریخت. به هر حال اروپاییان به وجود این دو جزیره باریک که امروز نیوزیلند نامیده می شود پی بردند.

۱۲۰ سال بعد نقشه تومسان را کاپیتان کوک انگلیسی در دست گرفت. او در سال ۱۷۶۹ با یک راهنمای اهل هائیتی به آنجا رسید و از زیبایی آن محل حیرت زده شد و جمعیت کم آن بسیار خشنودش کرد. وی روابط خوبی با سران قبایل مائوری برقرار کرد و در نتیجه انگلیسیها بر اساس توافقی وارد جزایر شدند. اولین گروهها شکارچیان خوک آبی بودند که نسل این حیوان را منقرض کردند و شکارچیان نهنگ که نهنگی در اطراف جزایر باقی نمانده. شکارچیان اسلحه آوردند، قبایل را مسلح کردند و چنان شد که در سال ۱۸۳۰ جمعیت قبایل مائوری به طرز غم انگیزی کاهش یافته بود و می رفت که دیگر چیزی از آنها باقی نماند اما در میان اروپاییان نسلی پدید آمد که زاده نیوزیلند بودند و دلبستگیشان به آنجا چنان بود که به فکر حفظ مردم و فرهنگ بومی آن برآمدند. در اواخر قرن ۱۹ بود که جنگهای پراکنده و خونریز بین مهاجران سفید و قبایل مائوری با امضای موافقتنامه هایی پایان گرفت. آخرین یادگار این دوران اعلانی است از سوی حکومت بریتانیا که برای سر هکه، یکی از شجاعترین رئیسان مائوری، ۱۰۰ لیره جایزه گذاشته بود و اعلانی نوشته بر پوست از سوی هکه که برای سر فرمانروای انگلیسی ۱۰۰ لیره جایزه تعیین کرده بود. در آغاز قرن بیستم، مائوریا ۴۲ هزار تن بودند و سپیدپوستهای جزیره دو برابر آنها و این جا بود که «نیوزیلند» به عنوان کشوری متولد شد. مائوریا به ظاهر بازی را به سپیدپوستهای اروپایی الاصل باختند اما گذشت روزگار خلاف این را نشان داد. مائوریا عشق به پاکی، طبیعت، آزادی و خوبی را در دل سپیدها کاشته بودند. آنها در جدالی که دیگر تیر و تفنگ در آن نبود، هموطنان تازه خود را وا داشتند که آنها نیز به ابر، کوه، جنگل و رودخانه احترام بگذارند. مائوریا پیروز شدند. آرامشی که آنان در طول قرن ها پس از مهاجرت بزرگ به جزیره به دست آورده بودند، چنان ریشه دار بود که دشمنان قدیم آنان نیز پذیرا شدند. از آن پس، آنان با دو رنگ پوست در این مجموعه به آرامش زیستند و در این میان نقش زنان مائوری بسیار برجسته بود. آنان که مردان خود را در جنگهای نابرابر با مهاجمان از دست دادند آرمان پدران خود را همچون رسالتی مقدس حفظ کردند و با پشتکار و



آرامش خود، شکارچیان ضد طبیعت را از جزیره راندند و ۲۵ سال زودتر از زنان انگلیسی و امریکایی پای صندوقهای رأی رفتند.

تاریخ نیوزیلند بدین گونه نوشته شد و امروز با آنکه مائوریا فقط نه درصد جمعیت نیوزیلند را تشکیل می‌دهند، ولی خواست اصلی آنها که همزیستی با طبیعت و پاک نگاه داشتن محیط زندگیشان بود، قانون اساسی تغییرناپذیر و نانوشته نیوزیلند است. طبق گزارشهای جهانی، نیوزیلند پاکترین کشور جهان است و بسیاری از مردم دنیا محصولات لبنی نیوزیلند را بدان جهت مصرف می‌کنند که می‌دانند از دل طبیعتی پاک برآمده که انواع آلوده‌کننده‌ها را در آن راهی نیست.

تصویر بزرگی که عزاداران در پیش می‌بردند، پرزنی را نشان می‌داد با چهره‌ای پر

از چروک، لبخندی مهربان و چارقندی بر سر. هزاران تن زیر باران ایستاده بودند و به سخنان مرد میانه‌سال که از ۱۸ سال پیش خود را وقف نگهداری از بانو وینا کرد گوش می‌کردند. او می‌گفت که وینا با همه کهنولت، از فعالیتهای اجتماعی دور نبود. هر روز تعدادی از مردم، به ویژه زنان، نزد او می‌آمدند و مسائل خود را با او در میان می‌گذاشتند و او آنها را راهنمایی می‌کرد و به آنان می‌آموخت که از حق خود نگذرند و با آرامش و پشتکار آن را طلب کنند. او «بعد از دیدن هر کس، مرا وامی‌داشت تا خلاصه‌ای از ماجرای آن روز را در کتابچه‌ای ثبت کنم که بعداً بتواند از آن طریق، کارها را پیگیری کند.» مرد سخنان، ادی کاویتسی، گاه سخنان خود را قطع می‌کرد تا به سؤال یکی از عزاداران که احوال بانو وینا را در روزهای آخر می‌پرسیدند، پاسخ گوید. او در پاسخ به یکی گفت: «او شجاع بود و شجاع مرد. طرفدار آرامش و صلح و دوستی بود و در عین آرامش درگذشت. ما نمی‌توانیم جای خالی او را پر کنیم.»

در گوشه‌ای از مراسم عزاداران، روزنامه‌های روز را می‌فروختند که همه صفحات اول اخبار و مقالات خود را به بانو اختصاص داده بودند. از جمله نیوزیلند هرالد که بیوگرافی مفصلی از وی با عکسی که نصف صفحه را پر می‌کرد، چاپ کرده بود. در بیوگرافی آمده است:

وینا کوپر، در ۹ دسامبر ۱۸۹۵ در اتاکی در دهکده هاکینانگا، روستای کوچکی در شمال نیوزیلند متولد شد. وی در ۱۸ سالگی اولین راهپیمایی اعتراض‌آمیز مائوریا را



● «وینا کوپر» در سال ۱۹۵۱ با برگزاری یک اعتراض آرام ملی، سازمان بهزیستی زنان مائوری را تأسیس کرد و خودش به عنوان رئیس این سازمان برگزیده شد.

● در سال ۱۹۹۱ وقتی نخست‌وزیر نیوزیلند، وزیر امور مائوریها را از کابینه اخراج کرد، «وینا» اعلام یک راهپیمایی به سوی پارلمان کرد و دولت ناچار شد پیش از برگزاری راهپیمایی، نظر او را بپذیرد.

شدن کشتیهای حامل سوخت اتمی به بنادرش اعلام داشت و روزی که با تحمل فشارهای امریکا و فرانسه، مخالفت پر سروصدای خود را با آزمایشهای هسته‌ای در آبهای بین‌المللی اقیانوس آرام آشکار کرد، زنان مائوری به سرکردگی وینا، مراسم جشن و پایکوبی سنتی به راه می‌انداختند. وقتی مأموران اطلاعاتی فرانسه کشتی متعلق به جنبش جهانی صلح سبز را که برای جلوگیری از آزمایشهای اتمی فرانسه در آبهای اقیانوس اطلس می‌رفت، در کنار بندر اوکلند - بزرگترین بندر نیوزیلند - منفجر کردند و این انفجار به مرگ یک عکاس انجامید، زنان نیوزیلندی یک راهپیمایی آرام به راه انداختند و چنان که سنت آنهاست شب‌هنگام در مراسم آتشگاه در کنار چشمه‌های آب‌معدنی آتش‌فشان «روتوروا»، برای عکاسی که کشته شده بود مراسمی برپا کردند. «روکوروآ» محلی است که در آن یک دهکده مائوری بازسازی شده و به همان شکل سنتی نگهداری می‌شود و هر سال هزاران نفر از سراسر جهان به تماشای آن می‌روند. در آنجا آشپزخانه‌های مائوریها دیده می‌شود که پخت‌وپز در آن با آب‌گرم چشمه آتش‌فشان، پاکترین سوخت جهان، صورت می‌گیرد ■

مائوری فعالیت کند. در سال ۱۹۷۵ یک راهپیمایی به راه انداخت که از شمالیترین نقطه نیوزیلند شروع و به محل پارلمان ختم شد. گروه او این مسیر را در ۲۷ روز پیمودند. هنوز عکسهای او که در کپولت با عصای چوبی تراشیده‌اش جلو جمعیت راه می‌پیمود در خانه مائوریها هست. در آن زمان نیوزیلند هوالد نوشت احزاب حاکم و اپوزیسیون از این پس نمی‌توانند فراموش کنند که یک دشمن یا دوست قوی و مطمئن دارند که بانو ویناست و به راستی چنین بود. وی عضو هیچ حزبی نشد و اجازه نداد انجمن بهزیستی زنان نیز به هیچ حزبی وابسته شود. احزاب دیگر در برنامه‌های خود ناچار بودند نظریات وینا را نیز در نظر داشته باشند، چنان که آخرین بار در سال ۱۹۹۱ وقتی نخست‌وزیر نیوزیلند، وزیر امور مائوریها را از کابینه اخراج کرد، وینا اعلام یک راهپیمایی به سوی پارلمان کرد و دولت ناچار شد پیش از برگزاری راهپیمایی نظر او را بپذیرد.

یکی از خواستهای همیشگی وینا حفاظت از طبیعت پاک نیوزیلند بود. مقاومت در مقابل فشارهای بین‌المللی برای دور نگهداشتن نیوزیلند از آلودگیهای زیست‌محیطی مانند تأسیسات هسته‌ای، یکی از جلوه‌های این مبارزه بود. وینا می‌گفت: «از پدران پدران پدرانمان که نخستین بار صورت خود را در آبهای پاک این سرزمین دیده‌اند به ما وصیت شده است که ناپاکی را از این‌جا دور کنیم. ما باید پاکی را به سرزمینهای دور، به آن سوی آنها صادر کنیم. هر چیزی که از این جزیره بیرون می‌رود، هدیه‌ای است از جانب پدران ما به مردم دنیا که اگر آلوده باشد نام آنان نیز آلوده می‌شود.» روزی که مجلس نیوزیلند کشور را عاری از تأسیسات هسته‌ای اعلام کرد، روز شادمانی طرفداران محیط زیست در جهان بود. وقتی نیوزیلند مخالفت خود را با نزدیک

ترتیب داد و به این ترتیب وارد فعالیتهای اجتماعی شد. مائوریها در سال ۱۸۶۰ حق رأی به دست آوردند اما از آن‌جا که فقط حدود ۱۰ درصد از جمعیت نیوزیلند را شامل شد، جز با فعالیتهای شدید تبلیغاتی و سیاسی نمی‌توانستند نظریات خود را به گوش تمام ملت برسانند. وینا به مائوریها آموخت که اولاً اختلافات قبیله‌ای را کنار بگذارند و در مواقع لازم با اتحاد و وحدت نظر، عمل کنند؛ دیگر آنکه بکوشند خواستهای حقه خود را با هموطنان سفیدپوست خود در میان بگذارند و نظر آنها را جلب کنند.

وینا بعد از آن راهپیمایی تمام کوشش خود را صرف اتحاد زنان مائوری کرد که ممکن نبود، مگر با از بین بردن زمینه‌های اختلاف قبایل مختلف. وی می‌دانست که مائوریهای ساکن نیوزیلند آقدر کم شده‌اند که اگر دست به کار نشود، آنان نیز مانند سرخپوستان امریکا در جامعه اکثریت حل می‌شوند و چیزی از آداب و رسوم و سنتهای پاکشان باقی نمی‌ماند. از طرفی می‌دانست مردان سخت‌کوش مائوری هر روز به مزارع و گاو‌داریها می‌روند و کارهایی سخت در پیش دارند و فرصتی برای فعالیتهای اجتماعی و سیاسی ندارند و چه بسا عقب‌افتادگی فرهنگی باعث شود آنها نیز چندان پیگیر حقوق زنان نباشند، پس کمر همت بست و به راه افتاد. زنان قبایل مائوری را جمع کرد و در سال ۱۹۵۱ با برگزاری یک اعتراض آرام ملی، سازمان بهزیستی زنان مائوری را تأسیس کرد و خودش به عنوان رئیس این سازمان برگزیده شد. از آن زمان با پشتکار و آرامشی که مخصوص او بود، امور تمام زنان نیوزیلند را زیر نظر داشت. سازمانهای زنان اروپایی تبار نیز در سالهای بعد به سوی او جلب شدند. بدین گونه او با در دست داشتن یک اهرم سیاسی قوی توانست در صحنه سیاسی نیوزیلند وزنه مهمی شود و به سود حقوق اجتماعی زنان



«هنگامی که برناردو برتولوچی، در شصتین دوره اهدای جوایز اسکار، موفق به دریافت نه جایزه برای «آخرین امپراتور» شد، در گفتگویی صمیمانه با خبرنگاران گفت: «تا شب قبل از اعطای جوایز می ترسیدم، می ترسیدم که ببازم و تمام امید و توقعات ایتالیاییها را نقش بر آب کنم. خوشبختانه با شرکت در یک گردهمایی - گردهمایی روانکاوان در شمال کالیفرنیا - موفق شدم اضطراب خود را مهار کنم. برگزارکنندگان این گردهمایی، عملاً مرا در زدند و به محل بسیار زیبایی بردند. در آنجا چیزهای زیادی یاد گرفتم که شاید تا آن زمان تنها به صورت

ناخودآگاه می دانستم. مثلاً هرگز به این موضوع فکر نکرده بودم که شهر ممنوع در پکن می تواند سمبل «رحم مادر» باشد و زمانی که «پویی»، شخصیت فیلم، با مشتهای خود درها را می کوید و می گوید: «باز کنیدا درها را باز کنیدا»، می خواهد بار دیگر متولد شود؛ یعنی به نحوی، حالت خفگی خاص محبوس بودن در رحم مادر را بیان می کند.»

این مایه و مضمون - درماندگی پویی - به رغم ناخودآگاه بودنش در دو سکانس فیلم تکرار شده است: اولین بار، هنگام ربوده شدن و اخراج مخفیانه آما - دایه پویی - از

سلف سرفالی، ابرهائی آبی، شاد و پفکی اند که رها و آزاد، همانند فون نقاشی، حاشیه چهره امپراتور پانزده ساله زندانی را رنگ زده اند. آبی بی انتهای آسمان و صورت تنهاترین و منزوتترین پسر دنیا - پسری که قرار بود «پسر خورشید» باشد - پویی به تنگ آمده از مناسبات بسته و نفس گیر زمین را گویی در حال خروج از خاک به افلاک نشان می دهد: در هر دو فصل کلیدی یاد شده، پویی به دنبال زنی می رود. یک بار به دنبال مادر، و بار دیگر به دنبال دایه اش. انگار که او مأمین آرامش را در آغوش مادر/ دایه (زن) می جوید، گویی می خواهد به سرچشمه، به اصل، به خویشتن و به ابتدا، بازگردد. آشکارا، دید ملاطفت آمیز برتولوچی

زنان «آخرین امپراتور»

الهام خاکسار

نسبت به زن، نه تنها در آثار وی، بلکه در گفت و گوهایش نیز به چشم می خورد. وی حتی در توصیف شب اهدای اسکار می گوید: «آن شب، هالیوود به مادری می ماند که به نشانه ستایش، شیرش را نثار آدم می کند. من حتی از خودم پرسیدم که چرا جایزه را به من دادند؟ الان گمانم این است که داستان پویی، داستان موجودی یگانه و بی مانند و در عین حال معمولی، مثل همه انسانهاست.»

برتولوچی در هنگام این گفت و گو، پانزده سال سابقه مراجعه مداوم به روانکاوان را دارد و بر طبق نظر پزشکان و تأیید خودش، جزو مواردی است که فروید آنها را «مورد تحلیل بی پایان» نامیده. وی می گوید: «مرتباً و پشت سرهم خواب می بینم» و خاطره ای را به یاد می آورد:

«دو ساله بودم. مادرم مرا روی فرمان دوچرخه اش نشانده بود و من مات و مبهوت به چهره او نگاه می کردم که ماه از پشت آن سر می زد و من این دو را باهم درمی آمیختم؛ چهره کهن ماه و چهره جوان مادرم. براساس

قصر، پویی را می بینیم که دیوانه وار و مستأصل، مویه کتان به دنبال آما می دود و نام او را فریاد می زند. دهلیرها و دالانهای سرخ رنگ خرفناکی که در گذر دیوانه وار پویی می بینیم، تأکیدی بر بحران روحی اوست. ملازمان و دربانان، با خشونت محترمانه، در راه او می بندند و او در نهایت سرخوردگی و تنهایی، «فاجعه انزوا» را در شهر ممنوع درمی یابد. در انتها، صدای فریاد پویی در جیخ کلاغی گم می شود. در چند سکانس بعد، دقیقاً همین گریز و تلاش عقیم، پویی را به عصیان وامی دارد. مادر واقعی پویی، در آن سوی دیوار با خوردن تریاک دست به خودکشی زده و پویی که حالا در پانزده سالگی، برای خود حقی بیش از قربانیان محتوم افکار پوسیده قابل است، معترضان برای خودکشی به روی بام قصر می رود. ترفند سینمایی ظریف و خیره کننده ای که در این سکانس می بینیم، نشان از تسلط خلاقه فیلمساز دارد: پویی در بالای بام شیدار قصر، در استانه سقوط است و در بسزمنه تصویر پویی، امپراتور مجاله شده بر



این خاطره، فیلم «ماه» را ساختم. فیلمها به این معنی هم هستند، خاطره یک تصویر که چون رویایی به ذهن آدم برمی‌گردد... شناخت شعر را پدرم که شاعر بود، به من یاد داد. قسمتی از شعری را که برای مادرم سروده بود، به یاد می‌آورم: «تو همچون آخرین رز سفید باغچه‌ای» و من که بچه بودم، با کنجکاوی به ته باغچه حیاط می‌دویدم و می‌دیدم که به راستی رز سفیدی آنجاست. تمامی دنیای شاعرانه پدر و مادرم، در آن خانه روستایی بود و از همان جا می‌شد همه دنیا را دید.»

گرایشهای شاعرانه برتولوچی، بی‌گمان، از همین جا، شکل می‌گیرد. پدرش شاعر و منتقد بود و او که در چنین فضای لطیفی رشد

شکاند و فرو انداخت و آن وقت بود که میمونها پراکنده شدند.^۱

در اینجا اما، راوی داستان، در واقع موضوع انقلاب چین و دگرگونی اجتماعی آینده را در همین قصه چند خطی مطرح می‌کند. می‌توان گفت نقش دایه، که در مقایسه با کل اثر ممکن است به اشتباه، نقشی فرعی و حاشیه‌ای قلمداد شود، در این لحظه به عنوانی زنی که دید و نگاه مشرفی نسبت به اوضاع پیرامون دارد، تثبیت می‌شود. داستان فیلم برتولوچی، داستان ابدی و ازلی حکومت و اقتدار، و روایت جبرها و محدودیتها، و حکایت «آزادی نسبی انسان» است. میمونهایی که روی درخت بازی و جست‌وخیز می‌کردند، [ناگزیر] پراکنده

پویی که در فشار روابط خشن و قهار امپراتوری، در آستانه فروپاشی است، برای حفاظت کودک سه‌ساله خود، اما را به عنوان امانتداری مطمئن، برمی‌گزیند. به عبارتی، زنی درمانده به عنوان آخرین راه‌حل، از زنی دیگر، یاری می‌خواهد و به عنوان ضمانت، موقعیت مادری خویش را به او تفویض می‌کند و اما، این چهره امین و دوست داشتی، که ذره‌ذره روح و جسم خود را نثار پیمان خویش می‌کند، با طبع والای خود، چه زیبا این ضمانت را ارج می‌نهد. باور تام و تمام مادر بودن: «اجازه دهید با او خداحافظی کنم. او پسر من است!» در این حال، پویی حتی در پانزده سالگی، هنوز کودکی مشتاق و محتاج مادر است. در حالی

● به دلیل حذف یکی از سکانسهای مهم از نسخه اکران شده، نقش دایه به اشتباه، نقشی فرعی و حاشیه‌ای قلمداد می‌شود، در حالی که او زنی است که نگاه مشرفی نسبت به اوضاع پیرامون دارد.

● در هر دو فصل کلیدی یاد شده، پویی به دنبال یک زن می‌رود: یک بار به دنبال مادر، و بار دیگر به دنبال دایه‌اش؛ گویی می‌خواهد به سرچشمه، به اصل، به خویشتن و به ابتدا بازگردد.

کرده، توانست در آینده، خالق فیلمهایی تحسین‌برانگیز با سبکی شاعرانه باشد. حرکت کند و آرام دوربین و به کارگیری رنگ را در فیلمهای برتولوچی، از ویژگیهای شاعرانه سبک او، عنوان کرده‌اند و تعجب‌آور نیست که این آثار، ساخته و پرداخته ذهنی است که شیوه‌های تلفیق دو هنر «سینما» و «شعر» را به خوبی می‌داند.

نسخه اکران شده «آخرین امپراتور» در ایران، نسبت به نسخه اصلی، در حدود ۲۰ دقیقه کوتاهتر است. مطمئناً این حذفها، تماماً شامل قسمتهایی است که در آن، زنان، به نوعی، با امپراتور در ارتباط بوده‌اند. سکانس زیر یکی از موارد حذفی است: «در اتاقی، اما را می‌بینیم که شب هنگام برای امپراتور کوچک لالایی می‌خواند. امپراتور در آغوش دایه آرمیده و در حال نوشیدن شیر اوست. دایه قصه می‌گوید: در روزگاران گذشته در یک جایی، درخت بزرگی بود که میمونها روی آن بازی و جست‌وخیز می‌کردند. یک روز باد سهمگینی وزید و درخت را از ساقه

می‌شوند...»، این پیشگویی ظریف سمبلیک، از زبان زنی شنیده می‌شود که خود حلقه‌ای از زنجیرهای متصل قربانیان شهر ممنوع است. در یکن ۱۹۰۸، زمانی که فرمانده گارد تشریفات با تخت روان، برای بردن پویی کوچک، با مادر پویی مواجه می‌شود، مادر امپراتور که بچه را در بشل دارد، از عمارت بیرون می‌آید و مقابل تخت روان می‌ایستد. پرده تخت روان کنار زده می‌شود. دایه آینده - اما - در تخت روان نشسته است. مادر، بچه را به او می‌دهد و می‌گوید: «اما، من پسر من را به تو می‌دهم، پسر من، پسر توست.» بعدها خود اما، دقیقاً در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد. در سکانسی، اما در بالکن، هراسان است. یک خواجه، از پشت دست او را می‌گیرد و به عقب می‌کشد. زن، که به گریه افتاده، عاجزانه مقاومت می‌کند. خواجه امر و نهی کنان او را از بالکن دور می‌سازد و زن که اشک می‌ریزد، ملتسانه می‌گوید: «اجازه دهید با او خداحافظی کنم. او پسر من است!» در این برخورد می‌توان خصولتی ناب و انسانی را لمس کرد. مادر



که سنتها و خرافه‌های شهر ممنوع، به بهانه آماده‌سازی او برای آینده، بین او و غرایز طبیعی‌اش، شکافی عمیق به وجود می‌آورد. بی‌گمان، یکی از تکان‌دهنده‌ترین پرسوناژهای فیلم، ملکه بزرگ است. زنی که، برخلاف دیگران، او را فقط در اوج اقتدار دیدیم. او که خود را «بودای پیر» می‌نامد و تنها دقایقی کوتاه و گذرا در فیلم ظاهر می‌شود، گویی نماینده قدرتی جاوید و ابدی است. به یمن میزانشن و نورپردازی و چهره‌آرایی و حتی جسمانی که از او می‌شنویم، در زمانی به کوتاهی چند ثانیه، همچون سمبل قدرت مطلق و بی‌چون و چرا در ذهن تماشاگر جای می‌گیرد. در جابه‌جایی قدرتها، بارها شاهد مرگ و میر و یا به‌زیر کشیده شدن آدم‌هاییم اما مرگ هیچ‌کس به اندازه ملکه پیر، پرطمطراق و مجلل نیست.

تا از گنبدین رهایی یابد. اما تصویر ارائه شده از ملکه، کاملاً برعکس و متفاوت است. اولین فلاش بک، که در واقع نقطه عزیمت فیلم برای مرور گذشته است، به تصویر پرزنی کات می‌شود که شبکه‌ای منظم از چین‌هایی ظریف بر چهره دارد؛ غرقه در تجمل و سنت. گرچه آخرین نفس‌ها را می‌کشد، اما تصمیم‌گیرنده اوست. برتولوچی حضور و مرگ ملکه را در تصاویری فاخر و مرعوب‌کننده نمایش می‌دهد. اما واقعیت این است که در غیبت حضور مردی که بتواند عنوان «امپراتور» بگیرد، این زن به ظاهر مقتدر، چیزی بیش از یک شبح سایه‌وار کمرنگ نیست. کسی، فردی، چیزی از بین رفته و مرده، اما هنوز کس دیگری جای خالی و خلاء آن را پر نکرده است. زمان اقتدار ملکه فقط گویی در حفاصل همین اتصال

باستانی، امپراتور چین می‌توانست ۷۲ همر اختیار کند و همه آنها را در شهر ممنوع نگه دارد. همر اول، عنوان ملکه را تصاحب می‌کرد و همسران بعد را مشاوران ثانویه می‌نامیدند. پس از مرگ امپراتور، مشاوران ثانویه در شهر ممنوع می‌ماندند و معمولاً زنان مقتدری بودند. در فیلم، پویی نسبت به آنان ابراز انزجار می‌کند و در واقع اقتدار آنها تصنعی، رقیق و کاذب به نظر می‌رسد. در جایی که معلم انگلیسی پویی - جانستن - از وقایع تکان‌دهنده مرزهای بیرون می‌گوید و دنیا در حال التهاب و دگرگونیهای اساسی است، زنان حرمسرای امپراتور متوفی، درباب اخراج دایه پویی به مشورت می‌نشینند و نهایت مشغله فکری این زنان، عینک زدن یا نزدن پویی است. این زنان مضحک و ترحم‌انگیز، در قبال اسارت مادام‌العمر خود، ظاهراً تنها از یک امکان برخوردارند: امکان جدی تلقی شدن، که این رویا نیز، توهمی بیش نیست.

پویی که پس از عینک زدن و بردن گیس بلندش به مدد جانستن، در تقابل و ضدیت با مرسومات متحجر، سربلند بیرون آمده است؛ اینک از قعر سنتهای پوسیده، به گرداب سلیقه‌ها و ایده‌آلهای غربی سقوط می‌کند. اشتیاق به خرید اتومبیل، مدینه فاضله‌ای به نام دانشگاه آکسفورد، آزاد کردن خواجه‌های شهر ممنوع، و حتی توصیف او از همر رویایش، تماماً ماحصل الگوبرداریهای او از معلم غربی است. پویی در پانزده سالگی به ازدواجی اجباری فراخوانده می‌شود. همر رویایی پویی باید دو شرط را دارا باشد: تسلط بر رقص غربی و زبان انگلیسی!

تحقق این آرزوها، دور و بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا زنان شهر ممنوع که مجری انتخاب ملکه و مشول ازدواج پویی هستند، سلیقه‌هایی بس دور و متفاوت دارند. آنان با همان شیوه‌های مرسوم، عکس و مشخصات دخترانی سنتی و فناتیک را به پویی نشان می‌دهند و دست آخر، خودشان به جای پویی، عروس آینده را انتخاب می‌کنند. گرچه زنان شهر ممنوع، برای حفظ مناسبات امپراتوری، باعث و بانی ازدواج پویی قلمداد می‌شوند اما امپراتور، شاید به دلیل لجاجتی کودکانه، نه تنها ملکه، بلکه همر دومی نیز می‌خواهد. این اصرار تعجب‌آور پویی، شاید نشانه‌ای از خود ویرانگری است؛ تصمیم نابخردانه‌ای که در انتها، بیش از پویی،



● پویی که پس از عینک زدن و بردن گیس بلندش به مدد جانستن، در تقابل و ضدیت با مرسومات متحجر، سربلند بیرون آمده است؛ اینک از قعر سنتهای پوسیده، به گرداب سلیقه‌ها و ایده‌آلهای غربی سقوط می‌کند.

ناهمگون است: دست به دست کردن حکومت و فرماندهی از پیرمردی سالخورده به کودکی سه ساله، زیرا طبق رسم کهن، امپراتور چین باید «مرد» باشد و چون امپراتور قبل از پویی، فاقد اولاد ذکور بود؛ ملکه، پویی - فرزند خواهرش - را جانشین او کرد. حتی زنانی که در فیلم «همسران امپراتور بالا» خوانده می‌شوند، در فیلم اصلی نامشان مشاوران ثانویه است. بر طبق آداب و سنن

انگار او تنها موجودی است که مرگش نیز قربانی همگون با زندگی‌اش دارد: یک مرگ فاخر! برتولوچی هیچ‌گاه به امپراتوران ده‌هزارساله‌ای که با تفکر حکومت جاودان و لایتغیر بر پهنه چین حکومت می‌کردند، نزدیک نمی‌شود. تنها تصویری که از امپراتور پیشین در نسخه اصلی به چشم می‌خورد، جنازه اوست که به دست خواجهگان مومیایی می‌شود



همسران امپراتور را لگدمال می‌کند.

هنگامی که پویی با ملکه هفده ساله برای اولین بار تنها می‌ماند، عروس با ابراز رنجش از ازدواجی که بر هر دوی آنان تحمیل شده، اعتراف می‌کند که نه تنها زبان انگلیسی را از مدتها پیش از معلم‌های انگلیسی آموخته، بلکه رقص چارلستون (تند غربی) را نیز بلد است! در اینجا تماشاگر از خود می‌پرسد آیا جانستن، که واقف بر سلیقه‌های پویی بوده، این انتخاب را بر آن زنان تحمیل یا القا کرده است؟ نفوذ و راهیابی این عامل خارجی، حتی در انتخاب همسر امپراتور، نشانی از شکل جدید به‌زیرکشیده شدن پویی است. جانستن ابتدا معیارهای دلخواه را در ذهن امپراتور ایجاد و سپس امکان فراهم ساختن توقعات ایجاد شده را مهیا می‌کند.

در تعقیب زندگی پویی در می‌یابیم که او با امر و نهی و فرمان دادن به همسرانش، در واقع تمرین تحکم می‌کند. زنان تنها کسانی هستند که توقعات و دستورات او را پذیرا می‌شوند و این ترفند - تمرین فرماندهی با زنان - از دیگر دسیسه‌های ناپیدای جانستن است. زمانی که پویی برای فرار به آکسفورد و رهایی از ازدواج، با جانستون به مشورت می‌نشیند، با چنین توصیه‌ای مواجه می‌شود: «علیحضرتا، اگر ازدواج کنی، آقا و فرمانروای خانه خودتان خواهید شد و این شیوه از فرار، عملیتر و منطقیتر است.»

در سکانسی دیگر پویی با همسران خود مشغول بازی تنیس است. تن‌پوش زنان، رنگ و بویی از لباسهای سنتی زنان چین دارد؛ اما پویی، تماماً، لباس غربی تنیس برتن دارد. جانستن نیز بر فراز برج کوچکی، در زیر سایه بان، نشسته و انگار آنان را به بازی گرفته است.

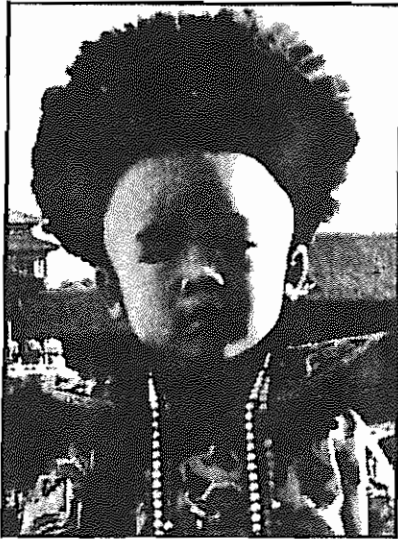
بخش عمده‌ای از فیلم، که دربرگیرنده مناسبات پویی با ملکه و همسر دوم است، در نسخه فعلی به کلی حذف شده است. در یکی از فلاش بکها، وین شن - همسر دوم امپراتور - را در شکل و شمایل غربی می‌بینیم که مضرانه از امپراتور درخواست طلاق می‌کند و علت پافشاری مفرط زن، در نسخه فعلی به کلی نامعلوم است. او در حالی که تأکید می‌کند: «نمی‌خواهم بیش از این همسر تو باشم»، دست به عصیان می‌زند: باران به شدت می‌بارد و زن در حالی که کلاه بر سر دارد، قدم به فضای باز باغ می‌گذارد. مردی از خدمه با چتری در دست، خود را به زن

می‌رساند و چتر را به دست زن می‌دهد؛ اما وین شن، هیجانزده و در حالی که لبخند به لب دارد می‌گوید: «احتیاجی به این ندارم.» چتر را می‌اندازد و کلاه را از سر برمی‌دارد. وین شن از تحقیرهای ممتد و بی‌دلیل شوهر سخت آزرده‌است و واقعیت این است که پویی فاقد قابلیت لازم برای اداره زندگی زناشویی است. انفصال و کنده شدن او از پویی، این گونه است: آزادی، در زیر بارانی رهایی‌بخش.

همزمان با خروج وین شن، در میدانگاهی نزدیک محل اقامت پویی، اتومبیلی کوچک می‌ایستد و زنی جوان از اتومبیل پیاده می‌شود. او جاسوسه‌ای است به نام جواهر که از سوی ژاپنیها و به اقتضای روحیه فرمانپذیر و انفعالی پویی، به راحتی جای همسر دوم پویی را می‌گیرد. این روسپی سیاسی، به مدد صدا گذاری و دوبله در فیلمی که دیدیم، عموزاده پویی معرفی می‌شود. ورود و تثبیت این پرسوناژ، نه تنها به شأن و منزلت زن در فیلم لطمه‌ای نمی‌زند، بلکه عمداً و آشکارا، به عنوان عنصری پلید وارد داستان می‌شود؛ در کنار پویی جا می‌گیرد؛ آرام، آرام با سلطه زهرآگین خود، زندگی پویی را مسموم می‌کند تا منزلت شخصیت پویی را به عنوان موجودی خنثی، فاقد حساسیت و روسپی‌پذیر باور کنیم. جواهر در اجرای نیات پلید ژاپنیها، ملکه را نیز قربانی دسیسه‌های مردان سیاستمدار می‌کند. ملکه در مجاورت این زن، معتاد و فاسد می‌شود.

در بخش دیگری از فیلم، زمانی که ملکه خبر بارداری خود را می‌دهد و در ادامه، که در می‌یابیم این بارداری، محصول رابطه نامشروع ملکه با راننده پویی است، حیرت‌زده می‌شویم. در فیلمی که دیدیم، به ضعفهای جنسی پویی هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. ملکه در جایی ملتسمانه از پویی می‌خواهد، که بچه‌دار شوند. پیشنهاد ملکه، حتی نوعی پیش‌بینی سیاسی برای حفظ قدرت در خانواده به نظر می‌رسد اما پویی به این پیشنهاد واقعی نمی‌نهد، و ماجراهای سیاسی، طبق پیش‌گوییهای ملکه رخ می‌دهد. ملکه، صرفاً برای تثبیت قدرت پویی در منچوری، تن به حقارتی این چنین می‌دهد و اتفاقاً زمانی که حاملگی ملکه تنها راه‌حل نجاتبخش و برگ برنده پویی به حساب می‌آید، پویی رذیلانه به این تحقیر تن می‌دهد و از پذیرفتن کودک سرباز نمی‌زند. اما جاسوسان ژاپنی، که بر ناپیدترین زوایای

زندگی آنها اشراف دارند، راز ملکه را برملا می‌کنند. پس از شکست ژاپنیها در جنگ، ملکه معتاد و مغشوش، از تبعیدگاه خود برمی‌گردد. او گرچه لهیده در چرخه تسلسل بی‌رحم اقتدار و سیاست، بی‌رمق و بی‌شبهت به آنچه بود، با گامهایی لرزان باز می‌گردد اما شاید برمی‌گردد تا حیثیتی را که بر باد رفته می‌انگاشتیم، اعاده کند! با چهره‌ای تکیده و نزار و حرکاتی غیرعادی، شبیه به موجودی نیمه‌دیوانه، از راه می‌رسد. نخست‌وزیر پس از شنیدن خبر شکست ژاپن گلوله‌ای در مغزش رها می‌کند، دیگر تفاله‌های حکومت فروپاشیده نیز، در کاخ پویی بلاتکلیف و حیرت‌زده‌اند. ملکه علیل، افتان و خیزان خود را از پله‌ها بالا می‌کشد. پویی از دیدن ملکه سخت هیجانزده است. ملکه در مقابل او، شوهری که به خاطر حفظ



امپراتوری، از همه چیز گذشت، می‌ایستد. لحظه‌ای خیره نگاهش می‌کند، انگار که نمی‌خواهد به او فکر کند، لنگان لنگان می‌رود و به تکتک عمال حکومت آب دهان می‌اندازد. سپس به درون اتاقی می‌رود و در را به روی پویی می‌بندد، دری که تا ابد به روی پویی بسته می‌ماند ■

یادداشت:

۱. فیلمنامه «آخرین امپراتور»، مارک پپلو/ برناردو برتولوچو، ترجمه ضیاءالدین دژی، انتشارات فرهنگخانه اسفار

«زنان»، بازتاب مسائل و مشکلات زنان ایران و جهان

فاطمه خاتون نیروی نفوذی در دستگاه مغول

دکتر روح انگیز کراچی

● فاطمه خاتون با زیرکی خاصی سعی داشت به ایرانیان و مسلمانان قدرت و اهمیت بخشد و از قدرت مغولان بکاهد.

ایران زیر سلطه مغول، سراسر بلا و بدبختی و نکت بود. تنها قتل عام، ویرانی و نابودی می توانست چنان طایفه ای اهریمنی و خونریز را آرام سازد. در این اوضاع از یک سو بهره کشی فاتحان وحشی و مظلوم بی رحمانه آنان و در سوی دیگر مردم ستم کشیده و مظلوم ایران زمین، در راه سنگلاخ تجربه های تاریخی خود عرق می ریختند و زیرکانه در پی دگرگونی اوضاع برای باز یافتن آزادی از دست رفته خویش به طور نهانی مبارزه می کردند. اندیشمندان بسیاری در این راه جان باختند. «عطا ملک جوینی» از ترس غضب خان سخته کرد، «رشیدالدین فضل الله» اعدام و «فاطمه خاتون» وطن پرست در دریا غرق شد.

تاریخ نویسانی چون «محمد بن احمد نسوی» در نفثة المصدور، «منهاج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی» در طبقات ناصری، «شهاب الدین یاقوت حموی» در معجم البلدان و «ابن الاثیر» در لکامل فی تاریخ و... اعمال اهریمنی سفاکان مغول را شرح داده اند. در پی خونریزیهای بی رحمانه این قوم در خراسان، تعداد زیادی از مردم این سرزمین کشته و اسیر شدند.

در میان اسیران زنی بود از اهالی توس که اجباراً به قراقرم، پایتخت چنگیزخان در مغولستان تبعید شد. آن تبعیدی وطن پرست، زنی زیرک، کاردان و باسیاست بود و در بازار شهر دلالتی می کرد. ❁

او در زمان «اوکتای قآن» تدریجاً به اردوی «توراکینا خاتون»، عروس چنگیز، رفت و آمد کرد و توانست در دستگاه خاتونها نفوذ کند و به کار مشغول شود. به استناد نوشته هایی که از دوران مغول در دست است زنان در این دوران، به علل گوناگون، از اهمیت و نفوذ فراوانی برخوردار بودند. مهم ترین دلیل اهمیت آنان در زندگی کوچ نشینی، به حرکت درآوردن چرخ احتمالی اقتصاد قبیله بود که همین خود باعث نفوذ اجتماعی و سیاسی آنان در امور می شد. در دوران مغول چنان که در یاسای چنگیزی به صراحت بیان شده، خاتونها و زنان طبقه اول، قدرت و اختیارات بسیاری داشتند و از احترام خاصی برخوردار بودند. زنان طبقه متوسط در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دخالت می کردند و بعضی از آنان نفوذ زیادی داشتند که «فاطمه خاتون» از این

گروه بود. او به سبب آشنایی با «توراکینا خاتون»، پس از مرگ «اوکتای قآن»، به سمت مشاور «توراکینا خاتون»، نایب السلطنه وقت منصوب شد. «توراکینا خاتون» در غیاب «گیوک خان»، پسرش، به مدت چهار سال زمام امور را در دست گرفت و با کمک «فاطمه خاتون» به کوتاه کردن دست دشمنان، به ویژه مغولان عیسوی از ایران پرداخت و دست بزرگان و صاحب منصبان قدیمی را از اداره امور کشور قطع کرد. «فاطمه خاتون» با زیرکی خاص سعی داشت به ایرانیان و مسلمانان قدرت و اهمیت بخشد و از قدرت مغولان عیسوی بکاهد. با کمک او عده ای از اهالی خراسان به کارهای مهم گمارده شدند از آن جمله اند: «عبدالرحمن» و «شرف الدین خوارزمی»، و مغولان عزل شدند یا مورد غضب قرار گرفتند و همین امر باعث شد که برخی از مغولان نسبت به آینده خود بیمناک شوند. «جغتای»، وزیر بزرگ «اوکتای قآن» و «محمود یلواج»، حاکم ممالک ختای (چین شمالی)، از ترس جان به «کوتان» برادر بزرگ «گیوک خان»، پناه بردند و با او همدست شدند. پس از اجرای تشریفات لازم، «گیوک خان» در سال ۶۴۳





داشتند در یاسای چنگیزی آمده است که اگر جادوگری به سحر متوسل شود، احکام شدیدی بر ضد او انجام می‌گیرد. آمیزه افسانه‌های مغولی با جادوگری، به اعتقادات و پیوستگی واقعیات زندگی و خیال مربوط بود و خاستگاه جادو، چیزی جز زندگی واقعی آنان نبود که جادوگران آنچه را که می‌خواستند و از عملی کردن آن عاجز بودند، به سحر و جادو ارتباط می‌دادند. چنانکه «فاطمه خاتون» خواهان از بین بردن تمام دشمنان ایران به طور اخص و از بین بردن دشمنان خاتون به طور اعم بود. در افسانه‌های مغولی پیش‌آمدهای ناگزیر، در موارد بی‌شماری، به سحر و جادو مرتبط می‌شد، ظاهراً مرگ «چنگیزخان» بر اثر سحر و جادوی دختر پادشاه سرزمین هیا (تبت) اتفاق افتاده و در اسطوره‌ها، تولد او نیز طی اتفاقات جادویی رخ داده است. با تمام این احوال بر طبق یاسای چنگیزی، متهمین به جادو با قاطعیت محاکمه و مجازات می‌شدند. «شیره» (قلاق توئین)، وزیر گیوک خان، همان سعایت‌کننده فاطمه خاتون به اتهام سحر «خواجه اغول»، پسر گیوک خان، پس از دو سال شکنجه در زندان، به دریا

هجری قمری به سلطنت رسید. بدین ترتیب اوضاع دگرگون شد و بدخواهان «فاطمه خاتون» زمان را مناسب بدگویی دیدند و «گیوک خان» را علیه او شوراندند. «گیوک خان» فرستاده ویژه‌ای به نزد مادرش راهی کرد و به اصرار خواستار تحویل «فاطمه خاتون» شد. «توراکینا خاتون» به ناچار تن به این کار داد. هنگامی که «فاطمه خاتون» زیر شکنجه، به گناه ناکرده اعتراف می‌کرد، «توراکینا خاتون» آخرین لحظات زندگی خود را می‌گذراند. مخالفان «فاطمه خاتون» او را متهم کردند که علت بیماری «کوتان»، برادر «گیوک» که او نیز نامزد سلطنت بود، سحر و جادوی اوست و همین موضوع را بهانه کردند تا فاطمه خاتون را از بین ببرند.

طوایف و قبایل کوچ نشین اعتقاد شدیدی به سحر و جادو داشتند و قوم مغول نیز از این قاعده مستثنی نبود. به زبان مغولی، سحر را قام می‌گفتند و معتقد بودند که قامان، شیاطین را مسخر می‌کنند و با ارواح ارتباط دارند. به همین سبب قوم مغول به این گروه اعتقاد داشتند و در شروع کارها با منجمان و قامان مشورت می‌کردند و به شدت از آنان می‌ترسیدند و به رغم احترام خاصی که به آنان

● فاطمه را پس از شکنجه‌های بی‌شمار در نمد پیچیدند و به دریا انداختند و دیگری را به مرگ تدریجی زیر الوار محکوم کردند و این شیوه کشتن، به زعم مغول، مایه اعتبار و سربلندی مقتول بود.

- ۱۴۴ و
 ۷- خواند میر، غیاث‌الدین بن همادالدین؛ تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر؛ با مقدمه همایی، تهران، خیام، ۱۳۳۳، جلد ۴، جلد سوم ص ۵۵
 ۸- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، سازمان لغت‌نامه، ۱۳۲۵، ذیل فاطمه خاتون
 ۹- راکه ویلس، ایگوردو؛ سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۳، ص ۹۵
 ۱۰- رشیدالدین فضل‌الله؛ جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۳۸، ش ۲، جلد اول ص ۵۶۴، جلد دوم ص ۲۴۸
 ۱۱- قویمی، فخری؛ کارنامه زنان مشهور ایران، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۲، ص ۷۵
 ۱۲- گروسه، رنه؛ امپراطوری صحرانوردان، ترجمه و تحشیه عبدالحسین میکده، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۴۴۱
 ۱۳- مشیر سلیمی، علی‌اکبر؛ زنان سخنور، تهران، علمی، ۱۳۳۵، جلد ۳، جلد دوم ص ۱۷
 ۱۴- منهای سراج، عثمان بن محمد؛ طبقات ناصری، تصحیح ولیم ناسولیس و مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی، کلکته، اشیائیک سوسیتی، بنگاله، ۱۸۶۴ م، ص ۶۸۹
 ۱۵- میرخواند، محمدبن خاوند شاه؛ روضة‌الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک و الخلفاء، تهران، مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۹، جلد ۱۱، جلد پنجم ص ۱۶۸، ۱۶۹ و ۱۷۰

مملکت کوتاه شد و امتیازاتی که در دوره او به ایرانیان و مسلمانان اعطا شده بود لغو گردید و دوره خاصی از نفوذ ایرانیان پایان پذیرفت. البته در مآخذی او را به اشتباه «فاطمه خراسانی» تلقی کرده‌اند و به او اشعاری نسبت داده‌اند، در حالی که کتابهای تاریخی هیچ اشاره‌ای به این موضوع نکرده‌اند ■

منابع:

- ۱- اشپولر، برتولد؛ تاریخ مغول در ایران، سیاست، حکومت و فرهنگ دوره ایلخانان، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، ص ۲۸۲
 ۲- اقبال، عباس؛ تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱، ش، چاپ دوم، ص ۱۵۲
 ۳- بناکتی، داود بن محمد؛ تاریخ بناکتی: روضة‌اولی الالباب فی معرفة‌التواریخ و الانساب، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، ص ۳۹۱
 ۴- بیانی، شیرین؛ ایران در برخورد با مغول: از مرگ چنگیز تا آمدن هلاکو، تهران، طهوری، ۱۳۵۳، ش، ص ۳۲
 ۵- بیانی، شیرین؛ زن در ایران عصر مغول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
 ۶- جوینی، عظاملک بن محمد؛ تاریخ جهانگشای، به اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹-۱۳۳۵، ق، ۳، جلد، جلد اول ص ۱۳۱ و ۲۰۰، جلد دوم ص ۱۳۱

افکنده شد و همسر و فرزندان او به اتهام وابستگی کشته شدند. «فاطمه خاتون» نیز در ظاهر به اتهام جادوگری، اما در واقع به سبب امتیازاتی که به ایرانیان داد دستگیر و شکنجه شد.

بنابه نوشته «علاءالدین عظاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی» در تاریخ جهانگشای، فاطمه خاتون را «روزها و شبها برهنه، بسته و تشنه و گرسنه داشتند و انواع تکالیف و تشدید و تعنیف و تهدید تقدیم می‌کردند، تا عاقبت کار تصدیق اترای غماز هماز کرد و به تزویر او اعتراف آورد. منافذ علوی و سفلی او بردوختند و در نمدی پیچیده، در آب انداختند.

یکی را برآری و شاهی دهی پس آنکه به دریا به ماهی دهی و بدین ترتیب تمام وابستگان او را به شمشیر سپردند.»

در میان قبایل مغول اعتقاد بر این بود که خون بزرگان را نباید بر زمین ریخت. از چنین اعتقادات خرافی، که خون عصاره روح است و چون خون بزرگی بر زمین ریزد، آثار شومی به بار می‌آید، اعمال سفاکانه این قوم بی‌رحم سرچشمه می‌گرفت. بدین گونه فاطمه را پس از شکنجه‌های بی‌شمار، در نمد پیچیدند و به دریا انداختند و دیگری را زیر الوار، به مرگ تدریجی محکوم کردند و با این شیوه کشتن، پایگاه خاصی به آنان دادند که به زعم مغول، مایه اعتبار و سربلندی مقتول بود. بدین سان دست یکی از زنان ایرانی که با زیرکی در دستگاه مغولان نفوذ کرده بود و قصد قدرت بخشیدن به نژاد ایرانی را داشت از اداره امور

ماسک‌های صورت دینه



برای سلامتی، شادابی و زیبایی پوست صورت

کمک در درمان جوش‌های صورت



▲ فرم اشتراک

(در صورت امکان تایپ شود یا کاملاً خوانا نوشته شود)

شماره



نام:

نام خانوادگی:

سن:

تحصیلات:

تاریخ شروع اشتراک:

از شماره:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

▲ حق اشتراک برای یکسال (۱۲ شماره)

◇ ایران ۱۴۴۰۰ ریال

◇ امریکا، کانادا و خاور دور معادل ۳۰ دلار

◇ اروپا معادل ۵۰ مارک

◇ خاورمیانه معادل ۲۸ دلار

▲ شرایط اشتراک

۱- فرم اشتراک را پر کنید.

۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۹۷۰ به نام مجله

زنان، بانک ملی ایران، شعبه سمیه (قابل پرداخت در شعبه

سراسر کشور)، واریز فرمایید.

اصل فیش بانکی و کارت فرم اشتراک (با کپی آن را) به

نشانی ما پست کنید تا در اسرع وقت ترتیب اشتراک شما داده

شود.

خوانندگان گرامی خارج از کشور، شما هم می توانید

حق اشتراک خود را به نشانی زیر واریز نمایید و اصل فیش

بانکی را همراه با فرم اشتراک کامل شده به نشانی ما بفرستید:

Saving A/C No: 5900

zanan Magazine

Bank Saderat Iran

Beirut Branch

Hamrae St.

Beirut, Lebanon

نشانی: تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵، مجله زنان

تلفن: ۸۳۶۲۹۸ - ۸۳۹۱۵۱

فکس: ۸۸۳۹۶۷۴

گیاه دارویی بوعلی
مرکز گیاهان دارویی و عرقیات سنتی

«ترک سیگار، تریاک و هروئین»

داروی ضد چاقی و لاغری، کوچک نمودن شکم، رفع ریزش مو، ابرو موژه، شوره سر، موخوره، خارش سر، جوش سر، جوش و لک و چین و چروک صورت، کرم شفاف کننده صورت، کرم دور چشم، داروی رفع موهای زائد صورت، کپسول زیبایی اندام و عضله، داروی دل درد تنظیم عادت ماهانه بانوان، تقویت قلب و اعصاب و قوه با، سردرد، میگرن، رماتیسم، و آریس، سیائیک، داروی شب ادراری

بچه‌ها

گیاه دارویی بوعلی در خدمت بهداشت و سلامت جامعه در حد توان تمام نیازهای دارویی شما را با بهترین بازدهی و بدون عوارض جانبی در بسته‌بندیهای تمام اتوماتیک بهداشتی بر آورده می‌سازد

قم - صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۷۴
تلفن: ۲۵۹۳۰
۲۷۴۷۶

دومین دوره «زنان»
(شماره‌های ۱۰ تا ۱۵)
با جلد زرکوب منتشر شد.

علاقمندان می توانند برای هر یک از دوره‌های اول و دوم زنان (شماره‌های ۱ تا ۱۵) مبلغ ۱۳۰۰۰ ریال به حساب جاری شماره ۱۹۷۰ بانک ملی ایران شعبه سمیه به نام مجله «زنان» (قابل پرداخت در شعب بانک ملی در سراسر کشور) واریز و کپی رسید را همراه با آدرس دقیق و کدپستی خود، به آدرس تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ ارسال فرمایند.

هزینه ارسال با پست سفارشی بر عهده «زنان» است.



داشت. تنها موجب آزار تماشاگر علاقه‌مند این بود که هیچ یک از آثار سفال «عنوان» نداشت! سفالینه‌هایی که با فکر و انگیزه مشخص هنرمند تبلور یافته و به شکل رسیده بود، شاید به دلیل شرایط خاص پذیرش موزه، بدون عنوان و تنها با ذکر نام هنرمند و با توضیحاتی ناکافی دیده می‌شد. بی‌تردید نام و عنوان هر اثر، کلید راه‌یابی و رازگشایی نیای درونی هنرمند است. به هر حال نمایشگاه با تمام نقاط ضعف کم‌رنگ و نقاط قوت با ارزش، حداقل توانست آثار سفالگران داوطلب سراسر ایران را جمع‌آوری کند و به نمایش بگذارد. مشتاق گفتگو و آشنایی با تعدادی از زنان سفالگر بودیم که با همکاری صمیمانه مسئولان موزه هنرهای معاصر، این امکان فراهم شد.

● مریم سالور: نگران و امیدوار
مریم سالور، متولد ۱۳۲۳، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ایران گذرانده و برای ادامه تحصیل به انگلستان و فرانسه رفته‌است. در مدرسه استاد ساوینی، سفال و سرامیک را آموخته و از سال ۱۳۶۵ که به ایران بازگشته، تا کنون در زمینه سفال فعالیت جدی دارد. پیش از این پنج نمایشگاه انفرادی داشته و در دو نمایشگاه گروهی شرکت کرده است. سالور که در زمینه لعاب و سرامیک هنرمندی تواناست، ویژگی آثار خود را «جستجو و حرکت» عنوان می‌کند. او می‌گوید: «ذهن و روان و جان یک هنرمند از محیط اطراف او شکل می‌گیرد و مسلماً مضمون و فرم در کارهای من متأثر از یافته‌ها، دیده‌ها و خواننده‌های من است.» خانم

حضور و عشق زنان نسبت به این هنر ظریف و اصیل است. در میان پیش‌کسوتان، استاد فیاض و استاد انوشهر، مانند همیشه باعث افتخار و غرور شدند. از استاد انوشهر نقش برجسته‌ای از چهره یک زن را دیدیم که موهای آشفته‌اش در پال یک اسب (سمبل نجابت) گره خورده و گویی موهای زن و پال اسب درهم یکی و ادغام شده بود. هنرمند دیگری به نام میانچی نیز با سبکی جذاب، موضوع زن را دستمایه قرار داده بود.

صرف‌نظر از پاره‌ای کاستیها - مانند تکراری بودن موضوعات، محدود بودن اندازه آثار و درگیر بودن فرمهای سفالینه در همان قالبهای قلمی و سنتی - می‌توان ادعا کرد که آثار نمایشگاه، مضامینی بسیار تازه و خلاق با اجرایی تکنیکی و خوب

و فرمهای چشم‌نواز، تن کشیده بر دیوارها، محصول ذهن خلاق و دست توانای هنرمندان.

حتی قبل از این که به موزه وارد شویم، بلیت بخیریم و در فضای آزاد نمایشگاه رها شویم، در حدفاصل خیابان کارگر تا در ورودی موزه، نمای سنگی عظیم و زیبایی را می‌بینیم که از سالیان پیش در همین جا به چشم می‌خورد: نمای الله‌اکبر. شاید بسیاری از بازدیدکنندگان دایمی و پروپا قرص موزه هنرهای معاصر نیز ندانند که این نما، با آن ابعاد خیره‌کننده و ظرافت در اجرا، کار هنرمند توانا، معصومه بروجنی است.

نمایشگاه از ۱۹ اردیبهشت تا ۲۰ مرداد برقرار بود و آثار ۴۳ سفالگر زن از میان ۹۴ هنرمند به نمایش گذاشته شده‌بود که نشانگر

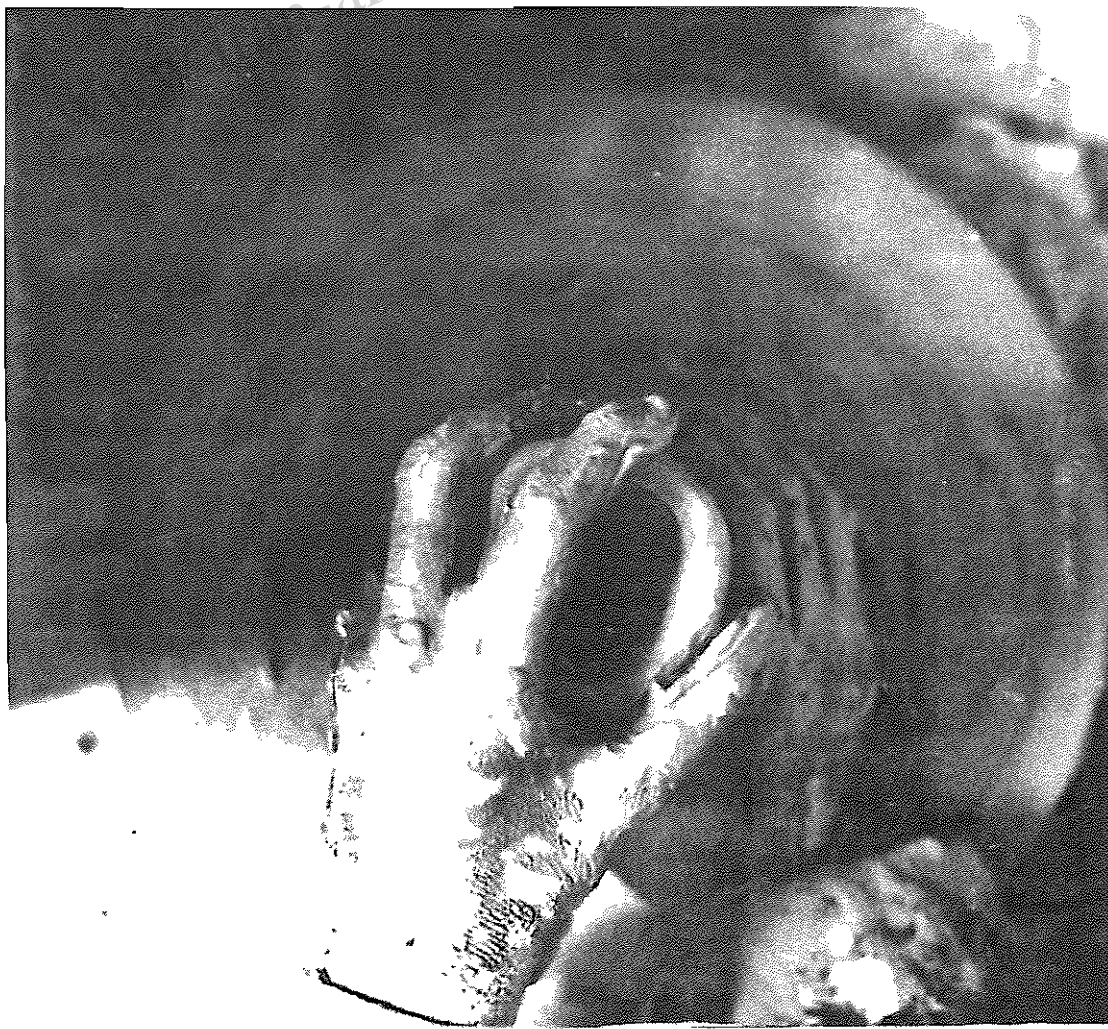
بمدان‌ظهر پنجشنبه سیزدهم مرداد، مراسم اهدای جوایز به برگزیدگان چهارمین نمایشگاه دو سالانه سفال با حضور هنرمندان و علاقه‌مندان این رشته برگزار شد. حضور چشمگیر زنان هنرمند در نمایشگاه (۴۳ هنرمند زن از کل ۹۴ شرکت کننده) در آرای داوران نیز انعکاس یافت و از پنج جایزه اصلی نمایشگاه، سه جایزه به زنان سفالگر تعلق گرفت: شکیب بابایی، نوشین هادی‌نژاد و نغمه بهار. هیأت داوران همچنین با تقدیر از سفالگران نایینا، لوح سپاسی به مریمی آنان، مهوش سپهر، اهدا کرد. ■

به موزه هنرهای معاصر که با می‌گذاری، هوا، هوای دیگر و دنیا، دنیای دیگری است. طوفانی از رنگ

سفال، بیان ناگفته‌ها

آزاده خاکزاد

عکس: کوروش شبگرد





است که زنان دوست ندارند در زمینه هنر نادیده گرفته شوند و سفال بر خلاف بقیه هنرها، خیلی زود به نتیجه

بود.»
- دلیل این حضور عینی را در چه میدانی؟
- خودم با وجودی که قبل از آشنایی با سفال، در کنار کارخانه کارهای هنری فیگری می‌کردم، از شستن، اطو زدن، خرید کردن و غذا پختن و... خسته شده بودم! می‌دانید این کارها تمامی ندارد، پس بهتر است با توجه به هنر، خود را از روزمرگی نجات دهیم. نمی‌دانید پس از برخورد و آشنایی با سفال و آقای فیاض، استاد سفال در مجتمع هنر، چقدر روحیه‌ام تغییر کرده‌است.»
- زنان در خیلی از زمینه‌ها مثلاً نقاشی فعال و پیگیر شده‌اند، اما سفال بیشتر زنان را به خود جذب

و در نوجوانی همراه خانواده‌اش به ایران بازگشته و در آبادان مشغول تحصیل شده‌است و از آن زمان تا کنون در ایران زندگی می‌کند. او خط فارسی بسیار زیبا و پخته‌ای دارد و ساهاست خطاطی و نقاشی می‌کند. خودش می‌گوید: «پیش از آشنایی با هنر سفالگری، خطاطی و نقاشی می‌کردم و معتقدم نقاشی، مجسمه‌سازی و سفالگری مخلوطی از یکدیگرند. اگر بخواهیم در ساختن سفالینه‌ای به شناخت و تسلط برسیم، باید با نقاشی و حجم‌سازی آشنا باشیم.» نظرش را در مورد حضور چشمگیر زنان می‌پرسم، می‌گوید: «زنان در این نمایشگاه عالی عمل کردند. در حالی که سوابق تقویمی و سالور که سابقه کار با کودکان کند ذهن را دارد می‌گوید: «سفالگری به آنان کمک فوق‌العاده‌ای می‌کند. روش تداعی آزاد که در روان‌شناسی مرسوم است، مدت‌هاست که در کشورهای پیشرفته در مورد عقب ماندگان یا بیماران روحی با کمک سفال اعمال می‌شود. در این روش افراد از طریق موسیقی یا سفال می‌توانند هر آنچه را که می‌خواهند ابراز کنند و این در واقع تخلیه شدن هنری - روانی است.»
سالور در مورد مشکلات زنان سفالگر می‌گوید: «مشکلات حرفه‌ای در حال حاضر در مورد مرد و زن یکسان است. نداشتن ابزار کافی، مواد اولیه مرغوب و به

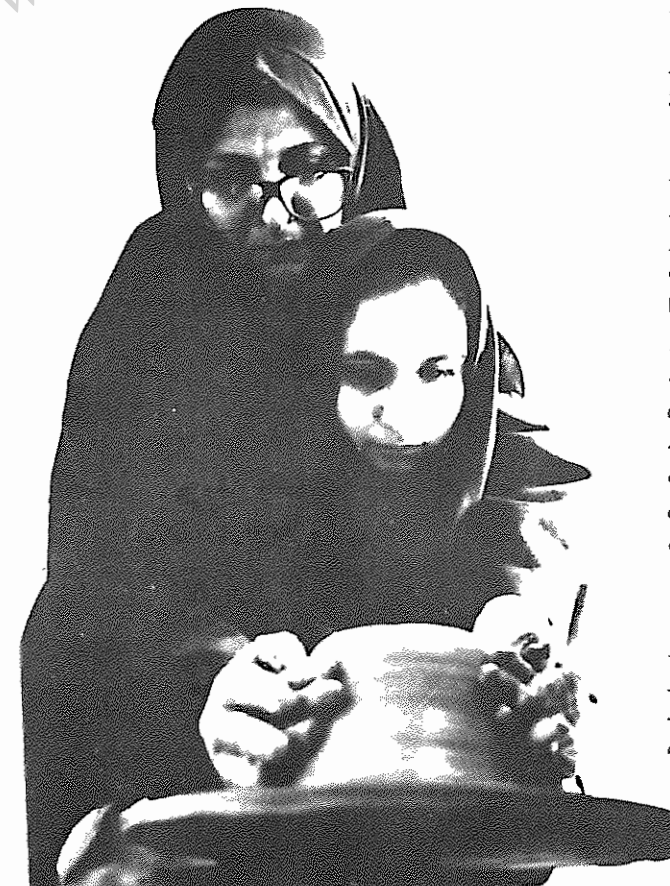
● **مریم سالور: «مشکل حاضر یک زن سفالگر ایرانی شاید خلقی یا هویت‌بخشی به احساسات و عواطف زنانه خود در سفالگری است که هنوز در جامعه ما جا نیفتاده است.»**
● **مهوش سپهر: «وقتی پیشنهاد سفالگری نابینایان را با مسئولان در میان گذاشتم، تصور اینکه دختر نابینا پشت چرخ سفال بنشیند، خیال‌پردازی بیمارگونه ذهن رویایی من به نظر می‌آمد.»**

می‌رسد و به آدم جواب می‌دهد. خاصیتی در خود گل هست که باید تجربه‌اش کنی تا منظورم را بفهمی. پس از آشنایی با سفال، حتی یک روز نشله که به گل دست زنم! مریم موقر درباره مشکلات و سفالگری نیز حرفهای فراوانی دارد: «باید امکانات سفالگری را بیشتر کنند. در حال حاضر لعاب در انحصار یک عده معدود است، در حالی که خیلیها مشتاق یاد گرفتن هستند. باید کتاب چاپ کنند، کارگاههایی برای یاد دادن قالب، ریخته‌گری، شناخت و تهیه مواد، فلز و جوش کاری و کار با چوب و غیره فراهم کنند. دانشگاهها برای افراد علاقه‌مند دوره‌های کوتاه مدت یا مکاتباتی بگذارند. ما می‌توانیم چنین امکاناتی داشته باشیم.
هنگامی که در موزه هنرهای معاصر به دیدار خانم موقر رفتم، با تعجب با غیبت یکی از کارهایش مواجه شدم. پس از پرس و جو معلوم شد که اثر مزبور از طرف موزه به عنوان اثری خوب و برگزیده برای عکسبرداری به آتلیه منتقل شده‌است.
● **هایده صیرفی: دلپسته اسطوره‌ها**

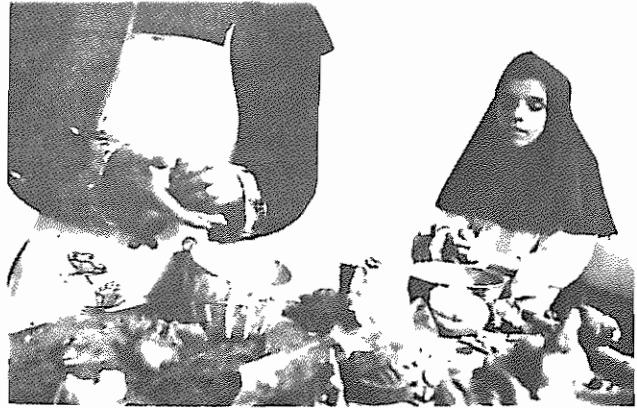
کرده؛ این موضوع را چگونه تحلیل می‌کنید؟
- به نظر من علت اصلی این

تاریخی زنان در زمینه سفال خیلی از مردان کمتر است اما در این نمایشگاه حضورشان گونه‌ای ابراز وجود هنری

خصوص کم بودن و در دسترس نبودن زمینه‌های مطالعه و عدم شناخت سفالگران ایرانی از هنر و تکنولوژی سفالگری امروز در جهان. اما مشکل حاضر یک زن سفالگر ایرانی، شاید خلقی یا هویت‌بخشی به احساسات و عواطف زنانه خود در سفالگری است که هنوز در جامعه ما جا نیفتاده است.
وی درباره نمایشگاه برگزار شده در موزه هنرهای معاصر می‌گوید: «روی هم رفته کارها پخته‌تر از سالهای گذشته بود. شرکت هنرمندان شهرستانی، این نمایشگاه را از انحصار تهرانیها درآورده بود و شرکت مؤثر خانمها قابل تحسین بود. فقط امیدوارم مراکز بیشتری برای آموزش این هنر جادویی ایجاد شود. من نمایشگاهی در گالری کلاسیک اصفهان داشتم که برپایی و استقبال مردم از آن، از بهترین خاطرات زندگی است.»
● **مریم موقر: پرندگان، عشق و...**
مریم موقر در سال ۱۳۳۰ از پدری ایرانی و مادری آمریکایی در ایالت یوتای آمریکا متولد شده‌است. دوران کودکی را در آمریکا گذرانده



● دختران نابینا قدرت فکری خارق‌العاده‌ای دارند و در سفالگری اعجاب‌انگیزند.



احساس می‌کنم که در سفالگری رابطه‌ای دو جانبه هست و همین امر سفال را برای من لذت‌بخش کرده است. صرفی در مورد مشکلات کار می‌گوید: «بیشتر گرانی ابزار کار آزار دهنده است. مثلاً چرخ برقی، قبل از عید ۳۵ هزار تومان قیمت داشت و الان در حدود ۵۰ تا ۷۰ هزار تومان است. تازه این چرخ ساخت ایران است. برای لعاب دادن کارها باید برویم اطراف صالح‌آباد و شاه‌عبدالعظیم که کوره‌های مخصوص دارند، که البته طی این مسیر کار مشکلی است، به خصوص برای خانمها.»

● دختران نابینا: دیدن یا چشم جان سالن شماره ۱۰ موزه، به سفالهای دختران نابینا اختصاص داشت و چه دنیای غریبی ... بر خلاف بقیه آثار که لعابهایی پر نقش و نگار و رنگین یا سفالهایی صیقلی و پرداخت شده بودند، در کارهای بعضی از نابینایان، حتی رد و نشان انگشت برجای مانده بود. در هنر آنان گونه‌ای تفاوت عینی و حسی موج می‌زند که این تفاوت به طور حتم مربوط به دنیای ناهمگون درونی آنان نسبت به ماست. آثار آنان توضیح دادنی نیست، حس کردنی

هایده صیرفی متولد ۱۳۴۱، لیسانس مترجمی زبان فرانسه و فوق‌لیسانس فرهنگ و زبانهای باستانی، سابقه‌ای شش ساله در سفالگری دارد. خودش می‌گوید: بیشتر کارهایم دستی است و کمتر با چرخ کار می‌کنم. ترجیح می‌دهم آثارم فرم مجسمه‌سازی داشته‌باشد.

آیا رشته تحصیلتان روی فرم کارهایتان تأثیری داشته‌است؟
- در تمام کارهایم از رشته‌ام که بسیار به آن علاقه‌مندم، الهام می‌گیرم. در این نمایشگاه کارهایی دیدم که تعلق خاطر هنرمندان را به سبکهای قلبی نشان می‌دهد. زمانی، در اولین اجتماعات بشری، در محل زندگی مادها در تپه‌های سیلک کاشان اولین نمونه‌های سفال پخته پیدا شده و این نشانه قلعت این هنر دیرینه در ایران است، اما تکرار فرم بز و چهارپایه‌هایی که ساخته دست هنرمندان چند هزار سال پیش بود، دیگر برای امروز قابل توجه نیست و هنرمند سفالگر باید حتماً با زمان پیش برود. البته می‌توانیم از سبکها، آیینها و تاریخ گذشته خط بگیریم، به شرطی که قادر باشیم حرفهایمان را به نوعی با دنیای امروز پیوند دهیم.
- از سفالگری چه خاطره‌ای دارید؟

- یک اصطلاح بین ما هست که می‌گوییم: «گیل با آدم حرف می‌زند». با چرخ که کار می‌کنیم، گاهی قلاز می‌کشیم (گیل را می‌کشیم)، در سکوت، اگر خیلی دقت کنی، قلاز صدایی به خصوص می‌دهد. در این لحظات که نادر هم هست، انگار خاک، مرده‌های هزار ساله است که با تو به سخن نشسته.

به اندازه این دوستم حسن لامسه‌ام را تقویت کنم ولی مطمئنم که با دقت و تمرکز حواس می‌شود این کار را کرد. زهره از بی‌توجهی مسئولان گله‌مند است: «به مناسبت هفته بهزیستی نمایشگاهی از هنرهای دستی معلولان در پارک دانشجو برپا شد، کارهای ناشنویان و معلولان دیگر آنجا بود، اما هیچ‌کس ما را خبر نکرد! چرا به ما توجه نمی‌کنند؟»

پرستو ولدخانی، سفالگر نابینای ۱۴ ساله، می‌گوید: «از آبان ۷۲ سفالگری را شروع کردم. اگر موفق بودم اول به دلیل دلسوزی استاد مهربانم، خانم سپهر است و بعد تلاش و پشتکار خودم. با چرخ سفال هم کار کردم، اما کارهای دست‌ساز را بیشتر دوست دارم. دلم می‌خواهد این کار را ادامه دهم، البته نه اینکه حتماً استاد و مربی شوم، بیشتر آرزو می‌کنم هنرمند شوم. نقاشی هم می‌کنم، با وسایلهای شبیه سوزن که با فشار، اثرش روی کاغذ یا ورقه پلاستیکی می‌ماند. من از بزرگترها تقاضا می‌کنم به چشم آدمهای غیرعادی به ما نگاه نکنند و باور کنند که ما هم می‌توانیم مفید و مؤثر باشیم.» مادر پرستو گفت‌وگو را ادامه می‌دهد: «پرستو تمام کارهای شخصی‌اش را به تنهایی انجام می‌دهد و در آشنایی و جمع‌وجور کردن خانه هم به من کمک می‌کند. کلاس سوم راهنمایی را تمام کرده و با معدل عالی در خرداد قبول شده اما دانش‌آموزان نابینا، فقط می‌توانند رشته علوم انسانی را انتخاب کنند! چرا باید آنان را غیرفعال و منزوی و در اداره‌ها فقط به عنوان تلفنچی استخدام کنند؟» مادر پرستو در مورد علت نابینایی دخترش می‌گوید: «او نابینا متولد شد و آن طور که پزشکان گفتند علتش ازدواجهای فامیلی ریشه‌دار میان اعضای خانواده ما و همین‌طور ازدواج خانوادگی خود من است.»

چگونه نابینا شدی؟
- سه ساله بودم که نابینا شدم و علتش رعایت نکردن اصول بهداشتی در زمان حاملگی مادرم بود. در محل زندگی مادرم حیواناتی بودند که باعث شد من در دوران جنینی آلوده شوم و بیماری پس از تولد من و در سه سالگی ضربه‌اش را زد. از زهره می‌پرسم از آفتاب و کوه و رنگها چه تصویری دارد، می‌گوید:

چون در سه سالگی دنیای اطراف را می‌دیدم، بعضی از رنگها را کمابیش به یاد دارم. مثلاً می‌دانم که برگ درختها سبز است و سبز یعنی چه، یا کوه پایتخت بزرگ و پهن است و هر چه به طرف قله می‌رود، نازکتر می‌شود. نوک قله هم تیز است و همیشه پوشیده از برف. در مورد خیلی از رنگها تصور روشن و واضحی ندارم ولی دوست نابینایی دارم که به اشیاء دست می‌زند و رنگ آنها را تشخیص می‌دهد.

حیرت‌زده می‌پرسم: «مگر این امکان‌پذیر است؟»
- بله، اما من هنوز نتوانسته‌ام



● یک امریکایی هنگام بازدید از موزه گفت: «در امریکا به رغم داشتن تکنولوژی مجهز کمک آموزشی برای نابینایان هنوز چنین پدیده‌ای ظهور نکرده است.»



می‌دانست که مثلاً فیل، در کنار خرطومش عاج قوسی شکل دارد. در نهایت پای فیل را به شکل پای آدم ساخت، چون تصور او از فیل، هیچ ما به ازای عینی نداشت. به این ترتیب نابینایان موضوعات دور از دسترس را عینیت می‌بخشند. روزی به نابینایان کوچک گفتم تصور خودتان را از پدر با سفال بسازید. در کمال تعجب دیدم کودکی که پدرش شهید شده، آدمکی را به صورت خوابیده نشان من داد؛ آدمکی که دست و پا و بقیه اندامهایش قطعه‌قطعه در کنار هم قرار گرفته بود و زیباتر از آن نمی‌شد این احساس را مجسم کرد. بچه‌های نابینا قدرت فکری خارق‌العاده‌ای دارند و در سفالگری اعجاب‌انگیزند.

– خانم سپهر، کدام ارگان، مسئول کمک به نابینایان است؟

– آموزش و پرورش کودکان

استثنایی، بهزیستی، شهرداریها و وزارت فرهنگ و ارشاد، اما متأسفانه تا به حال هیچ کمکی به ما نشده است. خوشبختانه پس از برپایی نمایشگاه سفال، کمکهای انسانی داوطلبانه‌ای از افراد خیر داشته‌ایم. ما در حال حاضر مشکلات فراوانی برای ادامه کار در فرهنگسرای امیرکبیر داریم و واقعاً نمی‌دانم سرنوشت کلاسهای سفالگری نابینایان چه می‌شود. البته قول تأسیس یک مجتمع فرهنگی – هنری را برای کودکان استثنایی به من داده‌اند و منتظرم ببینم وعده‌شان کی عملی می‌شود.

– به هر حال ما هم امیدواریم که بتوانید کارتان را با نابینایان ادامه دهید و دست از پیگیری و تلاش برندارید

کنیم! دختر و پسر و دیگر دوستانم که معلم و مربی‌اند، به خواهش من بر سر کلاسها آمدند و پس از یک هفته، اساتید مجرب را به همکاری دعوت کردم. آنها هم پس از دیدن آن وضعیت بدون عقد قرار داد همکاریشان را صمیمانه با من آغاز کردند.

در چهره خانم سپهر آثاری از خستگی نمی‌بینم. پشتکار و اراده‌اش ستودنی است. درباره بازتاب نمایش آثار سفالگری دختران نابینا در موزه می‌پرسم:

– استقبال تماشاگران فوق‌العاده بوده؛ سه دفتر بزرگ پر شده از یادداشتهای تحسین‌آمیز مردم. یک امریکایی هنگام بازدید از موزه به من گفت در امریکا به رغم تکنولوژی و امکانات مجهز کمک‌آموزشی نابینایان و اهمیت زیادی که برای آنان قائلمد، هنوز چنین پدیده‌ای ظهور نکرده است. بسیاری از تماشاگران و مردم معمولی نیز در مقابل کارهای نابینایان بهت‌زده شدند. چند روز تعدادی از نابینایان را به موزه بردم و از آنان خواستم که در مقابل چشمان تماشاگران شروع به کار کنند. کار بچه‌ها عالی و موفقیت‌آمیز بود. آنها سبدهای میوه، برگها و خیلی از اشکال دیگر را در همان دقایق ساختند و اینکه می‌بینید کارهای سفال این بچه‌ها هنوز در کوره پخته نشده به همین دلیل است. بسیاری از کارها فی‌البداهه بود. اما کار نابینایان هر چه هست برای همه، حتی سفالگران خیره، غافلگیر کننده است. – از خاطره‌های کارتان با کودکان نابینا برایمان بگویید.

– روزی در موزه از دختر نابینایی خواستم برایم مجسمه فیل را بسازد. نمی‌دانم آن مجسمه را دیدید یا نه؟ دخترک در حالی که مردم دورش حلقه زده بودند، فقط بر اساس شنیده‌هایش شروع به کار کرد.

گذشت. زمانی که پیشهاد سفالگری نابینایان را با مسولان در میان گذاشتم، تصور این که دختر نابینا پشت چرخ سفال نشینند، برایشان چیزی در حد خیالپردازی بیمارگونه ذهن رویایی من بود. – چگونه کلاسها را دایر کردید؟

– پس از این که مدت‌ها روی طرح اصرار و پافشاری کردم، به مدیر عامل فرهنگسرای امیرکبیر معرفی شدم و ایشان در نهایت خلوص، هر آنچه از دستشان برمی‌آمد برای پیشبرد این نیت خیر در اختیارم گذاشتند. در آن زمان فرهنگسرای امیرکبیر، محل زندگی امیرکبیر، چیزی بیش از یک خرابه متروک نبود. البته وقتی من کارم را شروع کردم از تعدادی هنرآموز که بینا بودند، ثبت‌نام به عمل آمده بود. معلوم نبود که این بچه‌ها قرار است سر کدام کلاس بنشینند، زیرا به جز چند اتاق و فضاهایی که بیش از چند دهه به صورت ویرانه‌هایی فراموش شده درآمده بود، جای دیگری نداشتیم. معلم و استادی هم در کار نبود. با همکاری مدیر عامل فرهنگسرا در حالی که شش روز بیشتر به شروع کلاسها نمانده بود، تعدادی کارگر افغانی را به کار گرفتم و خودم و خانواده‌ام پا به پای آنها، زباله‌ها را بیرون بردیم، کارهای ساختمانی را انجام دادیم و نظافت کردیم. حوض بزرگ آنجا شاید سی – چهل سال بود که تخلیه نشده بود. از بوی تعفن و لجنهای کهنه حوض نمی‌گویم، فقط همین را می‌گویم که از حوض، دهها کیلو زالو بیرون کشیدیم که با بقیه زباله‌ها در محلی دور از اینجا دفن کردیم. شاید باورتان نشود اما کارهای بنایی و نظافت اینجا، ساعت پنج‌ونیم صبح روز افتتاح تمام شد. به دلیل انجام آن همه کارهای عقب‌مانده حتی هنوز فرصت نکرده بودیم معلم و مربی پیدا

من به محض هر بیماری کوچکی، فوراً تب می‌کنم.»

می‌گویم: «چقدر پیگیر معالجه شدی؟»

– همان موقع چند بار با مادرم رفتم دکتر. آخر این‌جور کارها احتیاج به وضع مالی مناسب دارد و پدرم با ذکر رفتن من مخالفت کرد. خوب او باید خانواده‌ای هفت نقری را اداره کند.

در مورد سفال از او می‌پرسم می‌گوید: «خانم سپهر خیلی مهربان است و با حوصله به ما سفالگری یاد داده است. من از وقتی با سفالگری آشنا شده‌ام خیلی روحیه‌ام بهتر شده است.»

با مربی خوب سفال دختران نابینا، مهوش سپهر نشستی دوستانه داشتیم. وی در مورد آشنایی‌اش با سفالگری می‌گوید: «نزد آقایان فیاض و ذؤلو سفالگری را آموختم. سپس در وزارت ارشاد، دوره سفال و سرامیک را با درجه عالی به پایان رساندم و الان دانشجوی رشته مجسمه‌سازی هستم.»

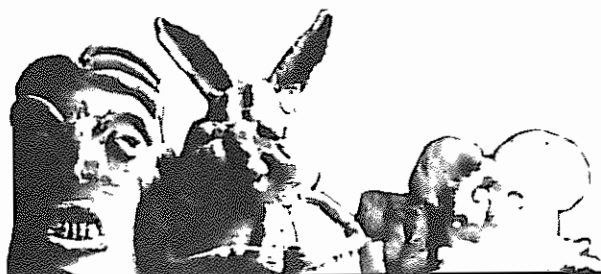
– سمت شما چیست؟

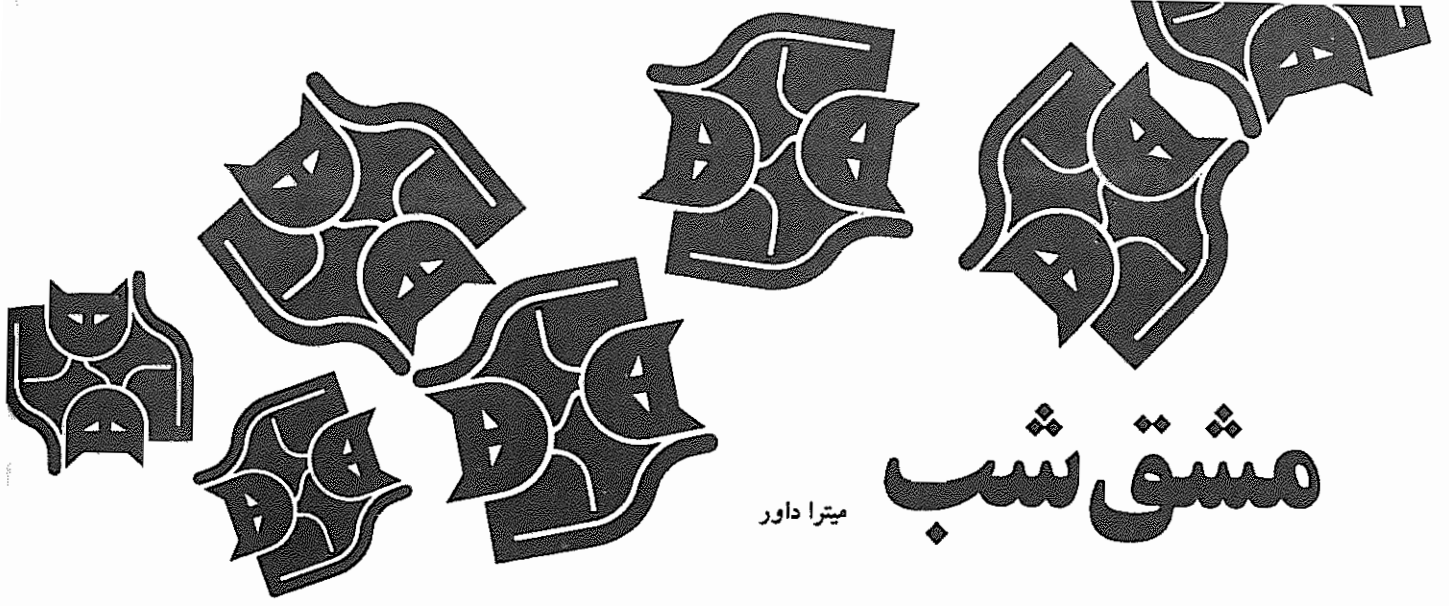
– من مدیر داخلی و معلم مجتمع دخترانه نابینایان و مدیر اجرایی فرهنگسرای امیرکبیر هستم.

– شما اولین کسی هستید که

هنر سفالگری را به میان نابینایان برده‌اید. چرا تصمیم گرفتید به نابینایان آموزش سفالگری بدهید؟

کودکان نابینا را باید جدی گرفت تا استعدادهای خیره‌کننده‌شان را بروز دهند. برای هدایت کردنشان، کافی است درکشان کنیم و از ایجاد روابط محکم و غنی عاطفی با آنان غافل نشویم. محبت صمیمانه را خوب درک می‌کنند و اگر در لحن کلام یا رنگ نگاهت – رنگی که آنها خوب می‌بینند – ترحمی هر چند گذرا نهفته باشد، از ذهن تیز و خلاقشان دور نمی‌ماند. همیشه فکر می‌کردم وقتی بچه‌های عادی این قدر مشتاقانه با سفال کار می‌کنند، چرا بچه‌های نابینا مشتاق نباشند؟ حداقل باید امکاناتی برای بروز استعدادهایشان در اختیارشان





میترا داور

مشق شب

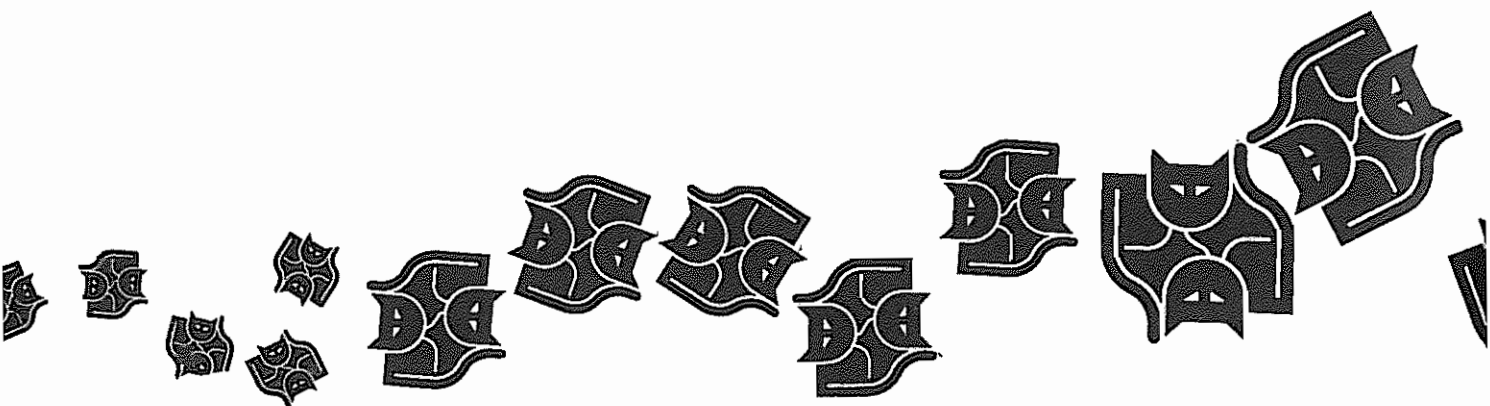
مصطفیٰ گفت: «دربارہ چہ؟»
 - یک روز پاییز.
 - بنویس برگہا می ریزند و بچہا برگہا را می گذارند لای کتابشان.
 - کنار پرہا؟
 - آره. تو چند تا پر داری؟
 - سه تا.
 - رویشان نمک ریختی؟
 - نه.
 - رویشان نمک بریزی، بچہ دار می شوند..
 - چہ خوب. فردا بہ لیلا می گویم.
 مصطفیٰ تندتند می نوشت: «مادر، دکتر نگفت منیژہ استراحت کند؟»
 - نه.
 منیژہ گفت: «مدرسه را دوست دارم. می خواهم انشا بخوانم.»
 مادر گفت: «درس نمی خوانی کہ.»
 - می خوانم. این قرصہا گیجم می کند.
 - اگر نخوری، چرند و پرند زیاد می گویی، نصف شب می روی تو
 حیاط، برگ جمع می کنی؛ تو مدرسه در و دیوار را نگاه می کنی.
 - دیوارہای کلاسمان خیلی کثیفند، فقط آمادگی کہ می رفتیم
 کلاسمان تمیز بود.

مادر گفت: «بین مصطفیٰ چہ خوب می نویسد.»
 منیژہ خمیازہ کشید: «خوابم می آید.»
 مصطفیٰ گفت: «صبر کن پدر بیاید.»
 مادر گفت: «نه برود بخوابد. قرصہا خوابش را زیاد می کند.»
 منیژہ گفت: «ساعت شش بیدارم می کنی مادر؟»
 - آره. برو بخواب.
 ساعت شش بیدار شد. هنوز خوابش می آمد، می دانست اثر
 قرصہاست. اوایل می ریختشان دور. بعدہا مادر خودش قرصہا را
 می داد. لباسش را پوشید. داشت خودش را جلوی آیینہ مرتب می کرد
 کہ مادر گفت: «منیژہ، بیا صبحانہ بخور.»
 - اشتہا ندارم.
 کیفش را برداشت و از خانہ رفت بیرون. گربہ سیاهی روی دیوار
 راہ می رفت. منیژہ قدمہایش را تند کرد. از دور آپارتمانہای تازہ
 ساخته شدہ را می دید. می توانست رنگ تمام شیشہا را کہ نقش داشت

منیژہ گفت: «دوتا از این، دوتا حساب، دیکہ، انشا.» و
 گریہ کرد.
 مصطفیٰ گفت: «بہ جای اینکہ مشقہا را بشمری و گریہ کنی،
 بنویس.»
 مادر گفت: «چہ ذلیل مردہ؟ بنویس دیگر.»
 منیژہ مادر را نگاه کرد. ابروہای سفیدش را نگاه کرد و جورابش
 را کہ سوراخہای ریز داشت.
 مصطفیٰ گفت: «ولش کن مادر، مشقہایش زیاد است.»
 مادر گفت: «تو اگر مشقہایت را نوشتی، برای منیژہ ہم بنویس.»
 مصطفیٰ گفت: «می ترسم معلمشان بفہمد.»
 منیژہ گفت: «نمی فہمد. آن روز کہ قاسم نوشته بود نفہمید.»
 مصطفیٰ گفت: «بدہ بینم.»
 منیژہ بہ گربہ پشت پنجرہ نگاه کرد. گربہ زبانش را می کشید بہ تنش.
 بہ نظرش آمد کہ دہانش پر از مو شدہ و بدنش مور مور شد.
 مادر گفت: «منیژہ باز چہ شد؟»
 - هیچی مادر. گربہ.
 - فرصت را خوردی؟
 - نه.

- الہی ذلیل بشوی. برای چہ پول دکتر دادم؟
 دیگر گربہ را نگاه نمی کرد. مصطفیٰ را نگاه می کرد. بہ نظرش
 مصطفیٰ گریہ می کرد و می گفت: «مشقہای منیژہ ہم مانده.»
 - آخر چرا قرصہا را نخوردی؟
 و دستش را جلو آورد کہ بزندش.
 مصطفیٰ گفت: «ولش کن مادر.»
 منیژہ گفت: «قرصہا خوابم می کند. احساس سبکی می کنم.»
 مادر هیجانزده گفت: «بہتر. می دانی من چقدر سنگینم، تمام تنم
 سست است، خودم را بہ زور می کشم.»
 منیژہ گفت: «پس خودت بخور.»
 مادر گفت: «مگر من مریضم دیوانہ؟»
 منیژہ گفت: «بدمزه است، برای چہ بخورم؟»
 «معلمت گفته حواست بہ در و دیوار است. ہمیشہ دنبال گربہہا
 می گردی.»
 منیژہ با نگرانی مصطفیٰ را نگاه کرد: «انشا ہم دارم.»





در ذهن بسپارد. به رنگها فکر کرد، به رنگ فیروزه‌ای شیشه‌ها. به آسمان نگاه کرد، آسمان هم فیروزه‌ای بود.

از پشت سرش صدای لیلا را می‌شنید: «منیژه، منیژه...»
منیژه برگشت، لیلا می‌دوید، کیفش را انداخته بود پشت سرش، گونه‌هایش گل انداخته بود.

منیژه گفت: «سلام.»

لیلا با ذوق و شوق گفت: «عکس آوردم.»
منیژه به درخت کنار خیابان نگاه کرد، برگهایش هنوز سبز بود و باد توی برگها می‌پیچید.

لیلا با عجله می‌رفت: «زودتر بیا.»

در مدرسه باز بود و بچه‌ها گروه گروه وارد مدرسه می‌شدند.

لیلا گفت: «برویم کنار آبخوری... عکسهای هندی آوردم.»

- بینم.

لیلا کتابش را درآورد و گفت: «توی کتابم گذاشتمشان.»

منیژه عکسها را نگاه کرد و گفت: «من لای کتابم، برگ می‌گذارم و

یا پر.»

- پر؟

- آره. مصطفی می‌گوید، اگر نمک روی پرها بریزیم، بچه‌دار می‌شوند. برگ هم خیلی قشنگ است.

- عکس که بهتر است، به کسی نگو عکس آوردم، خوب؟

- به خانم؟

- نه به هیچ‌کس. به مصطفی هم نگو.

- مصطفی کاری ندارد.

- به مادرت هم نگو، به مادرم می‌گوید.

لیلا همین‌طور که می‌خندید ادامه داد: «مادرم فکر نمی‌کند من همه

چیز را می‌دانم.»

- من هم می‌دانم.

- نه. تو نمی‌دانی.

منیژه گفت: «چه را؟»

لیلا گفت: «خواهرم می‌گوید، دخترها باید خیلی مواظب خودشان

باشند وگرنه...»

منیژه پوست لبش را می‌کند.

لیلا اشاره کرد به ناظم: «دارد می‌آید.»

ناظم گفت: «مگر صدای زنگ را نشنیدید؟»

لیلا گفت: «آب نخوردیم خانم.»

- زودتر. زودتر.

ناظم دور شد. هر دو آب خوردند. منیژه ساکت بود. لیلا آب

پاشید به صورت منیژه و خندید.

لیلا گفت: «بیا برویم. اگر خواستی عکس برایت می‌آورم.»

منیژه حرف نزد. هر دو به کلاس رفتند. بچه‌ها به سرعت در

جایشان می‌نشستند. منیژه میز دوم نشسته بود. پایش را تکان تکان

می‌داد. لیلا هم کنارش نشسته بود.

لیلا گفت: «انشا نوشتی؟»

- آره.

- می‌دانی امروز امتحان داریم؟

منیژه رنگ پریده به گوشه‌ای خیره شد.

- به چه نگاه می‌کنی؟

هیچی... باد پرده را می‌لرزاند.

- حالت خوب نیست؟

- چرا خوب است.

و همین‌طور پایش را تکان می‌داد. معلم وارد کلاس شد. لاغر

اندام و سفیدرو بود. همه بلند شدند. منیژه نشسته بود به پرده نگاه

می‌کرد، از پشت پرده، گربه سیاه پشمالویی سرک می‌کشید و نگاهش

می‌کرد.

- بفرمایید... بفرمایید.

معلم به سرعت به طرف میزش رفت: «قرار بود امروز امتحان

داشته باشیم. درسته؟»

بچه‌ها همه با هم گفتند: «نه... خیر.»

- نه بی‌نه. ورقه‌ها روی میز. چهار تا مسأله بیشتر نیست.

در کلاس همه پیچید. معلم با صدای بلند گفت: «وسطیها زیر

میز.»

منیژه گفت: «زیر میز گرم است. حال آدم به هم می‌خورد.»

- که می‌گوید زیر میز گرم است؟

همه ساکت شدند.

وسطیها رفتند زیر میز. منیژه زیر میز بود. این پا و آن پا می‌کرد.

عرق صورتش را با گوشه آستین پاک کرد. می‌نوشت و خط می‌کشید.



- لیلا... لیلا. اولی را بگو.

- نوشتم.

- دومی.

- می‌ترسم غلط باشد.

معلم به طرفشان آمد. منیژه از زیر میز سرش را بالا آورده بود،

چشمان معلم را نگاه می‌کرد.

معلم با تعجب پرسید: «چه شده؟»

منیژه همین‌طور نگاهش می‌کرد.

- اجازه، ما نمی‌دانستیم امتحان داریم.

- یواش، یواش یاد می‌گیری فراموش نکنی... خوب، بس است

دیگر. ورقه‌ها را جمع کنید.

همه‌هه اتاق را فرا گرفت. وسطیها آمدند بالا. منیژه قرمز شده بود.

لیلا گفت: «چطور بود؟»

منیژه جواب نداد. به آفتاب خیره شد. آفتاب به تیغه کوه می‌تابید.

معلم پا رو پا انداخته، ورقه صحیح می‌کرد. گاهی کنار سؤالاها چیزی

می‌نوشت، در آخر یک دایره بزرگ می‌کشید و نمره‌ای وسط آن

می‌نوشت. منیژه با دو انگشت نشانه و سبابه با چانه‌اش بازی می‌کرد و

پاهایش را تکان می‌داد.

- منیژه فضلی!

با دستپاچگی بلند شد. دخترش سر خورد و از روی میز افتاد: «بله

خانم؟»

- ریاضی که خراب کردی، بیا انشا بخوان ببینم.

- اجازه هست نخوانم.

- برای چه؟

- سرم درد می‌کند.

- مگر با سرت می‌خوانی؟

از نیمکت آمد بیرون. آرام و شمرده خواند: «پاییز زیباست، مثل

همه فصلها. برگهای زرد می‌ریزند و کتاب بچه‌ها پر از برگ می‌شود.

برگهای زرد و نارنجی کنار پره‌های سفید و صدای غرغر نمک لای

کتاب خوب است.

اولین شبهای پاییز زشت است، وقتی مشقها می‌ماند؛ شبهای بعد

بتر است، وقتی برادرها کمک می‌کنند. پاییز زیباست، مثل همه

فصلها.»

دختر را بست. معلم را نگاه کرد و میز را، ورقه ریاضی‌اش همان

رو بود، خط خورده و کثیف.

معلم گفت: «انشا هم که خوب نوشتی. چند بهت بدهم؟»

بچه‌ها همگی فریاد زدند: «بیست.»

منیژه خندید.

- یازده خوبه؟

- بله خانم.

- بیا ورقه ریاضیات را بگیر.

منیژه ایستاده بود.

- بیا.

- اجازه؟

- اجازه بی‌اجازه، پدر یا مادرت را می‌آوری. باید تکلیفت روشن

شود.

ورقه را گرفت و گریه کرد.

- به جای گریه درس بخوان.

صدای گریه منیژه بلندتر شد.

هنوز ننشسته بود که صدای زنگ، مدرسه را لرزاند..

لیلا گفت: «ولش کن منیژه، بیا با هم برویم.»

- نه. حوصله ندارم.

کیفش را انداخت پشتش و دور شد.

از کنار جوی آب رد می‌شد، میوه‌های گندیده پشت هم تو آب قل

می‌خوردند. یک کامیون پر از گوجه‌فرنگی از خیابان می‌گذشت.

ورقه‌ها را مچاله کرد، انداخت تو آب. مردم سیاهپوش را می‌دید که

می‌زدند بر سرشان. دختری هم غش کرده بود و تمام تنش خون بود.

چشمانش سیاهی می‌رفت. ورقه‌اش را دید که با آشغالها می‌رود.

یکی از ورقه‌ها، پشت سنگی گیر کرده بود. آستینش را بالا زد و ورقه

را انداخت وسط جوی. زنی از کنارش می‌گذشت. گفت: «بیا کنار.»

دستش را آورد بیرون. پوست گوجه‌فرنگی به دستش چسبیده بود.

زن را نگاه کرد، صورتش روغنی بود و دو نقطه سیاه در صورتش فرو

رفته بود.

زن با نگاه وحشتزده‌ای گریخت و به مردی که کنار خیابان ایستاده

بود، گفت: «آن دختر، آن دختر مثل دیوانه‌هاست.»

- کدام دختر؟

منیژه را نشان داد که کنار جوی آب می‌دوید.

دوباره ورقه‌اش پشت آشغالها گیر کرده بود. دستش را در جوی

برد. ورقه را گرفت، بازش کرد. ورقه انشا بود، خندید.

مرد گفت: «های دختر! ببینمت.»

منیژه نگاهش کرد.

- حالت بد است؟

- نه.

به لباس سیاه مرد نگاه کرد و به چشمانش. چشمانش خالی بود.

- بیا کوچولو.

منیژه با سرعت از لابه لای ماشینهایی که پشت چراغ قرمز ایستاده

بودند، عبور کرد.

- کجا می‌روی؟

ماشینها بوق می‌زدند و گاز می‌دادند. حلقه‌های سیاه دود در هوا

سوج می‌زد. مرد سیاهپوش بازویش را گرفت و با تنندی گفت:

«می‌روی زیر ماشین.»

مرد خندید. دنداننش سیاه و کج بود.

منیژه به طرف پیاده‌رو رفت. زن روغنی و مرد سیاهپوش دو طرفش

بودند. وحشتزده می‌گریخت و فریاد می‌زد: «مصطفی، مصطفی.»

مصطفی را دید، کیف به دست. لبخند هم روی لبش بود.

- اینجا چه کار می‌کنی منیژه؟

- هیچی. هیچی.

و خواست مرد سیاهپوش را نشان بدهد. هیچ کس نبود.

منیژه گفت: «شاید باور نکنی، ولی بودند.»

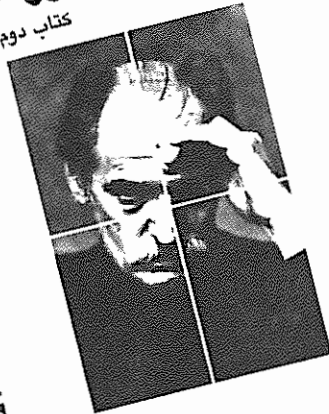
مصطفی خندید: «گره‌به؟»

- نه، مرد سیاهپوش.

- باور می‌کنم.

و دستش را گرفت ■





نویسندگان ما زنان ما

دکتر فرشته شاه‌حسینی

ریشه‌های واقعی و عمیق در ستمی دارد که بر زنان می‌رود، آیا بر عهده نویسندگان متعهد نیست که این موضوع را به گونه‌ای در آثارشان بازآفرینی کنند که خواننده بتواند نیاز به تغییر و تحولی ریشه‌ای در این زمینه را با گوشت و پوست و خون خود احساس نماید؟

و بالاخره، آخرین اشکال عمده نویسندگان ما در مورد بیان موقعیت زنان، تناقض‌گوییهای آنان درباره نقش و جایگاه زنان و روابط زن و مرد است. بسیاری از نویسندگانی که در آثارشان شرایط نامساعد زندگی زنان را منعکس کرده‌اند؛ در محافل، صحبتها و یا پاسخ به انتقادات، دچار تناقض‌گویی شده، گاه مدعی آنند که زنان باید از موقعیتی برابر با مردان برخوردار باشند و گاه از نابرابری زن و مرد، به صراحت دفاع می‌کنند. این ضد و نقیض‌گوییها را عموماً می‌توان در پاسخهای واکنشی آنان به برخی از منتقدان اکتشاف کرد، منتقدانی که کم‌رنگ یا منفعل بودن شخصیت‌های زن داستانهای آنان را زیر سؤال می‌برند. پاسخهای آنان گاه می‌تواند تا سر حد دفاع از ارزشهای مردسالارانه منسوخ و دادن شعارهای عامیانه ضد فمینیستی نیز پیش رود.

آیا نویسندگانی که موضع مترقی‌تر فداری از حقوق و امکانات برابر زن و مرد را اتخاذ کرده‌اند، از این امر آگاهند که بیانات و پیامهای ضد و نقیضشان، اگر در خوانندگان و دوستدارانشان اغتشاش فکری ایجاد نکند، نوعی عدم اعتماد در آنان پدید می‌آورد؟ به منظور روشن کردن این نکات، یک جلسه نقد ادبی را که در تاریخ ۳۰ اردیبهشت امسال، با حضور محمود دولت‌آبادی و درباره آخرین کتاب او، به نام روزگار سپری شده مردم سالخورده تشکیل شد، شاهد می‌آورم. در این جلسه که بیش از صد نفر شرکت‌کننده داشت، نظرات مثبت و منفی متعددی درباره اثر دو جلدی ایشان ابراز شد. در میان نظرات منفی، خانمی درباره «زنان رمان دولت‌آبادی» نظر خاصی ارائه داد که به طور خلاصه چنین بود:

«آنچه در همه حوادث اصلی و حاشیه‌ای رمان آقای دولت‌آبادی به چشم می‌خورد، روش و سیاستی است که نویسنده در باره زنان پیش گرفته است. از مجموعه دو جلد کتاب، یعنی کم و بیش هزار صفحه، چیزی حدود ۱۸۰ صفحه (نه صفحات کامل)، به توصیف زنان و یا توصیف حوادثی که زنان در آن نقشی اولیه دارند، اختصاص یافته

مبارزات زنان برای دستیابی به حقوق خود، نه تنها تحت تأثیر آثار زنان متفکر و پیشرو، که متأثر از مردان اندیشمند نیز هست. واقعیت آن است که زنان ما با دست‌یازیدن و چنگ زدن به قدرت کلام و بیان نمایندگان فکورتر جامعه بشری - چه زن و چه مرد - می‌توانند به بیان دردمندی سنتی و تاریخی خود بپردازند و امید به گشایش بندهای سختی داشته باشند که زندان ارزشهای اجتماعی جامعه مردسالار آنان را به آن بسته و زنجیر می‌کند، و بسیاری از نویسندگان ما هم با ترسیم زندگی زنان ایرانی و ستمهایی که در کل نظام اجتماعی بر آنان می‌رود، نشان داده‌اند که با نابرابریهای میان زن و مرد مخالفند. لیکن در این زمینه سه نکته عمده در کار اغلب آنان به چشم می‌خورد:

اول آنکه، نویسندگان ما عموماً زنان را به طور کلیشه‌ای و یک بعدی به تصویر می‌کشند. زن ستم‌کشیده داستانهای آنان که در تمام شرایط از لحاظ روانی به طور افراطی به مردی وابسته است؛ یا خودکشی می‌کند، یا نابود می‌شود و یا از کتک خوردن از شوهرش لذت می‌برد. این زنان به طور ذاتی و دایمی، از اول تا به آخر داستان، یا فقط ایثارگر، یا فقط دمنش و یا فقط توسری‌خور و منفعلند چرا که در دنیای درویشان هیچ گونه تغییر و تحولی به وجود نمی‌آید. این زنان، در شخصیتشان ابعاد متنوعی ندارند تا بتوانند برحسب شرایط مختلف، واکنشهای متفاوت نشان دهند.

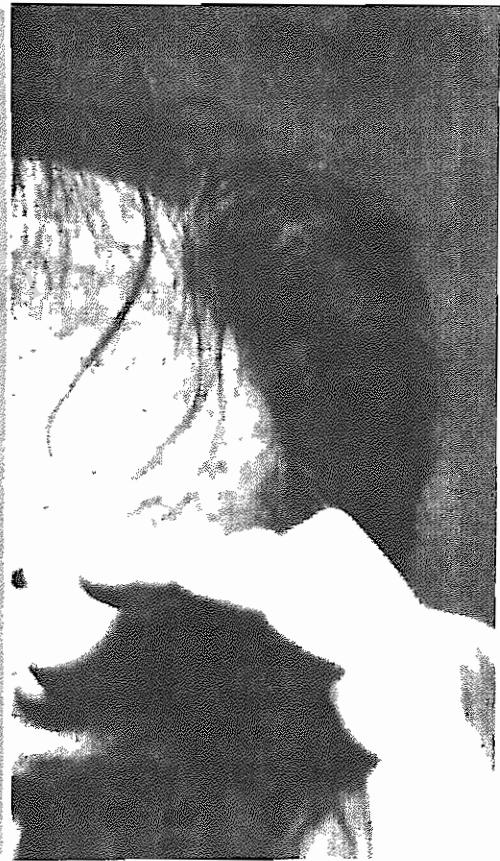
به جز استثناهایی معدود، واقعاً نمی‌توان گفت که نویسندگان ما در ترسیم سیمای واقعی زن ایرانی موفق بوده‌اند و از آنجا که این استثناها هم بیشتر زنان نویسنده را در برمی‌گیرد؛ به احتمال قوی موقعیت مورد بحث بدان خاطر پیش آمده است که مردان نویسنده ما، به دلیل جدایی زندگی اجتماعی زن و مرد و عدم شفافیت روابط خصوصی میان آنان، از شناخت تجربه‌های درونی زنان فرسنگها به دورند.

اشکال دوم آنست که نویسندگان ما، وضعیت زنان و نابرابری موجود را نه خلاقانه، که آینه‌وار بازتاب می‌کنند. روشن است که انعکاس صرف واقعیت عینی، تحولی در بینش خواننده ایجاد نمی‌کند. در اغلب داستانها، ما تأثیر محرومیت‌های زنان را در سرنوشت کودکان و مردان و عقب ماندگی جامعه نمی‌بینیم. هنگامی که معضلات عمومی،

است. جز بخش مربوط به «زن حاکم» در جلد اول، حادثه دیگری که زنی دامن زده باشد و در ساخت داستان بتوان آن را حادثه یا اتفاقی جدی تلقی کرد، دیده نمی‌شود. «عذرا» در وهله اول همیشه گریان است و دنباله‌رو اتفاقاتی است که رخ می‌دهد. «عمه خورشید» که تنها امتیازش تمیزی و خوشرویی است، آغازگر هیچ حادثه‌ای نیست. «مادر عبدوس» نقش ثانوی دارد، اگر سرو کله‌اش در قصه پیدا می‌شود، برای این است که کتک بخورد. دختران جوان، «لاله» و

● ادبیات مردسالارانه
از عوامل عمده فرهنگی
تداوم و تقویت نظام
پدرسالاری است که در
آن زندگی اجتماعی به
طور تصنعی به دو حیطه
عمومی و خصوصی،
مردانه و زنانه، اصلی و
ثانوی، فعال و منفعل،
عقلانی و عاطفی تقسیم
شده است.

● نویسندگان ما،
وضعیت زنان و
ناابرابری موجود را، نه
خلاقانه، که آینه‌وار
بازتاب می‌کنند.



«طلا»، نامشان و وصفشان تک و توک در کتاب می‌آید، اما مدخلیتی در طرحبندی رمان ندارند، به ویژه آنکه مستقل نیستند. کسی مثل «سامون»، اگر به یادشان می‌افتد؛ نه به سبب ویژگی خود آنان است، بلکه وجودشان برای اثبات مرد شدن سامون به کار گرفته می‌شود...

در این رمان با کلیشه‌هایی نیز روبه‌رو می‌شویم، از جمله: «کم‌کاری زنان» و «ناتوانیشان» (ج ۲، ص ۷۷) «خود خواهر نیمه نفر حساب می‌شود، اصلاً!» (ج ۲، ص ۲۵۱)، در تمجید از زنان که: «دخترش جسارت چهل مرد را دارد» (ج ۲، ص ۸۷)، یا اینکه «افسر بانو» تهدید می‌کند لباس مردانه خواهد پوشید تا انتقام بگیرد (گویی با لباس زنانه نمی‌شود انتقام گرفت!) (ج ۲، ص ۲۳۸)، یا

وصف «لاله و صنوبر»، مظهر پاکی در کتاب، که «انگار اولین و آخرین مادرهاست»، و یا سکوت مادر مرد پهلوان تا زمان آزادی پسرش، و یا ذکر مصیبت «خاله بیگم»، در جایی که از پدرش کتک می‌خورد تا دست از خط نوشتن بردارد. به عبارت دیگر، هر جا که قرار است سخنی از زنان باشد، باز با همان کلیشه‌های پیشین وفاداری، فداکاری، گریه مداوم و دل‌نگرانی‌های همیشگی زنان که دست و پاگیر و بی‌انگیز ضعیفشان است، مواجه می‌شویم.»

خانم منقد اضافه کرد: «شاید بشود گفت نویسنده قصد دارد آنچه را واقعی می‌نماید بازآفرینی کند اما وی در ایده‌آلیزه کردن روابط مردان و شخصیت‌های مرد هیچ کم نمی‌آورد. «عبدوس» به هر صورت شریر است اما نفرت نمی‌آفریند. وی مظلوم است، قربانی شرایط است، ولی در عین حال همدردی خواننده را جلب می‌کند. ولی همین استعداد در جلب خواننده به سوی هیچ شخصیت زنی صورت نگرفته است. همه آنان به نحوی حذف‌شدنی هستند. البته این موضوع، تنها آقای دولت‌آبادی و رمان اخیر ایشان را در بر نمی‌گیرد؛ بی‌رنگ بودن زنان و روابط مربوط به آنان در ادبیات معاصر، بازتاب شرایطی است که می‌خواهد زندگی اجتماعی را به دو شقه عمومی و خصوصی، (عمومی: بیرون از خانه، محل فعالیت مردان؛ خصوصی: داخل منزل، حوزه فعالیت زنان) تقسیم و جامعه بشری را از منفعت درهم‌آمیزی این دو حوزه بی‌بهره کند.»

آقای دولت‌آبادی در پاسخ این نقد اظهاراتی بیان داشت که با حفظ ترتیب، آنها را به چهار بخش تقسیم و نظر خود را در ادامه آن طرح می‌کنم:

۱ - «از لحاظ گذشته تاریخی ما، زن به طور تیپیک در مناسبات مقتضی بر زمین جایی دارد. اگر نویسنده‌ای دچار خبط شود و زنی پدید بیاورد که می‌تواند منشاء اثر و عمل تعیین‌کننده باشد، این ما را از شناخت دور می‌کند.»

در کتاب ما نیز مردمی هستیم، در گفتگوی امیرحسن چهل تن و فریدون فریاد با دولت‌آبادی، در بخش «... تا سلوچ»، چنین می‌خوانیم:

چهل تن: مرگان - نام زنی است که جای خالی سلوچ با او شروع می‌شود... این زن یک حضور مداوم دارد در سرتاسر داستان و شاید بشود گفت اصلترین محور داستان را هم اوست که تشکیل می‌دهد و این زن که عادیترین نمونه یک زن روستایی ما می‌تواند باشد، در جای خالی سلوچ خیلی عظیم و قدرتمند جلوه‌گر می‌شود، یک زن قدرتمند در مواجهه با حوادثی که در طول داستان برایش اتفاق می‌افتد... می‌خواستیم ببینیم که آیا واقعا... در فامیلی شما، در همسایگی شما، در زندگیتان به طور کلی، یک همچین زنی بوده؟ یا مطلقاً ساخته ذهن شما است...



مرد کارهای دشوار انجام می‌دهند، در امر دامداری، کشاورزی، نساجی و غیره... و در سهمی که از عذاب زندگی می‌برند و نیرویی که در مقاومت و سختکوشی در برابر این زندگی مصرف می‌کنند هم هیچ کم از مردها ندارند. کدام پسر ایرانی را شما می‌بینید که نسبت به مادرش، دین در رشد و پرورش خودش، بیش از آنچه که نسبت به پدرش دارد، نداشته باشد. در این مایه، کوشش خود به خودی من

دولت‌آبادی: حقیقت این است که من از دوران بچگی، از مادرم و گهگاه از پدرم و جابه‌جا - خیلی کمتر - از دیگران می‌شنیدم که زنی بوده است به نام مرگان. پدرم... معتقد بود مرگان به زهر میم، یعنی کشنده شکار؛ و در آغاز، این نام خاص که آمیخته با شخصیت آن زن بود، در ذهن کودکانه من، اثری خاص به جا گذاشته بود. به خصوص که هر وقت مناسبتی در گفتگوها پیش می‌آمد در مورد امکانات و توانایی زن، مرگان جامعترین مثال بود. زنی که قهرمانانه زندگی را اداره کرده و از پس تمام دشواریها، به بهای رنج و فرسودگی برآمده و زندگی را به سامان رسانیده بود... نکته دیگری که دور از شنیده‌ها، و بیشتر از مشاهدات من بود، مهاجرت ناگهانی مردهای ناچار و لاعلاج بود، که زن و فرزندان خود را به امان خدا گذاشته و رفته بودند بی‌آنکه پشت سر خود را نگاه کنند، یا مجال نگرستن بیابند - چه بسا که مرده یا تباه شده بودند. پس در اطراف زندگی ما کم نبودند بیوه‌ها و فرزندان بی‌پدر و بی‌سرپرست روزگار می‌گذرانیدند و خانمان با مدیریت مادر، صد البته با جور و تحقیر، اداره می‌شد!

فریدون فریاد: ... و بعد آن چیزی که این اثر را مافوق همه چیزها قرار می‌دهد و به نظر من یک بعد جهانی بهش می‌دهد، این است که مبارزه انسان را در این جهان تصویر می‌کند.

دولت‌آبادی: آرزومندم که این طور باشد...

فریدون فریاد: اساسیترین مسئله‌اش هم نان است... در جوامع امریکای لاتین، افریقا، آسیا و کشورهای دیگر می‌بینیم که انسان همه‌اش به دنبال این است که زنده بماند و برپا بماند. و حالا می‌بینیم زنی که در جامعه ما ضعیفتر خوانده می‌شود، تنها مانده، بدون پناه؛ و نمی‌دانم در فرهنگهای دیگر چقدر وجود مرد برای یک زن اهمیت دارد و تکیه‌گاه است. ولی برای یک زن ایرانی، به خصوص یک زن روستایی، در کنار مردش بودن، یعنی همه چیز. برای همین است که هدایت، مضمون یکی از بهترین داستانهایش را همین گم شدن یک مرد برای زن قرار داده که شما خوب از آن بهره گرفته‌اید و بسط و گسترش داده‌اید.

دولت‌آبادی: یکی از تکیه‌هایی که همیشه داشته‌ام، این بوده که بگویم زن در جامعه ما، اتفاقاً در همه دوره‌ها کار می‌کرده و شما اگر به لباس زنان زرتشتی به عنوان قدیمیترین زنان ایران توجه داشته باشید، می‌بینید که این لباس، لباس کار است... و لباسهای زنان ایران در ایلات و عشایر... هیچ گونه مانعی در امر کار و تولید نیست و هنوز به چشم می‌توانیم ببینیم که زنان ما در جاهای مختلف ایران پا به پای

● به جز استثناهایی

معدود، واقعاً نمی‌توان

گفت که نویسندگان ما

در ترسیم سیمای واقعی

زن ایرانی موفق بوده‌اند.

● موقعیت مورد بحث

بدان خاطر پیش

آمده‌است که مردان

نویسنده ما، به دلیل

جدایی زندگی

اجتماعی زن و مرد و

عدم شفافیت روابط

خصوصی میان آنان، از

شناخت تجربه‌های

درونی زنان فرسنگها به

دورند.

این بوده که شخصیت واقعی زن، به عنوان نیروی بسیار ارزنده به تجلی دربیاید در کارهایم... بازآفرینی مرگان همچون اعتراض من، و همچنین اعتراض مرگان به این زندگیست که به ستم بر او و بر امثال او روا داشته می‌شود و مقاومت و سختکوشی مرگان و تحمل و سماجت او در عین حال نفی این انگ ناتوان بودن است. مثل یک ماده ببر از زندگی دفاع می‌کند، آن را دگرگون می‌کند و حتی پا به پای دیگران وقتی که لازم بشود با فردایی مبهم رو در رو می‌شود، و به نظر من جز اینکه این رفتارها زیباتر از رفتارهای یک مرد است در قبال حوادث، هیچ تفاوتی نسبت



به هم ندارد. پس در نظر من، زن نیمی از اندام جامعه است و من دلم می‌خواهد این نیمه بسیار بارور و ارزنده جامعه، از قید بهتان ناتوانی در واقعیت رها بشود و راستای سازنده‌ای در زندگانی و مسائل فراخور اجتماعی پیدا بکند و به همین خواست است که به قهرمانان زن در کارهایم چنین توجهی داشته‌ام و از این پس هم توجه خواهم داشت و تا حالا مرگان یکی از نمونه‌های مورد علاقه خودم بوده و هست.^۲

جای تعجب است که نویسنده‌ای که چنین نظریاتی را درباره زن ایرانی، به ویژه زن روستایی بیان داشته، ناگهان در یک جلسه نقد ادبی، نظریاتی ارائه دهد که در تضاد کامل با نظریات گذشته و شخصیت‌سازیهایی قبلی اوست. به عبارت دیگر، کدام یک از اظهارنظرهای متضاد آقای دولت‌آبادی را به عنوان بینش واقعی او درباره موقعیت زنان در مناسبات مقتضی بر زمین باید باور کرد: گفته‌های ایشان درباره نقش زنان، در حضور دو مصاحبه‌کننده همجنس خود که در محیطی امن و امان و بدون چالش صورت گرفته‌است، یا پاسخ آنی و ناخودآگاه ایشان را به خانمی در یک جلسه عمومی، درباره چهار خطب شدن نویسنده‌ای که با پدیدآوردن مرگان ما را از شناخت دور می‌کند.

۲ - «در همان موقعیت، زنها طوری عمل می‌کنند که قابل حذف نیستند. مثلاً برای نجات عبدوس، فلان زن کار می‌کند. و مگر نه اینکه زنی به نام عذرا هست که این همه زحمت کشید تا دنبال شوهرش راه



● محمود دولت‌آبادی: این مقوله عصبی درباره زن و مرد در امریکا، که یک بازی است و فمینیسم نام دارد، به هدر دادن انرژی انسانی است.

یافتند»

بخش دوم پاسخ دولت‌آبادی نشان می‌دهد که او بی‌رنگ بودن زنان و روابط مربوط به آنان، نقشهای ثانوی، منفعل بودن و عدم قابلیتشان برای جلب همدردی خواننده را، دلایل کافی برای حذف شدنشان در رمانی که نه درباره مردان، بلکه درباره مردم روستایی به طور کلی است، نمی‌بیند. اتفاقاً دولت‌آبادی با شاهد آوردن اینکه «فلان زن برای نجات عبدوس کار می‌کند» و یا «مگر نه اینکه عذرا این همه زحمت می‌کشد تا دنبال شوهرش راه بیفتد»، دقیقاً نقش کم‌رنگ و کمکی زنان و یا دنباله‌روی آنان را در بافت داستان تأکید می‌کند، غافل از آنکه ادبیات مردسالارانه از عوامل عمده فرهنگی تداوم و تقویت نظام پدرسالاری است که در آن زندگی اجتماعی به طور تصنعی به دو حیطه عمومی و خصوصی، مردانه و زنانه، اصلی و ثانوی، فعال و منفعل، عقلانی و عاطفی و غیره تقسیم شده است.

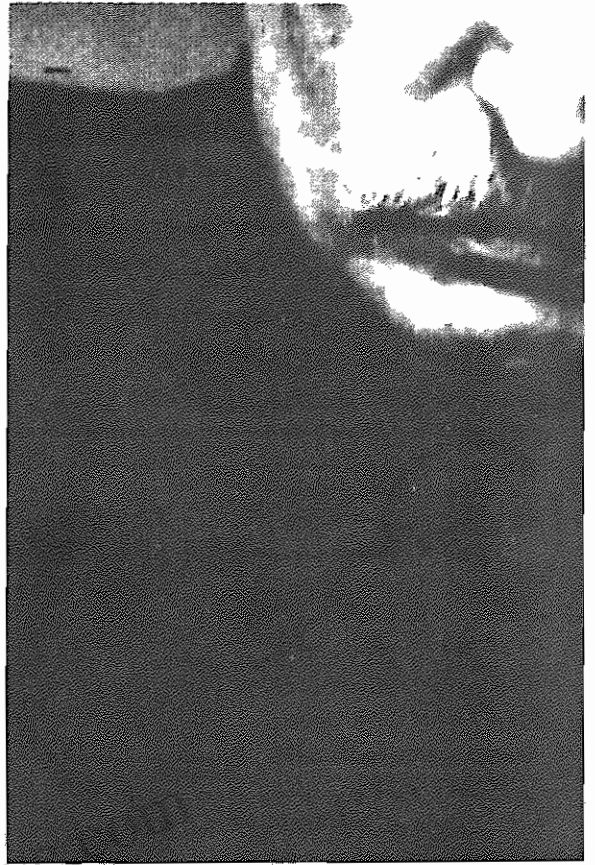
۳ - «همچنین، صبوری و بردباری و وفاداری زنان در دوره قدیم بسیار ارزش داشته‌اند و به نظر می‌آید که در دوران جدید، برای عده‌ای، وفاداری زن دیگر آن ارزش سابق را ندارد. ولی صبر و بردباری و وفاداری ارزشهای ازلی هستند که جای خود را در موقعیت تازه هم خواهند داشت.»
در اینجا ارائه توضیحاتی درباره «جنس» (Sex) و «جنس‌گونی»

(Gender) لازم به نظر می‌رسد. وقتی می‌گوییم که مردم از نظر بیولوژیک زن یا مرد هستند، اشاره به جنس داریم: زاینده و شیرده، اغلب به عنوان مثالهای «نقشهای مبتنی بر جنس» ذکر می‌شوند، یعنی نقشهایی که فقط می‌توانند توسط یک جنس بیولوژیک مشخص ایفا شوند و تغییر نپذیرند.

اصطلاح «جنس‌گونی» در مورد شکل دادن، طرحبندی و تخمین اجتماعی - فرهنگی و روان‌شناسی رفتار زن و مرد به کار می‌رود. وقتی می‌گوییم که مردم جنس‌گونی زنانه یا مردانه دارند، اشاره به کارها و تکالیف، اشکال سخنوری، ژستها، تجربه‌های مرتبط با زمان و مکان و اداراکات متفاوتی داریم که زنان و مردان را از یکدیگر متمایز می‌کند و در طول تاریخ در جوامع مختلف، متغیر هستند.

عمده‌ترین ایراد وارد به دولت‌آبادی آن است که او سیاست تصدیق کلیشه‌ها و ارزشهای «ازلی» زنانگی و مردانگی را دنبال می‌کند، در حالی که، برخلاف نظر او، این ارزشها ازلی و ابدی نیستند و نمی‌توانند به شیوه سابق جای خود را در موقعیت تازه نیز داشته باشند. مقوله‌هایی از قبیل وفاداری، صبر و بردباری در چارچوب «جنس‌گونی» قرار می‌گیرد که بسته به شرایط متفاوت اجتماعی، برداشتها و انتظارات متفاوتی را برمی‌انگیزد و مطلق و ابدی محسوب نمی‌شود. ارزشها، به طور کلی، زاینده انتخابند. جهان کنونی، در روند تکاملش، از طریق آماده‌سازی زمینه‌های مبارزات حق‌طلبانه زنان،





هندوستان گرفته تا آرژانتین تدریس می‌شود.

بالاخره به نظر اینجانب، اگر نویسندگان ما مایل به اظهار نظرهای شفاهی و کتبی، بر علیه یا بر له مکتب فمینیسم هستند، عاقلانه‌تر آن است که ابتدا ریشه‌های اجتماعی - تاریخی، انگاشته‌های محوری، اصول تئوریک، سیاستهای عملی و معرفت‌شناسی، گرایشهای گوناگون این مکتب جامعه‌شناسی، سیاسی، فلسفی و ادبی را از قبیل لیبرال فمینیسم، سوسیال فمینیسم و رادیکال فمینیسم مورد مطالعه قرار داده و بعد از هر زاویه و موضعی که بخواهند این مکتب را مورد انتقاد قرار دهند، چرا که دادن شعارهای واکنشی و غیرمسئولانه، هرگز کمکی به شناخت مسائل اجتماعی نخواهد کرد.

چگونه می‌توان مبارزات سیصد ساله زنانی را که خواهان از میان بردن رابطهٔ انقیاد - استیلای میان زن و مرد در حیطه‌های خصوصی و عمومی زندگی اجتماعی بوده‌اند و هستند، به هدر دادن انرژی انسانی اعلام کرد؟ چگونه می‌توان گفت که در این یا آن رمان، انسان نباید مجال پرداختن به نقش کمرنگ و ثانوی زنان، که نیمی از «مردم» را تشکیل می‌دهند، به خود بدهد؟ و این انسان به عنوان عام کدام مخلوقی است که نه در روستاهای ایران، که در هیچ کجای کره زمین هم یافت نمی‌شود؟ مگر نه این است که انسانها با خصوصیات از قبیل جنس و ویژگیهای اکسابی و سن و طبقهٔ اجتماعی و نژاد و قومیت و نگرشهای بیرونی و درونی خود، از یکدیگر متمایزند و فردیت خاص خود را، حتی اگر ضعیف و بازشناخته باشد، دارا هستند؟ چرا نمی‌شود به این امر پرداخت که مرد پایمالتر است یا زن؟ چه چیز موجب می‌شود که نویسنده‌ای در یک جلسهٔ عمومی اعلام کند که به هر حال [برای زن]

● عاقلانه‌تر آن است که نویسندگان ما، ابتدا ریشه‌های اجتماعی - تاریخی، انگاشته‌های محوری، اصول تئوریک، سیاستهای عملی و گرایشهای گوناگون فمینیسم را مطالعه و بعد از آن انتقاد کنند.

وفاداری و سازگاری و بار سنگین زندگی را به دوش کشیدن، حتی اگر بیشتر از مرد باشد بد نیست؟ استثمار زن برای چه کسی بد نیست؟ در خانهٔ مردان روشنفکر و هنرمندی که با خلاقیت متعالی خویش پیوسته به «تولدی دیگر» دست می‌یابند و به زایشهای نمادین می‌رسند، آیا زنانی «خوب و فرمانبر و پارسا» به سر نمی‌برند؟ آیا همین موجودات «صبور و بردبار و وفادار» مجبور نیستند برای دریافت پاداشهای قراردادی جامعهٔ مردسالار و جابر، تن به بردباری و صبر مکفی بسپارند تا مهربان و ايثارگر به شمار آیند؟ مردان نویسنده، البته قدرت گفتاری و قلم نوشتاری درخشان برای نقش زدن این ارزشهای «برتر» دارند و عشق پرشور خود را به جفت مهربان خود، شیرینتر به نمایش درمی‌آورند: ارزشهایی، به قول محمود دولت‌آبادی «ازلی و ابدی»، وجود دارد که عشق را دلپذیرتر، خانه را آراسته‌تر، بچه‌ها را آسوده‌تر می‌کند و مرد را آزاد می‌گذارد تا بارها به عروج برسد و به «تولدی دیگر» دست یابد و همسر افتاده و فداکار او با متانت و آرامشی شایان تقدیر، جورابه‌های هنرمند بزرگوار و نویسندهٔ متفکر و مردمی را بشوید.

این ماجراها چون واقع می‌شود و همیشگی و هرروزه است، بد نیست که گاهی گفته و شنیده شود ■

پایه‌های نظام پدرسالاری را سست کرده و باعث می‌شود که این ارزشها، جنبهٔ مطلق و تحمیلی خود را از دست داده و به صورت ارزشهایی انتخابی و فردی درآیند.

۴ - «این مقولهٔ عصبی در بارهٔ زن و مرد در آمریکا که یک بازی است و فمینیسم نام دارد، به هدر دادن انرژی انسانی است. من فکر نمی‌کنم در این رمان، انسان باید مجال پرداختن به این نکته را به خود بدهد. انسان به عنوان عام آنقدر پایمال است که دیگر نمی‌شود به این امر پرداخت که کدام پایمالتر است، زن یا مرد. و به هر حال، وفاداری و سازگاری و بار سنگین زندگی را به دوش کشیدن، حتی اگر بیشتر از مرد باشد، بد نیست.»

فمینیسم نه یک مقولهٔ عصبی، که یک مکتب مطرح و یک جنبش اجتماعی - سیاسی و فرهنگی است که سابقه‌اش در اروپا به سیصد سال پیش باز می‌گردد. این جنبش، در انقلابهای اواسط قرن نوزدهم آن خطهٔ نقشی اساسی داشته، از اوایل قرن بیستم به بسیاری از کشورهای خاورمیانه رسوخ کرده، و از اواخر سالهای ۱۹۶۰ تا به امروز به چنان حدی از رشد تئوریک و تأثیرات عملی رسیده است که گرایشهای گوناگون و دست‌آوردهای متعدد آن، نه به عنوان یک «بازی»، که به مثابهٔ شاخه‌ای از علوم انسانی - اجتماعی تحت عنوان «مطالعات زنان»، نه فقط در «آمریکا»، که در یکایک دانشگاههای کشورهای غربی و در پاره‌ای از کشورهای در حال توسعه، از



قابل توجه خانمهای آرایشگر
مؤسسه آموزشی و آرایش بیتا
 جدیدترین فن گریم عروس - کوتاه کردن مو - ترمیم ابرو - آرایش دائمی و
 ترمیم ابرو - کلیه خدمات پوستی و بهداشت پوست برای خانمهای آرایشگر
 شهرستانی در چند جلسه، هترو می‌پذیرد.
 تلفن ۲۷۸۲۶۶ - ۹ الی ۱۱ شب تلفن ۲۴۹۷۱۳
 پل تجریش اول خیابان ولیعصر - ساختمان لیستر طبقه ۲

عناز کاوش
 کلیه خدمات
 فیلمبرداری، عکسبرداری
 مجالس و صنعتی و ورزشی
 پاسیستم کامپیوتری
 پاسداران، اقدسیه، بازار صدف
 تلفن: ۸۰۳۱۹۳۷ تقی پور
 ۸۰۳۱۲۲۲

ویژه بانوان

پاکسازی کلاسیک با محصولات
 جدید فرانسه (ضد لک و چروک و
 جوش، بمتن منافذ) لاغری و
 چاقی - آموزش فشرده پوست و
 الکترولیز و لاغری و گریم آرایش
 در سطح بین‌المللی
 (فروش دستگاه از تولید به مصرف)
 تلفن ۸۰۱۵۰۳۹

هشدار!!!

وقت خود را بیهوده در کلاس‌های غیررسمی هدر نگیرید

جدیدترین ابتکاران
 سازان مینایی در سراسر جهان
 تور از شیرینی
 درخت کاج و سرو از گل
 شیرینی و شکلات
 تزئین سبزیجات و میوه
 پیشرفته

آموزش شیرینی تزئین و شکلات تزئین کیک مارسیپان نان فانتزی سینی اردور
 طریق چیدن
 میز و دستمال سفره

غذاهای ایرانی و فرانسوی
 ژاپنی - چینی - هندی - عربی
 تزئین سبزیجات و میوه آرایشی
 تزئین سفره مذهبی
 آموزش مربا ترشی گز سوهان

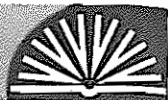
به مدیریت **سازان مینایی**
 هنرجویان به‌اختیار دو گواهینامه رسمی
 باگد بین‌المللی از سوی سازمان فنی و حرفه‌ای نایل می‌گردند.

تهران: آموزشگاه سازان و سائیا
 - بالاتر از میدان ولیعصر - کرچه ناصر - شماره ۱/۴
 طبقه همکف ☎ ۸۸۹۱۱۱۳ - ۸۹۰۲۸۳

اهواز: آموزشگاه سائیا ☎ ۲۷۸۲۲
 اراک: آموزشگاه هدیه ☎ ۲۵۰۲۸

آموزشگاه سازان و سائیا

دوره تکمیلی برای هنرمندان دوره دیده
 و استادان هنر شیرینی و آشپزی دکور کیک
 (ویژه بانوان)



مؤسسه سوده
مرکز خدمات آرایشی - پوستی
شد چهره - برطرف کردن موهای صورت
لاغری صد در صد تضمینی
خیابان احمد قصیر ۶۲۳۲۷۰

کلاس شهرینی و کیک - آشپزی -
شکلات - دسر - نان -
ترتین میوه و سبزی آرائی
و سفره نذری و هفتسین
در کوتاهترین مدت با کمترین هزینه
رزیتا
۸۸۸۲۹۰۲

آموزش تکه‌دوزی
همراه با کار
تلفن تماس ۹۵۹۹۶۹

خیاطی، طراحی با روشهای
مختلف
فروزنده اربابی
۶۴۶۷۳۲۴

تدریس خصوصی
سه تار
توسط مربی خانم، فقط برای
خانمها
تلفن ۷۵۰۱۹۳۸

مؤسسه بهداشت و
زیبائی پوست دی

درمان شلی عضلات و چروک صورت و
بدن - خشکی - کدری - لک - جوش -
ریزش مو - درمان قطعی موهای زائد
صورت - لاغری - چاقی عمومی و موضعی
و سلولیت آموزش کلیه موارد فوق
میرداماد ۲۲۷۲۵۱۵

آموزشگاه خیاطی مظفری
با امتیاز رسمی
آموزش خیاطی با متد گرلاوین - ایتالیائی -
فرانسوی - دوخت - برش زوردا ل
طرح روی مانکن در سطح بالا برای
مشاتقان اخذ امتیاز
خیابان شادمان ۶۰۰۵۸۷۷

تدریس ارگ و پیانو
با جدیدترین روش، توسط خانم
تلفن ۷۴۳۱۱۲۷

خانم‌سوی ایران
جدید

(ویویگ راشل سابق) اولین مؤسسه ترمیم مو در ایران
خبری مسرت بخش برای تمام کسانی که موهای خود
را از دست داده یا می دهند ما نتیجه آخرین تحقیقات و
اکتشافات دانشمندان و متخصصین مو در امریکا را
رایگان در اختیار شما قرار می دهیم که روش های فوق در
اروپا هم عرضه نمی شود این متدها نتیجه تلاش پیگیر
متخصصین مو در امریکا می باشد، در این روش بدون
عمل جراحی از یکسده تار مو تا دهها هزار تار مو روی سر
شما نصب می گردد تا این متد کاملاً جدید و استثنایی
شما احساس خواهید کرد که موهایتان از ربر پوست
روئیده و هیچگونه تناوتی با موهای طبیعی تان ندارد و با
لمس کردن موهای جدید حتی فراموش می کنید که
موهایتان ریخته است با خیال راحت استحمام کرده و
موهایتان را به نرم دلخواه شامه کنید بعد از نصب مو
چنانچه مورد پسندتان واقع گردید وجه آنرا بپردازید
ضمناً فراموش نکنید متدهای فوق احتیاج به مراجعه
بعدی ندارد. تلفن: ۸۹۸۴۳۳

تهران خیابان ولی عصر حب سیمما آفرینا (آنلاسیک سابق)



سالن زیبایی، تندرستی، گیاهی جوانه
مشاور زیبایی و متخصص بهداشت پوست و مو
رفع چروک و جوش، لک و موهای صورت،
ویتامینه کردن پوست و مو صددرصد گیاهی
چاقی و لاغری عمومی و موضعی، با آخرین متد
کلیه موارد بالا تدریس می شود.
ضمناً جهت نگهداری اطفال شما مکانی در نظر گرفته شده
۸۵۹۷۰۳

سینما		سینما	
۶۴۰۷۷۷۷	سینما شهر قشنگ	۶۲۷۶۲۸	سینما آزادی
۷۵۰۷۷۷۷	سینما صحرا	۲۷۴۰۲۲	سینما آستارا
۶۵۲۰۵۰	سینما عصر جدید	۶۴۰۰۱۵۲	سینما آسیا
۶۴۶۳۲۶۹	سینما فلسطین	۳۱۱۸۱۱۸	سینما ادنون
۹۲۸۶۸۶	سینما مرکزی	۸۹۳۹۴۲	سینما استقلال
		۸۹۷۱۷۱	سینما آفریقا
		۹۳۹۳۴۰	سینما بهمن
		۶۵۵۲۹۲	سینما بلوار
		۷۵۰۴۳۲۹	سینما تهران
		۵۷۲۱۸۸۲	سینما تیسفون
		۶۴۶۵۳۰۷	سینما جمهوری
		۵۳۸۶۲۶۵	سینما ری
		۶۲۷۲۹۰	سینما شهرک

مراکز نمایش

۹۴۸۱۹۱۰۲۰	تئاتر آزادی
۶۴۶۰۵۹۲۰۵	تئاتر شهر
۳۱۱۳۸۳۸۰۹	تئاتر قصر
۶۷۵۱۰۱۰۵	تالار وحدت
۵۶۲۵۴۴۴	تالار سنگلج
۶۴۰۹۲۷۳	تالار محراب
۸۳۶۶۴۰	تالار هنر



۶۲۰۳۷۷-۶۲۹۳۷۱

راهنمای زنان



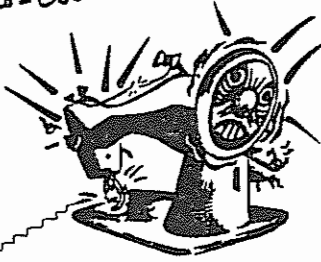
خیاطی را اصولی بیاموزید

آموزش خیاطی و شناخت زورنال
گلدوزی - سرمه دوزی - مرواریدبافی و تاج عروس



مربی خیاطی:
خانم روشن
تلفن

۷۷۲۲۴۹



شرکت پاک مکان

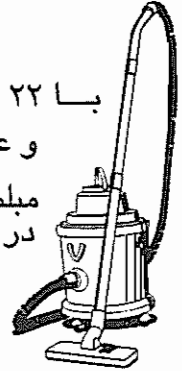
با مسئولیت محدود

با ۲۲ سال تجربه عملی
و علسی در خشکشویی

مبلمان، موکت، فرش
در خدمت

بهداشت خانه و محل کار شما

تلفن ۸۶۸۸۶۲-۸۵۸۶۴۶



سالن آرایش
و زیبایی

رایدره
نمونه

کلیه خدمات پوستی و زیبایی

رفع چین و چروک، و آرایش بهداشت پوست و مو جلوگیری از ریزش
مو، رفع جوش و لک برطرف کردن موهای صورت، آرایش عروس و
همراهان زیر نظر متخصص

تلفن ۸۸۹۳۰۹۲

خیابان کریمخان خیابان میرزای شیرازی شماره ۳۴ تلفن ۸۸۹۳۰۹۲

مرکز تعمیر سشوار

تهران: خیابان سعدی-خیابان منوچهری

چهار راه کنت، ساختمان درفشان

(جنرال استیل سابق) طبقه همکف پلاک ۱۸-۱

تلفن ۳۷۸۳۷۶۷-۳۱۱۷۸۰۱



پیانو، ارگ و سنتور
تدریس

با کیفیت عالی توسط خانم و آقای لیسانس موسیقی

تلفن ۲۰۰۸۱۱۰

مدل آموزشگاه آرایش رایگان

فروزان

زیر نظر مربیان کارآموزان
صبح و بعد از ظهر
هفتجومی پذیرد

دارای پروانه تاسیس
از وزارت کار
و امور اجتماعی

میدان دوم صادقیه

ابتدای ستارخان شماره ۲۱۹ تلفن ۹۴۰۰۴۰

راهنمای زنان تلفنی آگهی می پذیرد

۶۲۰۳۷۷-۶۲۹۳۷۱

آموزشگاه بافندگی سحر

با امتیاز رسمی از وزارت کار و امور اجتماعی

شریعتی، بین میرداماد و مینا ساختمان ۱۲۸۰

۲۲۷۹۴۳۵





۶۲۰۳۷۷-۶۲۹۳۷۱

راهنمای زنان



اوپا پرداز

شرکت

مشاور روابط عمومی و تبلیغات
طراحی گرافیک، عکس، فیلم، معماری داخلی
تلفن ۶۲۰۳۷۷ - ۶۲۹۳۷۱



اسکیزه گوه

سازمان فیلم و تبلیغات

خیابان ستارخان،

خیابان هخامنش،

شماره ۲

تلفن و فاکس: ۹۷۵۵۹۸



ژورنال دکوراسیون منزل

(از کانادا)

پوستر آثار نقاشان بزرگ از سوئیس
مونه - دالی - ونگوگ - رنوار
۱۰۰ × ۷۰ سانتیمتر (اندازه پوستر)
تلفن ۸۲۲۳۲۰ - ۶۲۶۳۳۸۲

خدمات لاغری و زیبایی



لاغری تضمینی تحت نظر
متخصص در کوتاهترین مدت
به وزن استاندارد خواهید رسید.
کلیه موارد آرایشی و بهداشت پوستر

میرداماد
۲۲۲۸۶۶۱

تضمینی

ویژه بانوان

خیاطی مدرن - بدون الگو

را با آسانترین روش و در کوتاهترین مدت فرا بگیرید.
(برش - دوخت - طراحی - ژورنال)

تلفن ۸۸۳۱۶۲۵ - خیابان استاد مطهری

آموزش طراحی و نقاشی و تجسمی

زیر نظر استاد با تجربه (خانم)

با تحصیلات دانشگاهی در ایران و انگلیس

برای خانها و دخترخانها و کودکان

قائم مقام فراهانی - ۸۸۴۵۹۶۵

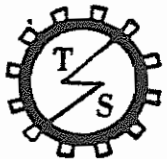
نگارخانه

نقش



تکنیکال سرویس

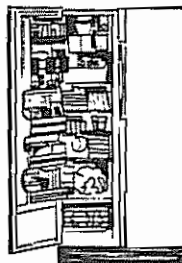
AEG



فیلکو

موور

کنوود



تلفن کارگاه: ۶۴۸۸۵۰۰

تلفن دفتر: ۲۲۲۰۶۹۶

تدریس خصوصی



پیانو - ارگ - گیتار و سلفژ

کوک پیانو



ژرژ تامازیان

تلفن: ۶۷۱۷۶۶

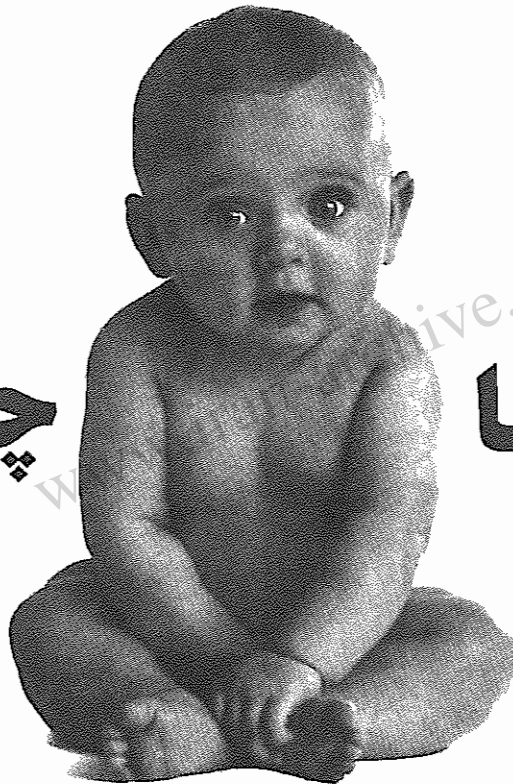
نوزادانی که هنوز حرف نمی‌زنند از طریق زبان حالاتشان، به والدین خود می‌فهمانند که چه می‌خواهند. این زبان حالات همان حالت‌های صورت و حرکات بدن کودک است. در واقع خود ما نیز افکارمان را از طریق همین زبان حالات بیان می‌کنیم. بعضی وقتها به جای گفتن «بله»، سرمان را تکان می‌دهیم یا زمانی که عصبانی هستیم رویمان را برمی‌گردانیم و یا وقتی که حوصله نداریم پامان را تکان می‌دهیم. البته زبان حالات فقط یکی از روش‌های ارتباط بزرگسالان است. اما برای کودکان از معدود راه‌هایی است که آنها می‌توانند از طریق آن حرفشان را بفهمانند. ❏

رویش را از تازه‌واردی برمی‌گرداند، وحشت کرده یا چیز دیگری توجهش را جلب کرده‌است؟
برای اینکه بتوانید مفهوم این گونه حالات کودک خود را بهتر متوجه شوید، ما یک «فرهنگ زبان حالات» تهیه کرده‌ایم که تمام اشارات کودک را تا یکسالگی در برمی‌گیرد. با اینکه توضیحات ارائه شده می‌تواند یک راهنمای کلی برای درک احتیاجات کودک باشد ولی نباید فراموش کنید که هر کودکی با دیگری متفاوت است. شما با شناختی که از کودکان دارید، متوجه می‌شوید که بسیاری از حالات جسمانی که توضیح داده شده، ممکن است در کودک شما مفهوم دیگری را نشان

وقتی کودک بزرگتر می‌شود و غذاهای جامد به رژیم غذایی‌اش افزوده می‌شود، کارهایی که انجام می‌دهد تا شما را از گرسنگی‌اش آگاه کند، کمتر حالت بازتابی دارد. دکتر کارلسرود معتقد است که در سن شش ماهگی، وقتی کودک می‌بیند که شما مشغول تهیه غذا هستید، مدام لب‌هایش را جمع و دهانش را باز و بسته می‌کند و وقتی که کاملاً سیر می‌شود، رویش را از قاشق برمی‌گرداند و در این موقع شما متوجه می‌شوید که دیگر میلی به غذا ندارد.

بغلم کنید:

حتماً تا به حال مشاهده کرده‌اید که گاهی



چه می‌خوا

این طفلکها

حتماً تا به حال دیده‌اید که برخی از حالت‌های کودک خیلی راحت برای شما قابل فهم است، مثل زمانی که کودک نمی‌خواهد آغوش شما را ترک کند، خودش را به شما می‌چسباند یا زمانی که می‌خواهد بغل شما نباشد، آنقدر به خودش می‌لولد تا پایین بیاید. اما بعضی از این حالات اشاره آنقدر زیرکانه است که به سختی قابل درک است و بعضی مواقع هم واقعاً گیج‌کننده است. مثلاً وقتی کودک دهانش را تکان می‌دهد، این سؤال پیش می‌آید که آیا مشغول بازی است و یا واقعاً چیزی ناراحتش می‌کند. وقتی کودک

دهد. در چنین مواقعی به تجارب خود متکی باشید چون بهترین راهنمای شما خواهد بود.

به من غذا بدهید:

در لحظات اول تولد، کودک در حالی که دهانش کاملاً باز است، سرش را به این سو و آن سوی چرخاند و کاملاً مشخص است که به دنبال پستانک می‌گردد و می‌گوید: «من گرسنه‌ام». اگر چانه یا لب‌های نوزاد را تحریک کنید، وی دهان و صورت خود را به سمت محرک می‌چرخاند و این اولین پیام کودک به دنیای خارج از رحم است.

نوزاد شما هنگامی که خوابیده است، ناگهان از جا می‌پرد و شروع به لرزیدن می‌کند. در واقع جای هیچ نگرانی نیست، نوزادان هنوز کنترل حرکات بدنشان را ندارند. وقتی کودک می‌لرزد، می‌خواهد او را بغل کنید و محکم در آغوش بگیرید. این کار به او کمک می‌کند تا بتواند این حرکات نامنظمش را کنترل کند. مسلماً شما نمی‌توانید مدام نوزادتان را بغل کنید، بنابراین قبل از اینکه او را در تختش بگذارید، او را قنداق کنید و یا در یک پتو محکم ببیچید. این عمل، در هفته‌های اول تولد، آرامش و امنیت لازم را در هنگام



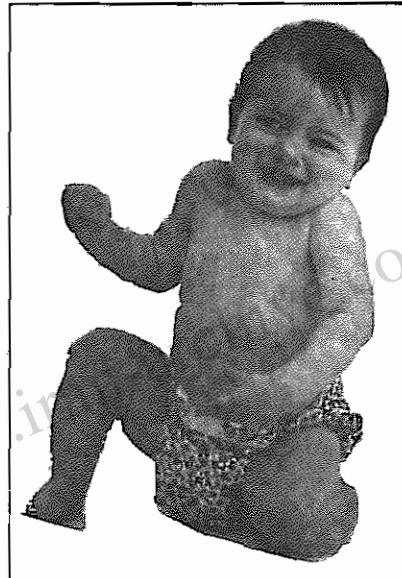
استراحت به کودک می‌دهد.

◀ با من حرف بزنید:

چگونه کودک به شما می‌گوید که دلش می‌خواهد با او صحبت کنید؟ آیا به شما لبخند می‌زند؟! در ماههای اول تولد، لبخند زودگذر کودک شاید نشانی از خواب آلودگی او باشد ولی این لبخندها بیش از هر چیز نشانه رضایت و خشنودی اوست. پس از طی هشت هفته، لبخند کودک راهی است برای دعوت شما به صحبت کردن. متخصصین رشد کودک معتقدند که لبخند کودک مانند گریه، راهی برای جلب توجه است. کودک با این کار، از والدینش انتظار پاسخ دارد. وقتی

مورد توجه و علاقه است و به او می‌آموزد که دنیا مکانی امن و زیباست. در عین حال شما با پاسخ خود، او را به دنیای زیبا و متنوع صداهای زبان دعوت می‌کنید.

تشخیص این مطلب مهم است که بعضی از نودکان مثل بعضی از بزرگسالان، خیلی خنده رو نیستند. وقتی کودک شما به ندرت می‌خندد، باید در مکالمات روزمره خود با او ابتکار جدیدی به کار ببندید. مثلاً بعضی از بچه‌ها دوست دارند که بیشتر از دیگران مورد نوازش و لطف قرار گیرند. با تمام این تدابیر اگر باز هم کودک شما خنده رو نبود، هرگز فکر نکنید که این عکس‌العمل او در مقابل شماست بلکه به این دلیل است که وی



● تشخیص نشانه‌های شادی کودک دشوار نیست، به این کودک نگاه کنید. او با تمام وجودش شاد است. وقتی از شدت خوشحالی می‌خندد، حتی بازوانش هم تکان می‌خورد.

کودکی تودار است.

◀ من خوشحالم:

وقتی کودک شما در تختخوابش دراز کشیده و به اسباب بازی چرخان بالای سرش نگاه می‌کند، یا وقتی که خواهر یا برادرش با او «دالی موشه» بازی می‌کنند و او با شادی فراوان دست و پا می‌زند و این دلیلی جز خوشحالی ندارد، چرا که نوزاد خوشحالیش را فقط با یک لبخند نشان نمی‌دهد بلکه با تمام وجود خوشحال می‌شود. شما خوشحالی او را از سر تا نوک پنجه‌های پایش احساس

می‌کنید.

دکتر مری هاوول، معاون بخش اطفال دانشکده پزشکی هاروارد در کمبریج، می‌گوید: «کودک خوشحال به شانه‌ها، بازوها و حتی باسنش پیچ و تاب می‌دهد. وقتی کودک با خوشحالی به خود پیچ و تاب می‌دهد، می‌کوشد تا به مادر بفهماند کاری که می‌کند مورد رضایت اوست، چرا که کودک برخوردارهای رضایتبخش را به خوبی درک می‌کند.»

بعضی از بچه‌ها خوشحالی و رضایت خود را با سکوتشان نشان می‌دهند. دکتر کاترین هیرش پاسک، متخصص روان‌شناسی، معتقد است که در یک کودک راضی، هیچگونه آثار ناراضی دیده نمی‌شود و وجود کودک با وجود شما آمیخته است. پس سعی کنید از این لحظات خاص و صمیمیت کودک خود نهایت بهره را ببرید.

◀ من خوشحال نیستم:

کودک، ناراضی خود را تنها با گریه کردن نشان نمی‌دهد بلکه روشهای زیرکانه دیگری نیز به کار می‌بندد. دکتر هیرش پاسک می‌گوید: «نوزادان وقتی ناراحت هستند، منقبض می‌شوند و شما این انقباض را در تمام بدنشان حس می‌کنید. اگر هر چه سریعتر آنها را آرام نکنید، حالتشان بدتر می‌شود. در چنین موقعیتی نه تنها از گریه‌های مضطربانه کودک، بلکه از زبان حالاتش نیز می‌توانید متوجه وضعیت او بشوید. نوزادان به راحتی قادر به کنترل پای چپ و یا بازوی راستشان نیستند، در نتیجه آنرا به شدت تکان می‌دهند. همانطور که آنها با تمام وجود خوشحال می‌شوند، گاهی هم با تمام وجود ناراحت می‌شوند.»

وقتی کودک ناراحت است، می‌تواند به آسانی مادرش را کلافه کند ولی مسأله اصلی این است که مادر بتواند بر اعصاب خود مسلط باشد. دکتر هیرش پاسک معتقد است که هر چه مادر بیشتر کلافه باشد، کودکش نیز بیشتر کلافه می‌شود. اگر دلیل ناراحتی کودک مشخص نیست بلافاصله باید بکوشید تا منشأ ناراحتیش را بیابید: آیا گرسنه است؟ جایش تر است؟ بیمار است؟ اگر هیچکدام از اینها نبود حتماً یک دوره ناراحتی و بد اخلاقی زودگذر است. این موضوع اصلاً غیر عادی نیست، به خصوص اگر نزدیک زمان غذا خوردن یا خوابیدنش باشد. ممکن است اگر

ند بگویند؟

آنتونیا می‌یر
ترجمهٔ افسون زمردیان

به لبخند نوزادان پاسخ می‌دهید سعی کنید صورتان کاملاً به طرف او باشد. تحقیقات در مورد نوزادان سه ماهه نشان داده که نیمرخ والدین فقط کودک را گیج و حیرت زده می‌کند. با کودک خود حرف بزنید، برایش شعر بخوانید، تقلید صدا بکنید، شکلک درآورید و او نیز با خنده‌های شیرینش پاسخگوی شما خواهد بود.

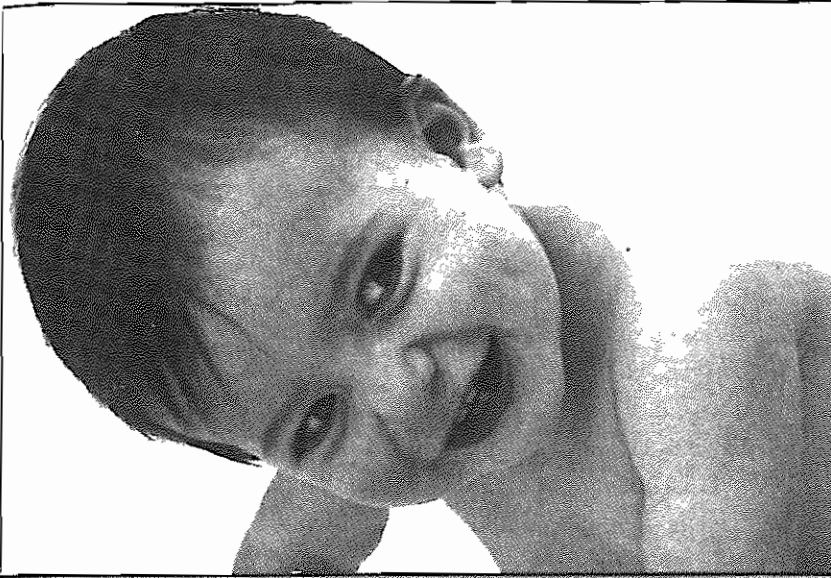
همانطور که بدن کودک نیازمند غذاست، تبدلات عاطفی نیز غذای روح او هستند و باعث رشد و پیشرفت وی می‌شوند. پاسخ شما به کودک باعث می‌شود او احساس کند



او را در آغوش بگیرید و کمی تکان دهید، آرامتر شود. اگر این روش هم کمکی نکرد، بهتر است او را چند دقیقه در تختخوابش بگذارید بلکه به خواب برود.

◀ من از این آدم می‌ترسم:

غریبی کردن از افراد ناشناس در بین نوزادان، به خصوص نوزادان هفت تا نه ماهه، معمول است. کودک شما چگونه از طریق زبان حالات، وحشت خود را نشان می‌دهد؟ دکتر لوئیس. پی. لیسیت، سرپرست بخش تحقیقات در مورد اطفال در دانشگاه براون معتقد است که بازتابهای کودک دقیقاً مشابه بازتابهایی است که یک فرد کامل از خود نشان می‌دهد. همانطور که یک بزرگسال از یک فرد ترسناک فرار می‌کند، کودک هم به کمک دست و پایش، سعی می‌کند شخص ناشناس را از خود براند. واضح است که کودک نمی‌تواند از اتاق فرار کند، پس برای ابراز احساس خود از اعضای بدنش کمک می‌گیرد. وقتی کودک شما از چیزی یا کسی می‌ترسد، سعی کنید او را از صحنه دور کنید و یا اگر چنین کاری برایتان مقدور نیست، او را محکم در آغوش بگیرید. اگر شخصی که کودک شما از او غریبی می‌کند، پدر بزرگ یا مادربزرگ اوست - چون این مسئله اصلاً بعید نیست - لازم است شما توضیحاتی بدهید که حتی الامکان مانع بروز آزرده‌گی شود. برای



● خنده ناخودآگاه کودک چیزی بیش از خرسندی وی را آشکار می‌کند. خنده نوزاد وسیله‌ای برای جلب توجه والدین است. شکرده اوست برای این که بگوید: «با من حرف بزنید!»

عین حال که از چیزی وحشت دارند، کنجکاوی هم به آنها امان نمی‌دهد. در حدود شش ماهگی، وقتی کودک از چیزی نامطمئن است رویش را برمی‌گرداند ولی زیر چشمی همه چیز را زیر نظر دارد. دکتر کارلسرود، متخصص اطفال در تمرینهای فردی، بارها این مورد را در بیماران خود دیده است. وی می‌گوید: «بچه‌ها مرا نگاه می‌کنند ولی نمی‌دانند که من خوبم یا بد. آنها یک نگاه به من می‌کنند، یک نگاه به گوشی‌ام می‌کنند و بعد با تردید به مادرشان نگاه می‌کنند، مثل اینکه نمی‌توانند به من اعتماد کنند.»

زمانی که کودک شما در موقعیت جدیدی قرار گرفته و نمی‌داند واقعاً چه احساسی دارد، او را در آغوش بگیرید و اجازه دهید وضعیت جدید را بررسی کند. هرگز او را مجبور نکنید که خود را انطباق دهد. اگر باز هم آرام نشد ابتکاری به خرج دهید، مثلاً از پزشک بخواهید که کودک را همانطور که در آغوش شماست، معاینه کند.

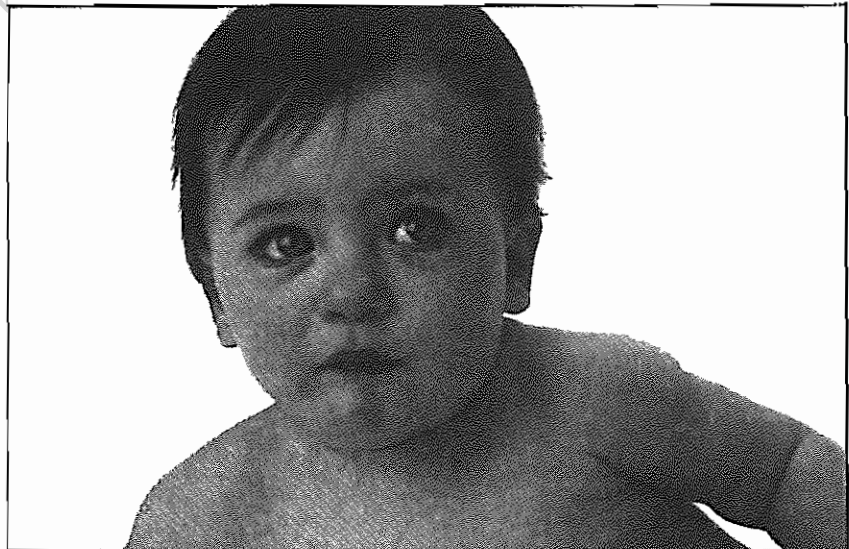
◀ من این را می‌خواهم:

نگاه کردن یکی از راههایی است که کودک به مادرش می‌گوید چه می‌خواهد. مادر باید حساس و دقیق باشد و نگاههای کودک را دنبال کند. اگر متوجه شدید که نگاه کودک به چه چیز دوخته شده، می‌توانید شیء مورد نظر را به او بدهید.

مثال می‌توانید بگویید: «امروز کمی بی‌حوصله است.» پس از مدت کوتاهی کودک گرایش بیشتری نسبت به اطرافیان پیدا خواهد کرد.

◀ خودم هم نمی‌دانم چه احساسی دارم:

کودکان هم درست مثل بزرگسالان بعضی مواقع دمدمی مزاج می‌شوند، یعنی در

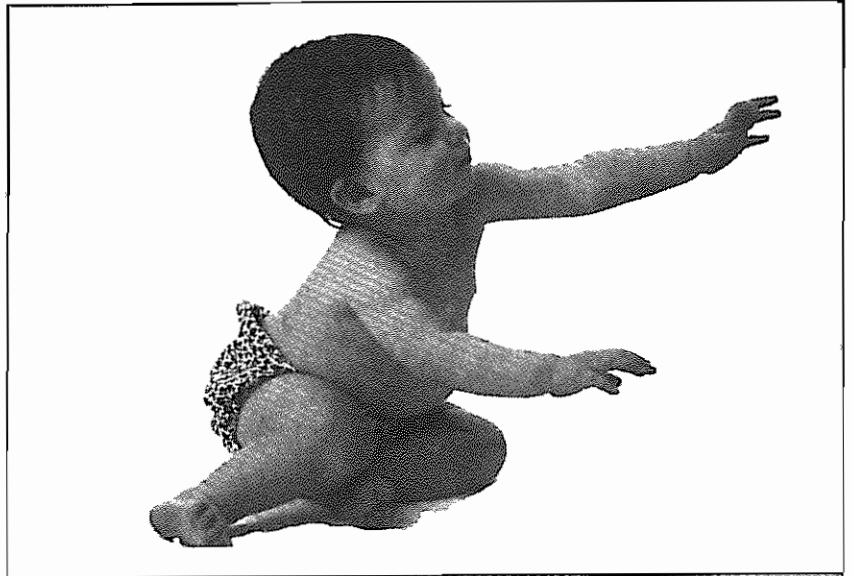


● نگاه حاکی از تردید در چشمان کودک نشانگر این است که وی در یک موقعیت ناشناخته قرار دارد و از احساس خودش آگاه نیست. او حالت عدم اطمینان خود را با چرخاندن سرو همزمان با نگاه کردنش نشان می‌دهد.



تمرینهای ورزشی برای نوزادان سرگرم کننده نیز باشد. مثلاً یک تخته لوحه را آویزان کنید تا کودک به آن لگد بزند. برای او خیلی جالب است که با ضربه پایش تخته را تکان بدهد. یا برایش جفجغه‌ای تهیه کنید که به میج دستش وصل شود. او از حرکت جفجغه و دیدن آن از زاویه‌ای متفاوت به هیجان می‌آید.

واضح است که برقراری ارتباط با کودک از طریق زبان حالات، برایتان تجربه‌ای دلپذیر است اما شما باید لحظات نومید کننده‌ای را نیز تجربه کنید، لحظاتی که متوجه نمی‌شوید که کودکان چه می‌خواهد و این مورد اصلاً بعید نیست، چرا که گاهی شما حتی منظور همسر یا بهترین دوستان را نیز به راحتی درک نمی‌کنید. در ضمن فراموش نکنید که شما و فرزندتان تازه با هم آشنا شده‌اید. هر چه بیشتر او را می‌شناسید، اشارات او برایتان بیشتر مفهوم پیدا می‌کند. این را بدانید که در یک چشم بر هم زدن، کودک شما دیگر برای تفهیم خود از زبان حالات استفاده نمی‌کند، چرا که دیگر می‌تواند حرف بزند! ■



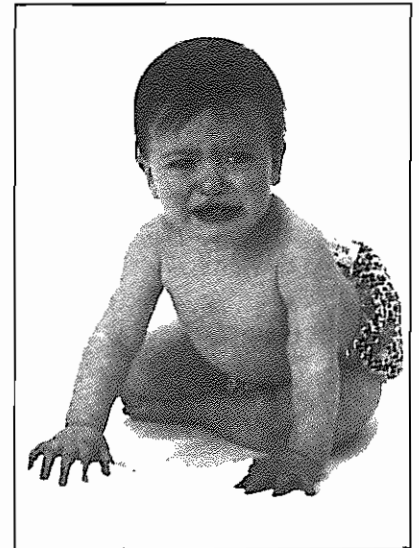
● وقتی کودک چیزی می‌خواهد اشتیاق خود را با اشاره به سوی آن چیز و یا کوشش برای گرفتن نشان می‌دهد. بچه‌های کوچکتر خودشان را به سوی محلی که شیء مورد نظرشان هست، خم می‌کنند.

حالات، شیء مورد نظر کودک را در دستش بگذارید و ببینید آیا دستش را محکم می‌بندد یا خیر. اگر دستش را جفت نکرد، بدین معنی است که او این شیء را نمی‌خواسته، پس شما باید اشیای دیگر را امتحان کنید تا بالاخره نظر اصلی وی تأمین شود. زبان حالات برای فهماندن «من این را می‌خواهم»، زمانی بیشتر قابل فهم می‌شود که وی مستقیماً به شیء مورد نظر اشاره می‌کند که در حدود نه تا ده ماهگی آغاز می‌شود. دکتر هیرش پاسک معتقد است که یکی از مؤثرترین راهها برای کودک، اشاره کردن است. زمانی که کودک شما این قدرت را به دست آورد، به مرحله برجسته‌ای از رشد خود نایل شده و زمینه مناسبی برای سخن گفتن او آغاز شده‌است.

◀ من ورزش می‌کنم:

همه بچه‌ها عاشق حرکت هستند، بنابراین تعجب‌آور نیست اگر برخی از حرکات بدنی آنها فقط به خاطر سرگرمی باشد و نه به خاطر برقراری ارتباط. وقتی کودک شما سر حال است، مطمئن باشید که اگر پای دوچرخه می‌زند، یا لگدهایش را به سوی هوا پرتاب می‌کند و بازوانش را تکان می‌دهد، مطلقاً ناراحت نیست، بلکه فقط از یک تمرین شاد لذت می‌برد. در سنین حدود سه تا شش ماهگی، شما می‌توانید کاری کنید که این

کودکان از طریق حرکات بدنی هم، اشتیاق خود را نشان می‌دهند. دکتر هیرش پاسک می‌گوید: «در سن سه تا چهار ماهگی، کودک برای نشان دادن اشتیاقش به چیزی، به خود پیچ و تاب می‌دهد.» کودک ممکن است خود را به طرف آن شیء خم کند و یا با باز و بسته کردن دستهایش به اطرافیان بگوید که چیزی را می‌خواهد. پس از دیدن این



● گریه کودک نشانه‌ی بازو ناراحتی اوست اما او ممکن است ناراحتی خود را با عصبانی شدن و یا کوبیدن دست و پایش به زمین نشان دهد.



فروشگاه خاتم
مانتو، کت و شلوار
روپوش مدارس
میدان هفت‌تپه
جنب مسجدالجواد
تلفن: ۸۲۲۵۸۵

کتک زدن زن، یکی از آثار ریاست مرد (۲)

محسن قاتنی

◀ آیا زنان با هم تفاوت دارند؟

کسانی که معتقدند شوهر می‌تواند همسر خود را بزند، دو دسته‌اند. اکثر آنان تفاوتی میان زنان نمی‌بینند ولی تعدادی مانند قرطبی، بین زنان بلند مرتبه از طبقه بالای جامعه و زنان طبقه پایین تفاوت قایل شده‌اند و می‌گویند تأدیب زنان طبقه بالا، تندی به گفتار است و تأدیب زنان طبقه پایین به شلاق قرطبی دو روایت درباره شلاق، و عصا می‌آورد که با تفسیر او از عبارت «اهجرهن» نمی‌سازد، زیرا معنی هجر، سخن تند و نارواست و یکی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر شمرده می‌شود، مگر اینکه ایشان معتقد باشد اصولاً کتک زدن درباره زنان طبقه بالا اجرا نمی‌گردد. علاوه بر این، روایت متعارضی با مستند سخن او وجود دارد.^۱

اگر زدن برای تنبیه و ارشاد زن باشد - که فلسفه آن از دیدگاه موافقان چنین است - باید میان زن تحصیلکرده و عاقل و زن بی‌سواد و نادان، همچنین زن سالم و زن مریض تفاوت قایل شد. همچنین باید زمینه‌های بروز حالت نشوز را بررسی کرد و معاونت (تقصیر) شوهر را در ایجاد ناخودآگاه چنین حالتی از نظر دور نداشت. بسیاری از زنان، نشوز را بازتاب کردار شوهر خود می‌دانند و شاید فرمایش حضرت محمد ص که فرمود: «مردان خودشان برای کتک خوردن سزاوارترند» ناظر به چنین مواردی باشد.

◀ ترتیبی یا مجموعی؟

بحث دیگری که پیش می‌آید این است که آیا مفاد آیه شریفه، ترتیب مراتب وعظ و هجر و ضرب است یا ذکر این سه، پشت سرهم، لزوماً به معنای ترتیب نیست بلکه به مشی (روش) معقول نازل شده است؟ عالمان دینی در این موارد اختلاف نظر دارند. گروهی بر این باورند که آیه شریفه با ذکر این سه مورد، ترتیب را بیان فرموده است. شوهر ملزم است اول موعظه کند، در مرحله بعد قهر نماید و سپس بزند. می‌گویند گرچه مقتضای ظاهر آیه شریفه جمع بین هر سه است ولی مجرای آیه دلالت بر ترتیب دارد.

علی‌آ فرموده‌اند: «به زبان موعظه می‌کنند، اگر باز گردد، راهی (برای زدن و قهر کردن) بر او نیست و اگر زن همچنان امتناع کرد از

در شماره پیشین مجله، با تئوریهای موجود در مورد ماهیت ازدواج و لوازم آن، از جمله ریاست مرد و همچنین ارتباط کتک‌زدن با ریاست که از همان تئوریها ناشی می‌گردید، آشنا شدیم. مستند فقهی کتک‌زدن زنان را از سوی مردانی که نوعی ولایت برای خود قائل بودند، نقل و سپس نقد کردیم. آنگاه دلایل علمی و نقلی خود را با تکیه بر سنت پیامبر ص ارائه دادیم و ثابت کردیم کتک‌زدن خلاف این سنت است. و در نهایت دیدگاه جمعی از مفسران و فقیهان مؤید این دیدگاه را آوردیم. در این شماره، دنباله بحث را نخست با طرح مشرب موافقان خشونت و کتک‌زدن زنان پی می‌گیریم و آنگاه تفسیر دقیق آیه ۳۴ سوره نساء را که مستند کتک‌زدن قرار می‌گیرد، ارائه داده، به دیدگاه مخالفان می‌پردازیم: █



بستر او کنار می‌رود. پس از این اگر باز هم امتناع نمود، او را می‌زند و اگر به زدن موعظه نشود، داور برگزیده می‌شود.^۲» عده‌ای نیز می‌گویند: «این ترتیب [طبق ظاهر آیه] وقتی مراعات خواهد شد که خوف نشوز باشد ولی در صورت تحقق نشوز، هیچ اشکالی ندارد که شوهر میان همه اینها جمع کند.»^۳

◀ وسیله زدن و چگونگی آن

کسانی که عقیده دارند زدن زن واجب است، به این بحث نیاز دارند و باید روشن کنند که آیا با هر وسیله‌ای می‌توان زوجه را کتک زد یا «آلت ضرب» معین شده است؟ شوهر تا چه اندازه مجاز است کتک بزند و چگونه بزند: در خفا یا پیش روی مردم و بچه‌ها؟ از روی لباس یا بدون لباس؟ شدید یا خفیف؟ اگر طی مدتی کوتاه، در چندین مرحله، کار به نشوز بکشد آیا برای هر نوبتی بزند یا رعایت فاصله زمانی لازم است؟ آیا...

برخی معتقدند: «مرداگر احساس کند لازم است برای تأدیب، زنش را کتک بزند، حق ندارد تند و محکم و بر یک موضع بزند. همچنین مرتب بر یک نقطه از بدنش نزند و از زدن به صورت پرهیز کند زیرا صورت محل زیبایی زن است. کتک زدن نباید به حد ده تازیانه برسد و

می‌افتاد. زن سله نخست معمولاً شغلی نداشت و از نظر اقتصادی کاملاً به مرد وابسته بود. بر همین اساس قرآن ریاست خانواده را به مرد می‌دهد و به زن توصیه می‌کند در صورت طلاق از فقر نهراسد و خود را به مرد متکی نداند.»^۱

گو این که حتی در مورد حد و تعزیر هم اصل آن است که حکم مخفیانه اجرا شود مگر در مواردی که نص صریح بر علنی بودن باشد.^۲

در واقع مجازاتهای اسلامی دو جنبه دارد: ۱- جنبه بدنی ۲- جنبه حیثیتی. که در خصوص کتک زدن شوهر برای جنبه دوم دلیل می‌خواهیم، چنان‌که در آیه دوم سوره نور، پشت سر دستور شلاق برای زناکار، حکم دوم هم تصریح شده بود. بنابراین، به فرض قبول این دستور، تأدیب همسر باید در محیط خانه، به صورت مخفی از دید فرزندان و دیگر بستگان باشد. تا حرمت مادر و همسر نشکند و او خودش به تنهایی متنبه شود و طعم تأدیب را بچشد.

◀ در چه مواردی؟

چون زدن برخلاف اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و مؤدبانه آفرین زناشویی است، فقط در مورد نشوز زن تجویز گردیده است اما بعضی

● ضرب در فرهنگ عرب به معانی مختلفی آمده است، مانند: اطراق، روگردانی، راه رفتن، بازداشتن و ممانعت، خائنه‌نشینی، تغییر و تحول و...

از عالمان دین بدان باورند که مردان، قیم و ولی زنان هستند و کتک زدن را، به جز در مورد نشوز از وظایف همسری نیز تجویز می‌کنند.^۳ آلوسی می‌نویسد: «بعضی از یاران ما تصریح کرده‌اند که شوهر حق دارد زن را برای چهار خصلت بزند: الف: ترک زینت در حالی که شوهر طالب زینت است. ب: قبول نکردن خواسته جنسی شوهر، هرگاه او را به بستر بخواند. ج: ترک نماز و در روایتی، ترک غسل. د: خروج از خانه بدون عذر شرعی. و گفته شده: هرگاه زن شوهر را ناراحت کند، او حق دارد کتک بزند.»^۴ در تفسیر قاسمی، خطبه حضرت محمد^ص در حجة الوداع، به گونه‌ای روایت شده که رفت و آمدهای بدون اجازه زن از شوهر را می‌توان از مصادیق و موارد کتک زدن زنان دانست: «و کسی را که شما شوهران دوست ندارید در فرش شما جای ندهند، اگر چنین کنند آنان را آهسته کتک بزنید.»^۵

◀ بررسی سخن آلوسی و قاسمی

قرطبی در نقل قسمتی از حدیث جابر آورده است: «آگاه باشید شما را درباره زنان سفارش می‌کنم، آنان امانت شمایند، چیزی از آنان در ملک شما نیست مگر مرتکب زشتکاری روشنی شوند. اگر چنین کنند در بستر قهر کنید و بزنید، زدن که دردناک و شدید نباشد... پس نباید کسی را به منزلتان بیاورند که خوش ندارد و نباید برای ورود به منزلتان به کسی اجازه دهند که دوست ندارید.»^۶ براساس این روایت یک مورد دیگر به موارد کتک زدن افزوده می‌شود. اگر زن بدون اجازه، فردی را - چه زن، چه مرد - که شوهرش از او خوشش نمی‌آید به خانه آورد یا اذن ورود دهد، شوهر حق خواهد داشت زنش را کتک بزند.

قرطبی می‌نویسد: «در وجوب کتک زدن زن برای خدمت [به شوهر] اختلاف شده و قیاس ایجاب می‌کند، هرگاه کتک برای امتناع از نزدیکی جایز باشد، برای عدم خدمت زن به شوهر در کارهای

گفته شده به دستمال و به دست بزند و از به کار گرفتن شلاق و عصا (چوب) خودداری نماید. خلاصه: تخفیف به کمترین حد ممکن، سزاوارتر است.»^۷

از ابن عباس نقل شده که گفت: «به چوب مسواک بزند.» شیخ طوسی نوشته است: «امام باقر فرموده آن کتک به وسیله چوب مسواک باشد.»^۸ کسانی که عصا و شلاق را وسیله زدن دانسته‌اند، علی‌الظاهر به روایاتی استناد می‌کنند که از نظر گذشت، و شلاق و عصا را به عنوان ابزار ارباب اهل خانه و نه زدن، توصیه می‌کرد. برخی از قیپهان گفته‌اند مرد بر همسرش ولایت دارد و می‌تواند او را تعزیر کند.^۹ بهوتی، از بزرگان حنبلی، می‌نویسد: «کتک زدن نباید شدید باشد، به صورت نزنند و همچنین به شکم و جاهایی که خوف قتل است و نیز به جاهایی که زیبا شمرده می‌شود و باید کتک زدن کمتر از ده تازیانه باشد. به دلیل سخن پیامبر^ص که فرموده: هیچ‌یک از شما بالاتر از ده تازیانه نزنند مگر در حدی از حدود خدا.» سپس به نقل از الترمذی و غیر آن می‌نویسد: «و بهتر آن است که زن را نزنند که مودت را نگه دارد، و گفته شده: کتک یک ضربه (دژه) با دستمال پارچه‌ای به هم پیچیده شده، باشد نه به تازیانه، چون که مقصود تأدیب است.»^{۱۰} او فاصله زمانی قهر تا زدن را سه روز یاد می‌کند و به روایتی از حضرت رسول^ص استناد می‌نماید که مدت قهر و سخن نگفتن را سه روز بیان داشته است.

امام غزالی می‌نویسد: «پس اگر سود نداد [موعظه و قهر]، وی را بزند و بر روی نزنند و سخت نزنند چنان‌که جایی بشکند.»^{۱۱}

نوع تأدیب و کیفیت آن در برخی روایات، به جز این است. در روایت مرحوم مجلسی آمده است: «زنانتان را به چوب مزیند که قصاص می‌شوید ولی به گرسنگی و عریانی تنبیه کنید تا در دنیا و آخرت (از مجازات) راحت باشید.»^{۱۲} تنبیه زنان و محروم ساختن آنان از نیازهای نخستین زندگی مثل لباس، در دوره ظهور اسلام مؤثر

عرفی و واجب نیز جایز خواهد بود. او از قول ابن خويز منداد نقل کرده که در هر چیزی که اقتضای ادب کردن باشد، شوهر حق تأدیب (تنبیه بدنی) او را دارد.^{۱۳}

در موارد درگیری، زن و مرد مشمول مقررات قانونی کشورند. هر یک شکایتی داشت، از طریق مراجع قانونی پیگیری می‌کند و خود حق ندارد دست به مقابله بزند یا به قول بعضی، در مقابل عصیان، کتک بزند.

اختصاص می‌یابد) مطرح شود. مستند این نظریه، روایتی است از حضرت محمد ص که در آن آمده: «از مرد نمی‌پرسند در چه موردی زنش را کتک زده؟» و آمده: «من زنی را که از خانه خارج شده، دامن‌کشان می‌رود تا از شوهرش شکایت کند دشمن می‌دارم».^{۱۴} بنابراین شکایت زن قبول نیست و مرد مورد مؤاخذه قرار نخواهد گرفت. و به فرض آنکه، چنین دعوی در محکمه مطرح شود، قاضی به استناد چنین دستوراتی و برای حفظ خانواده، زوجین را به سازش دعوت می‌کند و به مسامحه رفتار می‌نماید. اگر بگوییم چنین ادعاهایی در دادگاه قابل طرح و بررسی است، طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی، مدعی باید گواه بیاورد. شوهر ادعا می‌کند که زن او ناشزه شده و در دادگاه منکر کتک زدن می‌شود، از طرف دیگر، زن منکر نشوز و مدعی است که شوهر او را آزار داده و مضروب کرده است. پس در ادعای اول یعنی نشوز، سخن شوهر بدون دلیل - که عبارت است از اقرار زوجه یا شهادت عدول، یا به تفسیری، علم حاکم - پذیرفته نمی‌شود و زن از گناه نشوز تبرئه می‌شود و در ادعای دوم که زوجه مدعی است کتک خورده، نیاز به اثبات دارد و چون زوجه شاهد ندارد و شوهر نیز اقرار نمی‌کند، زوج تبرئه می‌شود.

گواهی پزشکی و آثار ضرب و جرح، دلیل کتک خوردن به حساب می‌آید ولی جرم را به شوهر نسبت نمی‌دهد. می‌گویند شاید زن از ناحیه فرد دیگری مضروب شده یا خودزنی کرده باشد، مگر اینکه قاضی دادگاه - براساس اندیشه نفوذ علم قاضی برای قضات مأذون - از این قرائن علم حاصل کند که در این صورت طبق مقررات عمل خواهد کرد. نظر سوم این است که باید میان دعاوی و شدت وضعف آن تفاوت قابل گردید. اگر ضرب و جرح زن، خارج از محدوده اذن شارع باشد، قابل طرح بوده و شوهر محاکمه می‌شود. چنانکه در روایات، مواردی از کتک زدن، مثل ضرب شدید، شکستگی استخوان و زدن به صورت، منع شده بود. پس اینکه فرموده‌اند از مرد سؤال نمی‌شود در چه موردی زنش را کتک زده، از دید موافقان برای وقتی است که در محدوده اجازه خود اقدام کرده باشد. شارع برای این معافیت، مقرراتی دارد که تجاوز از آن دارای کیفر خواهد بود. به نظر می‌رسد تمام مسائل خانواده در دادگاه قابل طرح و بررسی است، مگر ادعاهایی که دارای نتیجه نباشد و اتلاف وقت محسوب می‌شود و یا ثمری بر آن مترتب نباشد. در این صورت شوهر ملزم است ادعای خود را مبنی بر نشوز زن ثابت کند و گرنه مجازات خواهد شد. مشابه این موضوع در باب «زنا» مطرح شد، یعنی هر که همسرش را با مرد اجنبی در حال جماع مشاهده کند، می‌تواند زانی و زانیه را بکشد اما چون در دادگاه از اقامه شهادت - به گونه‌ای که مورد نظر است - عاجز خواهد بود، قصاص می‌شود. طبق موازین آیین دادرسی اسلامی، دعاوی مدنی که در این خصوص جنبه جزایی دارد، مانند دعاوی جزایی است. اصل حاکم، برائت هر فردی از بزه یا دعاوی انتسابی می‌باشد؛ آنکه برخلاف این اصل در خدشه‌دار کردن «برائت افراد» و سلب امنیت ادعایی دارد، ملزم است به شیوه صحیح برای اثبات گفته‌اش اقامه دلیل کند.

◀ نزاعهای معمولی

تاکنون سخن درخصوص نشوز و مخالفت منفی همسر محدود به روابط زناشویی بود. اکنون می‌خواهیم بدانیم از دیدگاه عالمانی که

چنان که یاد کردیم از نظر بعضی موافقان، به جز مورد مطرح در آیه شریفه که برخی از مصادیق سخن آלוسی در شمار آن قرار می‌گیرد، نمی‌توان مورد دیگر را به لیست تخلفات زنان افزود و آنان را مستحق ضرب دانست زیرا اولاً: زینت و آرایش، در تمکین زن نقشی ندارد و به عنوان یک استحباب مطرح می‌باشد. زنی که از هر حیث تابع شوهر است، به صرف آنکه به میل شوهر عمل نکرده و خود را نیاراسته، نباید کتک بخورد. ثانیاً: در مورد نماز، وظیفه کتک زدن برای شوهر مقرر نگردیده است، کتک زدن در این مورد اگر مصداق امر به معروف محسوب شود و زن به نماز عقیده نداشته باشد، علی‌القاعده در مشرب آلوسی خاص شوهر نخواهد بود و هر یک از محارم و زنان مسلمان می‌توانند به این کار اقدام نمایند. گذشته از این، شوهر حق ندارد برای نماز و عبادات کتک بزند. او فقط امر به معروف می‌کند اما پی‌گیری و شدت عمل، کار او نیست. از امام صادق سؤال کردند: «چگونه زن و فرزند خود را ننگ داریم؟» فرمود: «امر و نهی کنید» گفته شد: «ما امر و نهی می‌کنیم ولی زنان قبول نمی‌کنند.» فرمود: «وقتی امر و نهی کردید، وظیفه خود را انجام داده‌اید [دیگر چیزی بر شما نیست].»^{۱۵}

امام محمدغزالی می‌نویسد: «و اگر در کار نماز یا در کار دین تقصیر کند، روا بود که بر وی خشم گیرد ماهی یا چندان که باشد، که رسول، ماهی با جمله زنان خشم گرفت».^{۱۶}

در دیدگاه غزالی مرد حق ندارد زن را برای نماز کتک بزند بلکه برای نماز و دیگر امور عبادی و دینی از او قهر می‌کند. با این وصف جای تعجب است که محمد عبده متفکر مشهور دنیای عرب می‌گوید: «ظاهر این است که نشوز اعم [از این موارد] است و شامل هر عصیانی که از روی بزرگی خواهی و اذیت باشد می‌گردد».^{۱۷} بنابراین ایشان کتک زدن را برای هر عصیانی [و لابد به تشخیص شوهر] جایز می‌شمرد و حد و مرزی معین نمی‌کند!

◀ ادعای ضارب و مضروب چگونه ثابت می‌شود؟

حال اگر زن و شوهر در نشوز و عدم آن اختلاف کنند، مرد مدعی نشوز باشد و زن را کتک بزند و زن یا واقعاً ناشزه نبوده و بی‌جهت کتک خورده باشد یا آن که منکر این حالت گردد و موضوع به دادگاه بکشد، چگونه باید داوروری کرد؟ در این زمینه سؤالاتی مطرح است: آیا مفاد قانون آیین دادرسی مدنی و جزایی درباره زوجین اجرا می‌شود؟ و اگر دعوی مشمول مقررات آیین دادرسی مدنی و جزایی باشد، ادعای کدام یک برای طرح در دادگاه مقدم است، ادعای نشوز. یا ادعای اطاعت؟ بعضی از علما معتقدند که نباید مسائل فی مابین زوجین در دادگاه (مدنی و یا هر جای دیگری که برای این کار



نشوز، قهر زن از بستر است و مرد قهر کند یا نکند تأثیری ندارد. پس معنای «اهجروهن» نمی‌تواند روگردانی از همسر در بستر باشد. د: برخی گفته‌اند «هجر» به معنی قهر در کلام یا بستر نیست بلکه

گواهی پزشکی و آثار ضرب و جرح، دلیل کتک خوردن به حساب می‌آید ولی جرم را به شوهر نسبت نمی‌دهد. می‌گویند شاید زن از ناحیه فرد دیگری مضروب شده باشد.

دوری از زن است، گرچه یک ماه طول بکشد. چنانکه قهر پیامبر ص یک ماه طول کشیده بود.

با توجه به این آراء، می‌توان نتیجه گرفت که پیش از این باید روحیه همسر را دریافت و انگیزه نشوز او و مرتبه آن را دانست. به عقیده برخی مفسران، برخی زنان صرفاً برای محبوبیت بیشتر نافرمانی می‌کنند، به این انگیزه که شوهر ناز و غمزه آنها را به جان بخورد و برخی که از شوهر چیزی می‌خواهند، پیش از طرح خواسته خود نشوز می‌نمایند تا او را به خواسته خود ترغیب و رضایت وی را جلب کنند و برخی می‌خواهند شوهر را امتحان کنند، که آیا بر همان موضع اولیه خود که دم از مهر می‌زد استوار است یا نه؟ و شاید گاهی در اثر تحولات فکری و اجتماعی شوهر، در روحیه او چیزی مشاهده کرده که گمان می‌برد دل در گرو دیگری نهاده است؟ و...

ضرب

ضرب در فرهنگ عرب به معانی مختلفی آمده مانند: اطراق، روگردانی، راه رفتن، بازداشتن و مانعت، خانه‌نشینی، تغییر و تحول، نزدیکی و همستر شدن و...

در قرآن کریم این واژه کاربردهای متفاوتی داشته است و معنای آن به قرینه الفاظ دیگر روشن می‌شود. مانند موعظه و تجسم حقایق (= مثل زدن و القای حکمت) در آیه ۷۵ و ۷۶ سوره نحل، مسافرت و سرعت در رفتن، در آیه ۱۵۶ آل عمران و ۱۰۱ سوره نساء، روگردانی و صرف‌نظر در آیه ۵ سوره زخرف، پایین کشیدن و روی هم انداختن لباس و پایکوبی در آیه ۳۱ سوره نور، بی‌خبر کردن و قطع ارتباط در آیه ۱۱ سوره کهف، سر بریدن در آیه ۱۲ سوره انفال، ایجاد مانع و حصارکشی در آیه ۱۳ سوره حدید، به جز این واژه، واژگان بسیاری به صورت اشتراک لفظی و کنایه و مجاز استعمال شده‌است. چنان که نمونه آن را در همین آیه ۳۴ سوره نساء (واژه اهجروهن) ملاحظه کردیم. هر گاه قرآن واژه ضرب را به معنی کتک‌زدن به کار گرفته، با قرینه استعمال کرده‌است. مانند آیه ۲۷ سوره محمد و ۴۴ سوره ص. علاوه بر این چنانکه در حکم «هجر» تصویر شده و بر اساس جواز قرائت قرآن به قرائات مختلف که مورد تأیید همه عالمان دین است می‌توانیم «ضرب» را در اینجا در قالب و معنی باب افعال به کار ببریم. در آیه ۳۴ نساء، به قرینه موعظه می‌توان گفت که ضرب به معنای کتک زدن نیست، بلکه معنای آیه چنین خواهد بود که زنان ناشزه سه دسته‌اند: ۱- گروهی که با موعظه به راه می‌آیند ۲- گروهی که با قهر و دوری کردن متنبه می‌شوند ۳- گروه دیگری هم هستند که باید شوهر نوازیشان کند و به جای قهر و دوری، به بستر رود. شاید موجب

برای شوهر حق ولایت قایلند، ابعاد این سلطه تا کجا پیش رفته است. آیا شامل نزاعها و کشمکشهایی غیر از نشوز هم می‌شود یا نه؟ اگر زنی به همسر خود ناسزا بگوید، به گونه‌ای که موجب حد نشود، یا مقابل او بایستد و بر روی شوهر دشت بلند کند، آیا شوهر می‌تواند با استفاده از حق ولایت او را کتک بزند، گرچه موجب دیه و قصاص باشد؟ آیا این موضوع، دفاع محسوب می‌شود یا از اختیارات رئیس است؟ آیا چیزی شبیه تنبیهات انتظامی در محیط خانواده وجود دارد، بدین معنا که چون زوجه برخلاف شأن همسر یا خانواده اقدام کرده، شوهر حق دارد او را مجازات کند یا نه؟

به عقیده ما، در چنین مواردی، زن و مرد مشمول مقررات قانونی کشورند. هر یک که شکایتی داشت، از طریق مراجع قانونی پیگیری می‌کند و خود حق ندارد دست به مقابله به مثل بزند، یا چنان‌که برخی از عالمان گفته‌اند در مقابل عصیان، کتک بزند. آنچه بعضیها در مورد کتک زدن عنوان کرده‌اند، به فرض قبول، تنها به امور زندگی زناشویی مربوط می‌شود، ولی در مورد یاد شده، سخن از امور زناشویی نیست و در اینجا زوجین مثل مردم بیگانه‌اند.

اما دیدگاه ما:

با توجه به مطالبی که از نظر شما گذشت، دوباره به قرآن باز می‌گردیم و یکایک الفاظ مورد نظر را ریشه‌یابی می‌کنیم. سپس از مجموع این تفسیرها، برداشت جدیدی ارائه می‌دهیم:

وعظ

معنای این واژه چیست؟ هشدار و تهدید یا پند و اندرز مشفقانه؟ در ادب تازی از هر دو معنی یاد شده است اما به نظر می‌رسد که منظور از وعظ، چاره‌جویی مشکل همسر باشد و موعظه او به معنای دلجویی و گفتگوی صمیمانه و تذکر روزهای خوش همسری و توجه دادن به مشکلات و... باشد. زیرا در اینجا هدف از موعظه، بازگرداندن زن از نابسامانی ایجاد شده و تأمین سلامت محیط خانواده است. طبیعت وعظ در اینجا با وعظ مردم متفاوت است. در وعظ مردم صرفاً پیام حق را می‌رسانند و دیگر پی‌جویی در کار نیست. جالب است که با این تفسیر، زن در عصیان خود بر علیه شوهر، با یک برخورد دوستانه و ملایم روبه‌رو خواهد شد و این ملایمت عنایتی است که خدا درباره او دارد و عظمت جایگاهش را مشخص کرده است.

هجر

درباره تفسیر جمله «اهجروهن» میان مفسران و فقیهان اسلامی سخن بسیار رفته و آرای متفاوتی حاصل این کشاکش فکری بوده است. نمونه‌هایی از اندیشه عالمان اسلامی چنین است:
الف: هجر یعنی روگردانی از زن در بستر خواب. ابن عباس یکی از قائلان به این سخن است.

ب: برخی این کلمه را به ضم اول «هجر» خوانده و به معنی ناسزا گرفته‌اند. یعنی شوهر به زن خود عتاب و پرخاش می‌کند و ناسزا می‌گوید و در گفتار درشتی می‌کند.

ج: برخی مثل طبری گفته‌اند: «اهجروهن» یعنی برای آنان «هجار» قرار دهید و آنان را مثل شتر به ریمان بیندید! او گفته است که اصولاً

معانی دیگر، این قراین را نشان داد. قراین و امارات صارفه ما عبارت بود از:

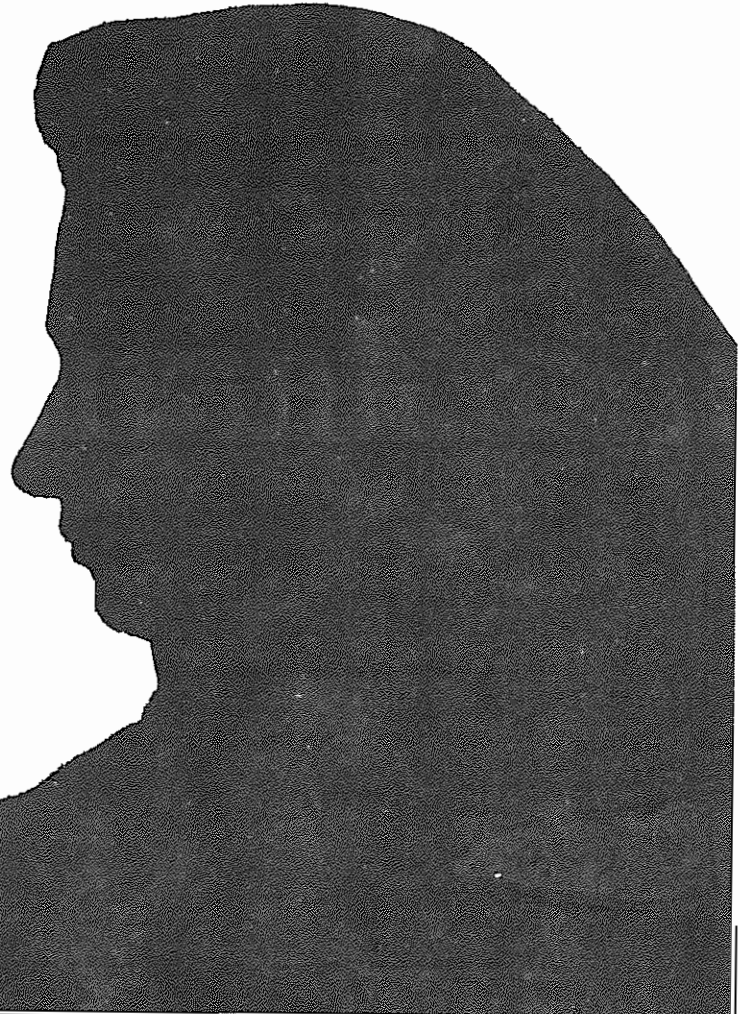
- الف) پیشینه برخورد مردان با زنان.
- ب) وجود روایات مخالف کتک زدن
- ج) وجوهی که برای تفسیر آیه بیان کردیم.
- د) برداشت عده‌ای از بزرگان قه و تفسیر ■

یادداشتها:

- ۱- دو روایت به قرار زیر است:
قال النبي ﷺ رحم الله امرأ علق سوطه و ادب اهله.
وقال ﷺ ان اباجهم لا يضع عصاه عن عاتقه.
الجامع لاحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۷۴
- چنان که گفتیم حدیث اول اصلاً بر مقصود او دلالت ندارد، زیرا آویختن شلاق و تأییب خانواده، لزوماً به معنی استفاده از آن نیست و اگر باشد شامل زوجه که مدیر خانه است نمی‌شود، بلکه مورد استفاده آن فرزندان هستند و روایت دوم یک گزارش منفی است و حضرت محمد ﷺ از کار او به قیاحت یاد فرموده: «مردی که همواره با عصا کتک می‌زند!»
- ۲- مستند سخن قرطبی رفتار عمر است که طبق روایت دیگری ثابت می‌کند زن خود را می‌زده است! نیز این حدیث:
«اليسأل الرجل فيم ضرب امرأته» مرآة النساء، ص ۲۱۰
- ۳- مجموعة من التفسير، ج ۲، ص ۶۷
- دواعي البيان، دکتر صانویی، ج ۱، ص ۴۷۱ [الحکمین]
- ۴- همان جا، ص ۶۷
- ۵- مجموعة من التفسير، ج ۲، ص ۶۷
- ۶- البيان، ج ۳، ص ۱۹۱
- ۷- البحر الزخار، ج ۵ و ۶، ص ۲۱۳
- ۸- كشف التناع عن متن الاتباع، ج ۵، ص ۲۰۹ و ۲۱۹
- ۹- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۸۹
- ۱۰- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۹
- ۱۱- آیه ۳۴ و ۱۳۰ سوره نساء
- ۱۲- سوره نوره، آیه ۲
- ۱۳- مهذب الروضه...، ص ۵
- ۱۴- روح المعانی، ج ۵، ص ۲۵ و ۲۶
- ۱۵- تفسیر القاسمی، ج ۵، ص ۱۳۳ و ۱۳۴
- ۱۶- الجامع لاحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۷۳
- ۱۷- همان جا، ص ۱۷۴
- ۱۸- وسائل اشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۷، باب ۹۲، شماره ۴، مقدمات نکاح.
در خصوص اینکه زن و مرد هم‌دینگر را برای نماز بیدار کنند، روایتی وارد شده که وظیفه را به‌طور مساوی متوجه هر دو می‌داند نه شوهر! سنن نسائی و ابوداود، کتاب الصلوة
- ۱۹- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۱۹
- ۲۰- المنار، ج ۵، ص ۷۶، به تقریر رشید رضا
- ۲۱- مرآة النساء، ص ۲۱۰
- ۲۲- نهج الفصاحه، سخن ۹۶۰، ص ۱۹۴

اشتباه مفسران، روایاتی بوده که سخن از کتک زدن به میان آورده و یک مورد دیگر را اضافه کرده و گفته‌اند برخی زنان جز با کتک آرام نمی‌گیرند! پس چنانکه در ریشه‌یابی واژه ضرب بیان کردیم، منظور فقیهان از این کلمه برآورده نمی‌شود. زیرا این واژه دارای معانی مختلفی است. تعیین یک معنای خاص یعنی کتک‌زدن، با وجود معانی مختلف دیگر، یک ادعای فاقد دلیل است و دلایل و قراین خلاف آن نیز وجود دارد.

مبنای ما در «مباحث الفاظ» این است که استعمال لفظ در معانی مختلف وقتی صحیح است که برای هر یک از معانی قرآینی داشته باشیم. در غیر این صورت آن کلمه مجمل (گنگ) خواهد بود و با توجه به ریشه ضرب، معانی مختلف و بلکه متعارض، ثابت و مسلم است. در مورد کتک قرینه‌ای که تعیین‌کننده باشد، وجود ندارد مگر استظهار لثبی که در اینجا با وجود روایات صریح الدلاله‌ای بر منع کتک زدن، نمی‌توان به آن عمل نمود. به عبارت روشنتر واژه‌ای که دارای چندین معنی است وقتی کاربرد مؤثر و مفید دارد که در میانه سخن، قرینه‌ای دال بر تعیین یکی از آن معانی وجود داشته باشد. همچنین دلیلی بر نفی یک یا چند معنای دیگر در کار نباشد و چون در مورد «ضرب» معانی مختلفی ذکر شد و روایات زیادی کتک زدن را منع کرده، نمی‌توانیم معنای ضرب را کتک زدن بدانیم. با این وصف برای کشف ظهور آیه ۳۴ نساء به قراین و امارات «صارفه» نیاز داریم که به گمان ما قطعاً در مورد کتک موجود نیست ولی می‌توان در برخی



خوشمزه ترین و سالم ترین غذای ایرانی
 با روغن آفتابگردان

لاون

مخصوص سالاد و طبخ می



علامت استاندارد ایران
 نشانه مرغوبیت کالا است

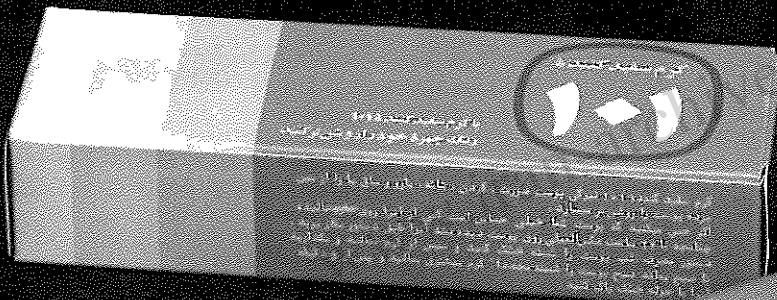


توسعه منابع بهشهر

شرکت صنعتی بهشهر

آداره مرکزی: خیابان میرزای شیرازی،
 کوچه سیزدهم، پلاک ۵۴۲
 تلفن ۸-۱۶۷۰۸۳۰۱۶۷ فاکس ۸۸۲۳۳۷۳
 تلکس ۲۱۶۵۹۲ BEHRIR
 کارخانه: کیلومتر ۱۲ جاده قدیم کرج
 صندوق پستی ۲۱۸۱ - ۱۵۸۱۵
 تلفن ۴۰ - ۲۷۴۳۵ فاکس ۶۰۲۷۰۱۳
 تلکس ۲۱۲۵۵۹ PAN IR





اوسن، اوسن تر، باز هم اوسن تر

باکرم سفید کنندۀ ۱۰۱
رنگ چهره خود را روشن تر کنید